



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۶ جلسه، به بحث پیرامون «مباحثی پیرامون هنر» پرداخته است که شامل شش تک جلسه با عناوین ذیل می‌باشد:

۱. «بررسی تقسیم موضوعات و آثار در بحث انقلاب فرهنگی و ضرورت شروع

انقلاب فرهنگی از تحول در ساختارهای عینی» که با کد ۳۸۳۱ در تاریخ

۱۷۹/۳/۱ ایراد گردیده و در مباحث مدیریت توسعه انقلاب فرهنگی قرار دارد.

۲. «اوصاف و تعریف هنر» که با کد ۲۱۵۰ در تاریخ ۱۱/۲۳/۷۲ ایراد گردیده است.

۳. «فلسفه هنر» که با کد ۲۹۵۵ در تاریخ ۷۵/۱۲/۹ ایراد گردیده است.

۴. «بررسی احتمالات پیرامون اوصاف فعل فرهنگی و رابطه آن با پذیرش و سنجش

اجتماعی» که با کد ۳۰۸۱ در تاریخ ۷۷/۱/۱۵ ایراد گردیده و در مباحث مدل

تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی قرار دارد.

۵. «مشخص کردن نیازها و تحلیل گستره آن‌ها» که با کد ۳۸۹۸ در تاریخ ۷۹/۵/۱۵

ایراد گردیده و در مباحث دور دوم جهانی شدن فرهنگی قرار دارد.

۶. «جایگاه هنر در نظام ولایت» که با کد ۲۳۳۰ در تاریخ ۷۳/۶/۱۵ ایراد گردیده

است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار،

پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا

صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر

می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

سلسله مباحث

بررسی تقسیم موضوعات و آثار
در بحث انقلاب فرهنگی
و ضرورت شروع انقلاب فرهنگی
از تحول در ساختارهای عینی

حجت الاسلام والمسلمین علامه حسینی الهاشمی

مرداد ۱۳۷۹

محتوا



← بررسی تقسیم موضوعات و آثار در بحث انقلاب فرهنگی

سرپرست پژوهش: حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر سمیم
نگارش: اول
تاریخ نشر: ۱۳۷۹/۵/۸

حسینیّه اندیشه

فهرست مندرجات

- ۱ - طرح دو سؤال در مقوله انقلاب فرهنگی ۲
- ۲ - تحلیل رابطه فهم فردی با فهم اجتماعی ۲
- ۱/۲ - اصل بودن فهم سنجشی در تحلیل ۳
- ۲/۲ - تقوم سه فهم انتزاعی، مجموعه‌ائی و تکاملی به همدیگر در فرد ۳
- ۳/۲ - کیفیت اجتماعی شدن فهم و توسعه آن ۳
- ۱/۳/۲ - تبعیت تکامل و تحرک فهم فردی از تحرک ساختار نسبت‌های اجتماعی ۳
- ۲/۳/۲ - قهری بودن پیدایش نسبت (اندراجی) در منطق انتزاعی و متقوم نبودن فهم افراد به همدیگر ۴
- ۳/۳/۲ - متقوم بودن فهم فردی به فهم اجتماعی و پیدایش تناسب (مجموعه‌ای) حاصل منته‌جه کل ۴
- ۴/۲ - تأثیر ساختارهای اجتماعی جهت‌گیری در فهم و فرهنگ اجتماعی ۵
- ۱/۴/۲ - چالش و درگیری بین دو فرهنگ اسلامی و الحادی ۵
- ۶ - بررسی محدوده تأثیر هنر در فرهنگ اجتماعی ۶
- ۱/۳ - قرار گرفتن کلیه فعالیت‌های هنری در بخش پذیرش ۶
- ۲/۳ - زبان و مکتوب شدن آن (علائم نگارش) ابزار توسعه حافظه اجتماعی و بستر رشد و توسعه هوشمندی ۷
- ۳/۳ - تفاوت زبان هنر (تأثیر در پذیرش) با زبان علمی و تخصصی (تأثیر در سنجش) ۸
- ۴ - بررسی تأثیر ساختارهای پذیرش (روحی)، هوش (ذهنی) حافظه (عینی) در فرهنگ اجتماعی ۸
- ۵ - بررسی کیفیت اضافه شدن تقسیمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی به پذیرش، هوش، حافظه در موضوعاً، موضوعات و آثار فرهنگ ۹
- ۱/۵ - ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی تقسیمات مربوط به بخش آثار فرهنگ ۱۰
- ۲/۵ - منطق یا قوانین نظری، کاربردی و عینی تقسیمات مربوط به بخش موضوعات فرهنگ ۱۰
- ۳/۵ - ساختارهای عینی محسوس‌ترین مرحله برای انقلاب فرهنگی ۱۱
- ۶ - جمع‌بندی از سیر بحث ۱۱
- ۱/۶ - موضوعات فرهنگی به معنای فهم اجتماعی و تحلیل از سطوح آن ۱۲
- ۷ - پرسش و پاسخ ۱۲
- ۱/۷ - رابطه بحث تکلیف، تبدل و تمثیل با بحث فهم و سنجش ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ - طرح دو سؤال در مقوله انقلاب فرهنگی

آقای علیپور: در کارگاه دو بحث مطرح شد یک سؤال در مورد نسبت بین «انقلاب سیاسی، انقلاب فرهنگی و انقلاب اقتصادی» بود که ابتدائاً از نحوه تقدم این سه موضوع بر یکدیگر بحث شد که آیا انقلاب سیاسی همواره، همراه خودش انقلاب فرهنگی را دارد یا خیر؟ جواب داده شد که هر مرحله از انقلاب سیاسی، حتی در فروپاشی یک نظام کهن نیز انقلاب فرهنگی متناسب خود را لازم دارد که در انقلاب اسلامی چنین مطلبی رخ داد. سوال بعدی این بود، نظام اسلامی که دنبال تحقق انقلاب سیاسی نیست و قرار است انقلاب فرهنگی رخ بدهد آیا انقلاب فرهنگی همواره همراه با انقلاب سیاسی است یا خیر؟ در جواب دو احتمال مطرح شد: ۱- ساختار لایه و بُعد سیاسی در جامعه دارای نوعی از ساختار است که این ساختار حتماً در جریان انقلاب فرهنگی متحول خواهد شد. ۲- بعد سیاسی یک رتبه از لحاظ زمان انتزاعی از جامعه بالاتر است و الان جامعه برای رسیدن به آن سطح احتیاج به انقلاب فرهنگی دارد. لذا ساختار سیاسی جامعه بهم نمی‌خورد اما این احتمال در تعارض با قول به تقوّم ابعاد جامعه است.

۲ - تحلیل رابطه فهم فردی با فهم اجتماعی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا بکار بردن کلمه فهم اجتماعی صحیح است یا خیر؟ (یعنی موضوع فاعلیت در فهم اجتماعی خود اجتماع باشد نه فرد) اولاً در فرد به قدرت سنجش یا هوشمندی «فهم» عقلانی اطلاق می‌شود و ثانیاً فهم شهودی، قدرت درک باطنی است ثالثاً فهم حسی که بازگشت به حواس می‌کند. ولی عمدتاً وقتی فهم بکار می‌رود به هوشمندی فرد اطلاق می‌شود. البته باید بحث شود که فهم یافتن یا فهم شهودی و فهم حسی چه تفاوت‌هایی با فهم سنجشی دارند؟

۱/۲ - اصل بودن فهم سنجشی در تحلیل

فهم سنجشی اصل در تحلیل است هر جا استدلال بیاید ولو در شناخت حالات یا حس یا حتی خود سنجش باشد، یعنی آنچه که اصل در بررسی و تحلیل است مسئله سنجش می‌باشد لذا فهم سنجشی مقدم قرار می‌گیرد.

۲/۲ - تقووم سه فهم انتزاعی، مجموعه‌ائی و تکاملی به همدیگر در فرد

فهم سنجشی در فرد سه مرحله دارد: ۱ - هوشمندی، قدرت سرعت ایجاد نسبت و تناسب است ملاحظه نسبت و تناسب بصورت ساده است که نسبت و تناسب اندراجی است عمدتاً فرد در منطق صوری بکار می‌گیرد ۲ - بصورت دقیقتر که ملاحظه تناسب نسبت‌های یک مجموعه است ۳ - بصورت دقیقتر از مراحل قبل ملاحظه مجموعه و تکامل مجموعه است که در آن عمدتاً جهت پیدا می‌شود.

بصورت اشاره‌ای می‌توان گفت هر سه مرحله فهم، که فهم انتزاعی یا اندراجی، فهم مجموعه و فهم تکاملی «جهت»، بصورت متقوم با هم وجود دارند و حتی منطقی‌های هر سه، بهم متقومند. طبیعتاً مؤثرترین و نهائی‌ترین فهم آنها، فهم تکاملی است ولی عملاً انسان از هیچ یک مستغنی نیست و فلسفه و کلیه دستگاهها و ابزارهایش متقوماً قابل ملاحظه است. پس در کل اسم‌گذاریها، از اسم کاغذ گرفته تا همه چیز فرضاً اسم چه چیزی جنس و اسم چه چیزی فرد قرار می‌گیرد، به انتزاع یعنی تعیین نیاز است و همچنین نیاز به ملاحظه تغییر و تکامل است.

۳/۲ - کیفیت اجتماعی شدن فهم و توسعه آن

بنابراین فهم بمعنای قدرت در فرد شد، اما چگونه لقب اجتماعی می‌گیرد؟ و چگونه ممکن است با انقلاب فرهنگی در فهم جامعه انقلاب بوجود بیاید؟ اجمالاً معنای ساختارها مشخص شد، ولی چگونه فهم نسبت به جمع اطلاق می‌شود؟ اصولاً فهم شخص به تنهایی قدرت توسعه و تکامل بسیار محدود دارد یا اصلاً ندارد. چون فهم در وابستگی به فهم دیگران و در پیدایش ساختارها (وابستگی آن به یک وحدت جدید) می‌تواند امکان رشد داشته باشد. در رتبه بالاتر هویت وحدت ساختارها و تأثیر متقابلی که بنام تأثیر متقوم (تقوم وحدت به کثرت) است، ارتباط کثرت یعنی ارتباط فهم تک تک افراد جامعه به وحدت یعنی ساختارها و کل و بازتاب آن وحدت در تحرک و تغییر است، آیا منشأ پیدایش هوش جمعی می‌شود؟

۱/۳/۲ - تبعیت تکامل و تحرک فهم فردی از تحرک ساختار نسبت‌های اجتماعی

اگر کسی قائل شد، منتجه افراد غیر از جمع کمی فرد است و پیدایش هویت جدید است، حتماً بستر جدید پیدایش هوش است و افراد در بستر جدید هوشمندی قرار می‌گیرند، لذا تغییرات و بهینه‌هایی را که وحدت نسبت به کسانی که متصرف در او هستند ایجاب و الزام می‌کند، و برای سنجش مدیران و کارشناسان و نیازمندی که حل نیازشان را از آن وحدت

می‌خواهد، موضوع نظری که ایجاد می‌کند، مجموعاً بستری برای تحرک است ولیکن کسی که حرکت ایجاد می‌کند آیا خود افراد نیستند بلکه تحرک نسبتها است، در هوش نیز چیزی جز این انجام نمی‌گیرد. در تکامل، ساختار نسبتها عوض می‌شوند، عمل می‌کنند و اثر دارند و متأثر می‌شوند. بنابراین اگر بیان شد که کامپیوتر قدرت بهینه دارد، یعنی قدرت بهینه نسبت دارد لکن ساختاری است که بصورت الکترونیکی بهینه نسبت را انجام می‌دهد به تعبیر دیگر فرد مطلوبیتها را به کامپیوتر می‌دهد، بهم برخورد می‌کنند در نتیجه بهینه نسبت بوجود می‌آید. این بهینه نسبت گاهی در سخت‌افزار و گاهی در جامعه بصورت بسیار قوی‌تر آن وجود دارد و در حقیقت تغییر نسبتها، مسئولین را به تغییر نسبت و تأمل در نسبت الزام می‌کند و اینگونه نیست که هر اثری که اراده شود از هر نسبت بدست بیاید یا هر سیستمی یک نحوه اثری را بروز نمی‌دهد.

۲/۳/۲ - قهری بودن پیدایش نسبت (اندراجی) در منطق انتزاعی و متقوم نبودن

فهم افراد به همدیگر

در منطق انتزاعی در خصوص حرکت سنجشی چنین می‌گویند: تصدیق اذعاناً نسبتاً لذا در فهم، نسبت اندراجی بصورت قهری واقع می‌شود، آیا می‌توانند بگویند در هوش اجتماعی نیز بصورت قهری واقع می‌شود؟ یا اینکه شرایط قهری الزام، تناسب و نسبت را ایجاد می‌کند؟ پس در کلیه ساختارها پیدایش نسبت جدید و الزام آن نسبت تا بهینه شدن اگر بصورت قهری واقع شود نسبت به افراد تقوم نداشت.

۳/۳/۲ - متقوم بودن فهم فردی به فهم اجتماعی و پیدایش تناسب (مجموعه‌ای)

حاصل منتهی کل

اما در طرف ضدش نسبت به افراد حتماً متقوم است، بنابراین هوشمندی افراد در هر ساختاری به یک گونه عمل می‌کند.

قطعاً در هوش اجتماعی (الزام ضرورت نسبتها و تناسبها) که تقوم هوش جمع به فرد است صورت مسئله‌ای نیست که صدسال قبل بوجود آمده باشد و نمی‌تواند بوجود بیاید؟ الان براحتی کسی می‌تواند بگوید دستگاههای اطلاع‌رسانی به بن‌بستهایی می‌رسند که افرادی را مجبور می‌کنند تا برای حل آن فکر کنند بعد خود آنها محیط بر ذهن و نسبت و تناسب اینها می‌شوند حافظه اجتماعی نیز وجود دارد و هوش در حافظه عمل می‌کند، چون اگر حافظه از بین برود هوش نمی‌تواند کار کند هوش سنجش است که در حافظه ایجاد نسبت و تناسب می‌کند. حافظه اجتماعی در شکل بسیار ساده‌اش نوشته‌ها - که مکتوبات و علائم کتبی می‌باشد - رابطه‌ای است که مطلب را حفظ می‌کند و در شکل پیچیده‌تر آن کتاب و کتابخانه می‌شود و مقداری پیچیده‌تر از قبل روابط اطلاعاتی می‌شود که الان در حال به وجود آمدن

است.

از وقتی که بشر توانائی نوشتن پیدا کرد دیگر بخودش زحمت ندارد که مطالب را در حافظه خودش حفظ کند و زمانیکه با دیگران ارتباط پیدا می‌کند کاملاً حافظه‌ای می‌شود که اختصاص بخودش ندارد بلکه تبدیل به کتاب و کتابخانه می‌شود و در مرحله بالاتر بانک‌های اطلاعات ایجاد شده که حافظه اجتماعی بسیار بزرگی است که قدرت تحرک در آن و بهینه‌سازی محیط خودش کاری بسیار عظیم است.

پس «هوش، حافظه و پذیرش»، اعتقاد یا التزام، فرهنگ می‌شود اما پذیرش اجتماعی نیز وجود دارد؟ بله، پیدایش ساختارهای پرورشی اجتماعی - از اماکنی که در نزد مسلمان مقدس است اما اماکنی که در نظام‌های اخلاقی غرب پیش مردشان محترم و مورد علاقه است هر چند در نزد مسلمان محترم نباشد - بستر پیدایش پذیرشها هستند از اینجا که محور ارزشی است تا تبلیغاتی که تحریک برای پذیرش و به اصطلاح «مُد» و متلقی به قبول می‌شود. پس از عالی‌ترین آن که پذیرشهای ارزشی و مورد علاقه است «پسند در عالی‌ترین سطح ارزشی» تا پسند در گزینش یک کالا، این پسند و زیبایی‌شناسی حتماً فرم و ساختار اجتماعی دارد یعنی منشا پذیرش برای اجزا و تقویم پذیرش اجزا به پذیرش کل حتماً وجود دارد.

۴/۲ - تأثیر ساختارهای اجتماعی جهت‌گیری در فهم و فرهنگ اجتماعی

لذا با بیان این مطلب، یک اشکال اساسی که از نظر فرهنگستان نیز وضوح دارد این است که فرهنگ تکنولوژی غرب که فرهنگ حس‌گرا است، نمی‌تواند جزو فرهنگ و ساختارهای نظام اسلامی قرار گیرد علاوه بر این‌که به ضرورت انقلاب فرهنگی در بحث جهت اشاره شد.

۱/۴/۲ - چالش و درگیری بین دو فرهنگ اسلامی و الحادی

بنابراین موضوع چالش بین دو فرهنگ قهری است و لازم نیست که کسی توجیح کند که می‌شود یا نمی‌شود، ضرورت دارد یا ندارد. چون درگیری بین دو فرهنگ ضرورتی عینی است و این ضرورت غیر از این است که بگوید باید جهت را عوض کرد یعنی بحث نظری نیست، بلکه بحث وجود چالش عینی و ناهنجاری و ناهمگن بودن در «تعیین عینی» است پس بصورت خیلی خلاصه مشخص شد، ساختارها در فرهنگ اثر دارند که عبارت از هوش، حافظه و پذیرش است و متقابلاً با توجه به اثری که دارند، مشخص شد بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ حس‌گرا درگیری وجود دارد.

(س): در دسته‌بندیهای موجود فرهنگ اینگونه بیان می‌کنند که فرهنگ به دو جنبه مادی و معنوی تقسیم می‌شود اگر ملموس و قابل جابجائی باشد مادی است و نرم‌افزارهای پشت سر سنتها و روابط و قراردادهای اجتماعی است که انسانها بر آن رفتار می‌کنند معنوی است. در مورد حافظه فرهنگ در واقع اینگونه بیان شد که این قواعد فرمولهای اجتماعی بروز پیدا می‌کند که مثال به کاغذ زده شد، در صورتی که ممکن است غیر کاغذ هم باشد مثلاً

مجسمه‌ای از امیرکبیر می‌تراشند و وسط میدانی قرار می‌دهند و این خودش یک پیامی را منتقل می‌کند.

۳ - بررسی محدوده تأثیر هنر در فرهنگ اجتماعی

(ج): هنر در همه شئونش پیام دارد و لکن باید معلوم شود چه قسمت آن با هوش سروکار دارد و هوش جامعه در کجاها کار می‌کند؟ مجسمه در بخش تبلیغ یا پذیرش قرار می‌گیرد مثلاً از فرم یا شکل درخت در یک مرحله‌ای انسان مفهوم‌سازی و مقوله‌سازی می‌کند و این مفهوم درخت غیر از درخت خاص است که می‌تواند خیلی از درخت‌های دیگر را شامل شود، بعد می‌خواهد درخت را با گیاه و حیوان ترکیب کند و در مرحله بعد بین اینها دسته‌بندی می‌کند و هر مرحله‌ای از کار که انجام می‌شود، هوش او یک درجه بیشتر در دسته‌بندی، تجزیه و ترکیب کردن و قدرت دقت دارد. مثلاً کودک حتماً می‌تواند یک درخت را ببیند و با چیز دیگری تناسبش را بسنجد و در فیلم نیز می‌توان یک مطلب را به کودک براحتی القاء کرد، ولی برای کاوش کردن و رفتن به این سمت که خود انسان یک علتی را کشف کند نیازمند است به اینکه اولاً صورتها را از آن حذف کند مثل اینکه انسان عصاره‌کشی می‌کند بعد در مرتبه دوم مفاهیمی را که درست می‌کند و باز بین مفاهیم نسبت و تناسب برقرار می‌کند و مجدداً از آنها عصاره‌کشی می‌کند تا آخر کار که به معقولات فلسفی محض می‌رسد، چون منشأ انتزاع معقولات فلسفی نیز به همین علیت برمی‌گردد ولی با یک سیر از علیت تا معقولات فلسفی می‌رسد مثل مفهوم برابری که ابتدائاً می‌تواند بصورت ساده بین دو سیب یا دو پرتقال باشد، ولی مفهوم برابری داخل در دستگاه ریاضی می‌شود سپس برابری و اندراج برابریها با فرمهای مختلف ذکر می‌شود که اعداد فیثاغورثی می‌شود.

حتماً وقتی شخص این محاسبات را انجام می‌دهد غیر از زمانی است که بصورت ساده دو سیب را در

مقابل هم قرار می‌دهد که مثل هم هستند البته مثلثیت یقینی ندارند که الان جای بحث آن نیست اما اینکه بشر می‌تواند انتزاع کند بعد تحلیل کند و مفهوم بسازد و مجدداً در مرحله بالاتر انتزاع کند و مفهوم بسازد و باز در مرحله بالاتر انتزاع کند و مجدداً مفهوم بسازد و دوباره انتزاع کند و دستگاه بسازد معنایش این است که کارائی این دستگاه این است که هوش را از ایجاد نسبت و تناسب بین امور ساده به امور دقیق می‌کشاند برای اینکه بتواند در پایان علت‌یابی کند و عمل انسان را مؤثرتر از گذشته قرار می‌دهد.

۱/۳ - قرار گرفتن کلیه فعالیت‌های هنری در بخش پذیرش

در جامعه نیز به همین نحو است مجسمه و کلیه کارهای هنری که در بخش پذیرش می‌آید و هنر در سطح بالای بالا، ارزش می‌شود ولی در سطح نازلش عاطفی و ساده می‌شود اینها لازم است، چون یک بخش فرهنگ است اما یک بخش از فرهنگ کارش این است که نسبت و تناسب در آن به دقیقترین مرتبه می‌رسد.

۲/۳ - زبان و مکتوب شدن آن (علائم نگارش) ابزار توسعه حافظه اجتماعی و بستر

رشد و توسعه هوشمندی

مثلاً علائم کتبی حافظه‌ای برای هوش است در مرتبه بالاتر اصطلاحات است و در مرتبه بالاتر علائم خاص اصطلاحی که همان نمودارها هستند. نمودار نسبت‌هایی اصطلاحی هستند که نوشتن آن نسبت با مفاهیم عمومی انجام نمی‌گیرد بلکه با مفاهیم تخصصی صورت می‌پذیرد، چون مردم عادی از خطوط چیزی نمی‌فهمند، بلکه نماد است و نماد برای مفهوم اصطلاحی است که خودش یک سطر توضیح دارد، ولی بصورت یک خط ترسیم می‌شود غرض از بیان این مطلب این است که زبان و پیچیده‌تر شدن زبان و مکتوب شدن آن به حافظه (نه در ذهن فرد) امکان می‌دهد که هوشمندی فرد هم رشد کند و هم بتواند کار کند.

(س): در واقع حافظه اجتماعی بیشتر برای این است که مکنونات ذهنی به علائم نگارشی تبدیل شود.

(ج): ذهن ابتدائاً این کار را انجام می‌دهد بعد به پذیرش جمع می‌رساند یعنی داخل علائم خاصی قرار می‌دهد که دیگران نیز بتوانند استفاده کنند، چون چیزی که در حافظه شخص باشد فقط برای خودش قابل استفاده است و می‌تواند بین آنها نسبت برقرار کند مثل مهره‌های متعددی که شخص قرار می‌دهد و خودش کار می‌کند، ولی این مهره‌ها وقتی بیرون می‌آید.

(س): یعنی نوشته می‌شود.

(ج): احسنت، در حقیقت، به علائم تبدیل می‌شود و نه اینکه فقط نوشته باشد به علائمی تبدیل می‌شود که در جامعه پیدا می‌شود و سطوح مختلفی دارد که در سطح عمومی، مفاهیم عمومی است و در سطح دقیق‌تر بخشی و تخصصی که اصطلاحات است و در بخش اصطلاحی نیز که نمادین و در یک چیزهای ساده‌تری خلاصه می‌شود، بعد خود آنها در بانک اطلاعات به هم ارتباط پیدا می‌کنند.

(س): اگر ذهن شخصی موادی وجود داشته باشد و بخواهد انتقال بدهد تا دیگران استفاده کنند ممکن است علاوه بر نوشتن از ابزارهای دیگری مثل تابلوی نقاشی استفاده کند که کلیه پیامها را می‌رساند.

(ج): این پیامهای هنری.

(س): خیر، مطلبی است که در قالب هنر بیان می‌کند حتی در نوشتن هم ممکن است خط آن با نستعلیق باشد ولی اصل محتوایی است که نوشته شده است.

۳/۳ - تفاوت زبان هنر (تأثیر در پذیرش) با زبان علمی و تخصصی (تأثیر در سنجش)

(ج): ممکن است هر فرد با توجه به تخصص خودش مثل مدیریت مثلاً تابلویی را بکشد و رنج یک ملت را در مدیریت یا خوشوقتی آنها را در مدیریت به تصویر بکشد ولی معادلات آن علم را به این نحو نشان نمی‌دهد. بلکه معادلات آن را با عدد، و رقم، آمار و تحقیق میدانی می‌نویسد و روشی که به کار می‌گیرد می‌نویسد. بلکه ممکن است با تابلو ایجاد انگیزه، ایجاد میل یا نفرت بکند به بیان دیگر اگر یک تابلو بصورت خیلی فنی و پیچیده در اقتصاد یا مدیریت مثل کاریکاتوری که می‌کشند ممکن است با این طنز تحقیر یا تجلیل کند، ولی به معنای خود معادله علمی نیست و بیان معادلات علمی آن به زبان تخصصی و اصطلاحی برای علت‌یابی و اثبات یا رد یک مطلب (نه برای تحریک عاطفی) نیاز دارد، لذا دقیق‌تر شدن غیر از تحریک است هرچا بطرف انگیزش و تحریک رفت موضوع آن مسئله پذیرش می‌شود و هرچا که بطرف دقت رفت موضوع آن مسئله سنجش است که با علائم فنی و اجتماعی است.

(س): مقسم هوش، حافظه و پذیرش چیست؟

۴ - بررسی تأثیر ساختارهای پذیرش (روحی)، هوش (ذهنی) حافظه (عینی) در فرهنگ اجتماعی

(ج): پذیرش «روحی» هوش «ذهنی» حافظه «محسوس نظری» برای عمل قیاسی و سنجشی است، آنچه که قبلاً بصورت جدا، جدا درست شده است جای حس را می‌گیرد، نه ایجاد نسبت. به عبارت دیگر موضوعات است که اسم آن را می‌توان محسوسات نظری یا تصورات یا مثالها و نمونه‌ها گذاشت البته اشکالات نباید مخمل به روند بحث و از موضوع خارج و به شناخت‌شناسی برگردد. بنابراین بصورت کلی معلوم شد جامعه در فهم در ایمان یا باور یا پسند مؤثر است، و همین‌طور در حافظه یا حس یا موضوع یا عنصرهایی که قرار است سنجش در درونش کار کند.

البته بکار بردن کلمه حس کنار حافظه به این دلیل است که منشأ انتزاع اولیه سنجشی بنابراین قولی باید محسوسات باشد، یعنی وقتی قرار شد حافظه کار کند، اولین دست‌آوردهایش - که از کودکی می‌خواهد رشد

کند - صور مختلف حسی است بعداً علی‌حده متوجه مطلبی می‌شود، بحث دیگری است. حداکثر چیزی که می‌توان جدا کرد پاره‌ای از مسائل گرایشی است که شروع می‌کند که باز برای سنجش و تشخیص در آن یازمند به دستگاه حس و محاسبه است.

جامعه اگر وحدتی، ساختارهایی و مراکزی داشت که توانست عاطفه را از بالاترین سطح تا پایین‌ترین سطح بپوشاند، ساختار پیدا می‌کند یعنی علاوه بر ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی که قابل ملاحظه است خود دستگاهی که دستگاه پرورشی جامعه است برای

خودش ساختارهای دارد یا دستگاههای نظری و هوشی و سنجشی جامعه برای خودش ساختارهایی دارد و همین‌طور دستگاههای حافظه جامعه یا عناصری که موضوعات سنجش و تناسب هستند، ساختارهایی دارند. کلاً ساختارها بستر پیدایش گمانه‌ها گزینشها و پردازشها هستند، فرضاً اگر انسان بسیار نابغه‌ای پیدا بشود بعد او را به بیابان ببرند و یک خانه چوبی برای او درست کنند و خوراک جنگلی و زندگی آداب ساده داشته باشد و در آنجا تا چهل سالگی محدود بماند و در مقابل انسانی که ضریب هوشی بسیار پائینی نسبت به او دارد داخل شهر بیاورند زبان و زبان محاسبه یا سنجش کمی یا ریاضیات زبان آزمون و خطا و زبان محاسبه نظری به او یاد بدهند و مرتباً چشائی، بویائی بینائی او را در ساختارهای جامعه و در داخل بسترهای پرورشی جدید قرار دهند محال است که کسی بگوید قدرت حل مسائل اولی می‌تواند با دومی برابر باشد اصلاً معنا ندارد والا باید پذیرفت که مثلاً فرد تحصیل که و می‌تواند کامپیوتر را تعمیر کند با کسی چنین تحصیلی نکرده است، هر دو بتوانند کامپیوتر را تعمیر کنند در حالی که چنین چیزی ممکن نیست.

البته اگر فرد نابغه در محیطی قرار بگیرد و در حال درگیری با این افراد باشد ممکن است یعنی درگیری چنین امکان را می‌دهد و طرف درگیری به هر نسبت هم که قوی باشد باز می‌تواند مقابله کند. اما اگر او را با حیواناتی که در جنگل است درگیر کردند (مار، عقرب، حشرات و گزندگان، درندگان) او باید هر روز بفرک خودش باشد که چگونه با تهاجم این حیوانات مقابله کند و این غیر از مقابله با کسانی است که می‌گوید من حتماً باید موفق شوم که مشابه یا برتر از صنعت دست کفار را بسازم. به بیان دیگر اصلاً محیط بیم و امید او که محیط انگیزش است اگر محیط طبیعی شد بازتاب، مقابله، چاره‌جویی و حل مشکلش درگیری با آنها می‌شود اما اگر محیط او محصولات اجتماعی روز شد، آنوقت درگیری با آنها کار و توان دیگری را می‌طلبد. در عین حالی که سه دسته از ساختارها قبلاً بیان شد سه دسته‌ای ساختارها نیز در این بحث بیان شد، فقط یک مطلب بیان نشد.

۵ - بررسی کیفیت اضافه شدن تقسیمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی به پذیرش، هوش، حافظه در موضوعاً، موضوعات و آثار فرهنگ

آیا تقسیمات موضوعی «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» - که اوصاف جامعه هستند - را به این ساختارها باید اضافه کرد یا خیر؟ طبیعتاً آن مطلب نیز برخورد کردن به موضوع از زاویه دیگری است که موضوعاتش است یعنی اگر فرهنگ به فرهنگ موضوعاً و موضوعات فرهنگ و آثار فرهنگ تقسیم شد در چه دسته‌ای قرار می‌گیرد؟ کارخانه‌های «عینی، معادله‌ای و نظری» این سه تا سه ساختار بودند از طرف دیگر بیان شد که گرایش یا پذیرش اجتماعی، هوش اجتماعی و حافظه اجتماعی وجود دارد آنهم نفس فرهنگ با لقب اجتماعی است آیا می‌توان بیان کرد موضوعاً پذیرش و سنجش یا هوش و حافظه است و موضوعات آن نیز این ساختارها است یا اینکه موضوعات آن باید سیاست، فرهنگ و اقتصاد قرار بگیرد و آثار آن نیز باید کارخانه‌های عینی، معادله‌ای نظری قرار بگیرد؟ یعنی کدام دسته به قید وصف سیاسی،

فرهنگی اقتصادی، موضوع یا اثر موضوع قرار می‌گیرد؟ یعنی سه دسته جدا، جدا باید تنظیم شود ۱ - دسته تقسیماتی که پذیرش، سنجش و حافظه جامعه با یک وحدت کل قرار می‌گیرد البته مقابل پذیرش گرایش و ایمان عمومی نیز می‌توان ذکر کرد و در جامعه نیز ساختار خاص خود را دارد، یعنی جای دارد ۲ - دسته کارخانه‌ها یا ساختارهای نظری، معادله، عینی ۳ - دسته سیاست، فرهنگ اقتصاد. اگر گفته شد فعل موضوعاً، خود موضوع بلحاظ خود فرهنگ و بلحاظ موضوعات فرهنگ و بلحاظ اثر فرهنگ ملاحظه می‌شود، کدام دسته بجای موضوعاً، کدام دسته بجای موضوعات و کدام دسته بجای آثار قرار می‌گیرد؟

۱/۵ - ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی تقسیمات مربوط به بخش آثار فرهنگ

مهندس دانشمند: اثرش که آثارش است؟

(ج): بجای اثرش چه چیزی قرار می‌گیرد؟ مثلاً باید گفت میزان هوشمندی جامعه بصورت کلی و ایمان جامعه و حافظه جامعه و بر درست شدن نظام منطقی جامعه، نظام معادله‌ای جامعه و حافظه جامعه بر درست شدن نظام منطقی جامعه، نظام معادله‌ای جامعه، ساختارهای عینی جامعه تأثیر می‌گذارد پس آثارش در نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه حضور پیدا می‌کند.

(س): نظام معادله ساختارهای عینی جامعه است.

۲/۵ - منطق یا قوانین نظری، کاربردی و عینی تقسیمات مربوط به بخش موضوعات فرهنگ

(ج): ساختارهای عینی یا نظری نظام معادله و ساختارهای عینی این سه برای پذیرش، هوش و حافظه، موضوع هستند یعنی منطق موضوعی است که در هوشمندی جامعه ارتقاء پیدا می‌کند.

(س): یعنی اثر هوشمندی ارتقاء منطق می‌شود یا اثر منطق ارتقاء هوشمندی می‌شود؟

(ج): خیر منطق یا محصولی اجتماعی یا فردی است مثل انسان. آیا منطق را یک فرد در خلا می‌نشیند و درست می‌کند در بیابانی که مار عقرب و گرگ بود یا آنجا مکان منطق درست کردن نیست؟

(س): منطق، اجتماعی است همانگونه که هوشمندی، اجتماعی است.

(ج): منطق هوشمندی جامعه را افراد درست می‌کنند ولی ایجاد نسبت‌ها و تناسب‌ها است که به اشاره به آن پرداخته شد. یعنی دو فرد محقق می‌نشیند می‌گویند منطق حجیت در حوزه باید تکامل پیدا کند چون نیازمندیها را جواب نمی‌دهد، ولی حجیت آن باید حفظ شود،

یعنی پذیرش مطرح در حوزه مورد قبول است، اما باید توسعه پیدا کند. پس منطق در اینجا درست می‌شود، معادله نیازها نیز در اینجا درست می‌شود که منطق موضوعاً و معادله موضوعات می‌شود و آثار آن نیز درست شدن ساختارهای عینی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه می‌شود. اگر خود موضوع تحلیل درونی محورهای مشخص شد که موضوعاً چه چیزهایی وجود دارد و باید منقلب شود، ساختارها براحتی قابل درک است و در موضوعات نیز دستگاه‌های منطقی براحتی قابل درک است.

۳/۵ - ساختارهای عینی محسوس‌ترین مرحله برای انقلاب فرهنگی

طبیعی است وقتی وارد هوشمندی و پذیرش حافظه جامعه می‌شود با کمی مشکل قابل درک می‌شود و آخرین پله است که در آن باید انقلاب رخ بدهد. پس مسیر انقلاب از ساختار عبور می‌کند. ساختارهای عینی - به محسوس‌ترین رتبه است - بافت محصولاتی است که مصرف می‌شود و باید در آنها تغییر پیدا شود و راه آن نیز وارد کردن عدالت اجتماعی در ساختارها است که بافت را عوض می‌کند وقتی عدالت اجتماعی در نازلترین مرحله که اقتصاد است وارد شد، اعلان می‌شود خلاف عدالت است که خانه فردی با سنگهای ایتالیائی با متر مثلاً ۷۰ هزار تومان و بالاتر تزئین شود و یک نفر اصلاً خانه نداشته باشد ولو کلنگی و گاه و گل باشد و احياناً خیلی هم این شخص کار می‌کند مثلاً از ساعت ۶ صبح تا شب کار می‌کند، حتی نمی‌تواند برای زن و بچه‌اش یک نان خشک خالی هم تهیه کند و اما کسی هم که خانه‌ها و ویلاهای متعددی دارد هیچ‌گونه فعالیتی ندارد فقط سرمایه‌اش کار می‌کند خودش، پسر و دخترش هیچ کدام اهل کار نیستند فقط اهل مصرف هستند و درآمدشان از سود پول سپرده‌گذاری بانک بدست می‌آید. مگر هویت پول چه چیزی بود که می‌تواند ابزار این رقمی بشود و چگونه توزیع شده بود؟ مفهوم ظلم و عدل و تجاوز و حق چیست؟ که اینها بحث‌های دیگری است. پس در ساختار است که انتقال ثروت انجام می‌گیرد و در نهایت در ساختارهای سطح پائین نیست که بافت محصولات است بافت محصولات در یک ساختار کلانی درست می‌شود که اجازه مصرف به سرمایه‌دار می‌دهد ولی به فرد زحمت‌کش و کارگر نمی‌دهد. وقتی انقلاب واقع بشود، به این نحو ثروت تقسیم نمی‌شود البته اگر این عناوین در هم ضرب بشوند به ۲۷ عنوان تبدیل می‌شود و وقتی ۲۷ وصف شد می‌توان خردترین بخش‌ها را آورد و نشان داد. (۱)

۶ - جمع‌بندی از سیر بحث

حجت الاسلام رضائی: موضوع فرهنگ در بحث امروز با دسته‌بندی کلی منطقی، فرهنگ موضوعاً، موضوعات فرهنگ و آثار فرهنگ، بیان شد و در فرهنگ موضوعاً به سه سطح هوشمندی، حافظه، پذیرش و موضوعات نیز به ساختارهای نظری، معادله‌ای و عینی و آثار فرهنگ نیز به سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تقسیم شد. در بخش اول که خود فرهنگ موضوعاً مورد دقت قرار گرفت، و متناظر پذیرش، گرایش‌ها شد و هوشمندی بمنزله سنجش و قوه تفکر و حافظه به منزله موضوعات یا حس قرار گرفت.

۱/۶ - موضوعات فرهنگی به معنای فهم اجتماعی و تحلیل از سطوح آن

(ج): موضوعات فرهنگی یعنی فهم اجتماعی، موضوعات فرهنگ اجتماعی، عناصری است که در بین آنها نسبت ایجاد می‌شود در سطحی پائین‌ترین آنها محسوسات قرار می‌گیرد و در عالی‌ترین آن بطرف معقولات و بالاتر می‌رود بلکه جای حس قرار می‌گیرد و اما وقتی که قرار است هوش بصورت حسی تعریف شود روی موضوعات حس می‌رود نه اینکه خود هوش بصورت حس تعریف شود، یعنی هوش اجتماعی در موضوعات حس بکار می‌رود والا عناوین هوش اجتماعی، همیشه عناوین حسی نیست، بلکه معقوله‌های قابل تجزیه است.

۷ - پرسش و پاسخ

(س): چون خود فرهنگ موضوعاً مورد دقت قرار گرفت، این اشکال پیش می‌آید که در بحث‌های قبل وقتی بحث فرهنگ پیش می‌آید، بحث تکلیف، تبدیل و تمثیل مطرح شد و در اینجا سنخ عناوین فرهنگ چیز دیگری است.

۱/۷ - رابطه بحث تکلیف، تبدیل و تمثیل با بحث فهم و سنجش

(ج): تکلیف و تبدیل تمثیل در آنجا پیدایش تناسب است اما این تکلیف، تبدیل و تمثیل را چه کسی انجام می‌دهد؟

(س): انسان.

(ج): خیر! چه عضوی از انسان انجام می‌دهد؟

(س): قوه سنجشی انسان انجام می‌دهد، آیا قوه سنجشی در اینجا تقسیم شده است.

۲/۷ - بیان تقسیم موضوع قوه سنجش به سنجش گرایشی، سنجشی، حسی

(ج): بله! قوه سنجشی برابر با قوه پذیرشی یا گرایشی یا شهودی است.

(س): موضوع آن هریک از آنها می‌تواند باشد یعنی در موضوع گرایش باشد.

(ج): خیر! چطور آنجا روحی بیان شد، اینجا ساختارهای پذیرش بیان شد و هرگاه به جامعه رسید ساختارهای پذیرشی بیان شد، ساختارهای ارزشی از امور عاطفی تبلیغی ساده تا امور خیلی پیچیده ارزشی را شامل می‌شود چون قرار است در جامعه مورد بحث قرار بگیرد نه درباره انسان اگر به قید جامعه مورد بررسی قرار گرفت معنا ندارد، ذهنی و حسی روحی ذکر شود.

(س): سنخ آن روحی نیست بلکه سنجشی است؟

(ج): خیر باید بصورت تناظر ذکر کرد، تناظر یعنی مقابل این چه چیزی در جامعه وجود

دارد نه اینکه عین اوصاف فرد به اینجا منتقل شود. در وحدت اجتماعی تبدیل می‌شود اما در وحدت اجتماعی انسان بزرگ درست نمی‌شود مثلاً سر بزرگی داشته باشد و انسانهای دیگر سلولهایش باشند.

(س): متناظر قوه سنجشی در جامعه هوشمندی اجتماعی می‌شود.

(ج): متناظر با امور روحی جامعه، پذیرش اجتماعی می‌شود.

(س): چرا روحی طرح می‌شود چون بحث روی سنجش است؟

(ج): چون شهود است و شهود از فهم است یکدسته از فهم‌ها، فهم‌های روحی و شهودی و باوری است.

(س): پس موضوع سنجش آن روحی است.

(ج): تحلیل فهم روحی نیست سه محور جدا باید در نظر گرفت که روی هم فهم را نتیجه می‌دهد.

(س): که منشأ برای فهم واقع می‌شوند.

(ج): خیر روی هم - نه منشأ - به عنوان سه متغیر یک منتهی را تحویل می‌دهند که اسم آن فهم اجتماعی است، فهم اجتماعی فقط سنجش نیست اگر سنجش نباشد پس باید شهود هم نباشد مگر فهم انسان فقط سنجش است؟

(س): خیر متقوماً وجود دارند.

(ج): پس شهود اجتماعی چیست؟ کلیه ساختار، نسبت‌ها و تناسباتی که می‌تواند عواطف را سامان بدهد و به وحدت برساند و تعریف کند. برابر با حافظه در فرد عنصر وجود دارد، یعنی هوش بتنهایی سنجش و ترازو است که این ترازو بدون نقطه اتکاً و بدون تک‌تک عناصرها نمی‌تواند کار کند.

(س): اما تقسیم تکلیف، به تبدل و تمثل.

(ج): انسان با قدرت سنجش عملیات تکلیف، تبدل و تمثل را انجام می‌دهد پس اولاً جامعه است و ثانیاً قرار نیست که کارائی آن بیان شود، بلکه بحث روی این است که خودش چیست؟ موضوعات کارش سه ساختار است و آثار کارش نیز سه دستگاه بزرگ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است.

(س): پس چیزی است که قید فرهنگی می‌زند و از سیاست و اقتصاد جدا می‌کند.

(ج): آن بحث دیگری است که باید معلوم شود به چه نحوی پیدا می‌شود. همین که در اینجا تحلیل سنجش، پذیرش و حافظه صورت می‌گیرد، جدا می‌کند.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

۱- (س): اگر قرار باشد عنوان کلی برای بحث این جلسه ذکر شود، چه عنوانی می‌تواند باشد؟

(ج): این بحث موضوع فرهنگ از تقسیم «ضرورت موضوع، هدف» فرهنگ است و الان بحث وارد کلیات یعنی

تحلیل موضوع به محورها است.

(س): پس از بحث امروز برای طرح توجیهی استفاده نمی‌شود، بلکه در طرح کلیات می‌آید؟

(ج): طرح توجیهی ضرورت، موضوع و هدف کلی داشت که تمام می‌شود.

(س): برای موضوع در طرح توجیهی همان سه ساختار بررسی شود کفایت می‌کند.

(ج): آن سه ساختار نیز بصورت اجمالی بررسی شد ولی اگر قرار باشد بصورت تفصیلی بیان شود که کجاها ای جامعه باید تغییر پیدا کند باید عناوین این سه ساختار در هم ضرب شود و براحتی نیز می‌توان مقابل هر خانه جدول سه نمونه عینی نیز نوشت.

(س): مشخصاً تکلیف برای کارگاه آیا ضرب ۹ عنوان در یکدیگر باشد؟

(ج): لااقل به مفردات آن باید مسلط شد هر چند ضربی صورت نگیرد یعنی ۹ عنوانی که بیان شد خوب مورد دقت و درک قرار بگیرد و برای هر کدام نیز یک پاراگراف توضیح نوشته شود. ضرب کردن زمانی لازم است که قرار باشد محورها بصورت مدل‌مند طرح شود و پس در طرح تفصیلی ذکر گردد که نسبت به این‌ها چه عملیاتی باید صورت بگیرد تا چه رخ بدهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

سلسله مباحث

فنون

اوصاف و تعريف هنر

حجت الاسلام والمسلمين علامه حسينى الهاشمى

بهمن ۱۳۷۲

محتوا



← اوصاف و تعریف هنر

سرپرست پژوهش: حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر سمیم
نگارش: اول
تاریخ نشر: ۱۳۷۲/۱۱/۲۳

حسینیہ اندیشہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقتصاد یک اصلی است در سازمان که یک معاونتی متکفل پیگیری این وصف است این وصف و تحقق آن به روش کارشناسی

بدون مقدمه خدمتتان عرض کنم که هنر اقتصاد که ما می توانیم تعریف کنیم دنبال این هستیم که یک شیء را پیدا کنیم و این وصفی که گفتیم

برمی گردیم به اینکه قند موضوع وصفی است یک وقت اگر بخواهیم طبقه بندی اوصاف را انجام دهیم به شکلی طبقه بندی می کنیم که منجر می شود به اینکه اشیائی را طبقه بندی سازمان مجریه ای شکل می گیرند یک وقت نه ملاحظه ای که می کنیم در اداره سازمان و اوصافی که می گوئیم

یعنی که برای تحقق دادن اوصاف یک تنظیماتی باید انجام شود

ما سازمان را خودش چه موضوعی است و موضوع هم می خواهد چه چیزی را دنبال می کند سازمان بحث اصلی آن باید منجر شود به شدت ایمان و قرب خود مجموعه که مجموعه خودش عضویتی که خود عضویتی غیر از افراد دارد آن مجموعه جاذبه است جاذبه آن حقیقی است جاذبه آن مقریتر است حالا که می خواهیم مقریتر شود متقوم می شود به طبع آن افراد هم متقوم می شوند خوب توسعه قرب بنا به فلسفه در هر موضوعی باید باشد خوب حالا شدت قرب یعنی که رفتار اجتماعی ما هماهنگ با عبادت های فردی ما که ارتباطی با عالم بالا است پرستش فردی ما هماهنگ و هم سو عمل کنند یعنی بریده نباشد شما را یک مجموعه فرض کند و ولایت و عمومیت در مجموعه اجتماعی شما را هم سو یک نظام ولایت تحقیقی باید باشد یعنی شما در یک سازمان باید هماهنگ و بانظام باشید حالا جامعه کوچک است شامل سه نفر است شامل یک جامعه بسیار بزرگ است از موضوع یک سازمان خارج از مسئله قرب و عبادت و پرستش حضرت حق نیست.

خوب حالا به عنوان یک پا ورقی در نظر داشته باشید حالا وارد خود بحث سیاست اقتصاد و فرهنگ می شویم بحث اصلی یک سازمان است سیاست فرهنگی آن در خور این جلسه نیست اقتصاد به معنای هنر است هنر به معنای مطالعه تجسم یا شکل گیری عینی سازمان

در سازمان به طبع قرب آن یک تجسمی به وجود می آید و این یعنی تجسم کالا یعنی کلمات و قالبهایی که مفاهیم و حالات ما را منعکس می کند پس ادبیات جزء آنها است یک مراحل را ماطی می کنیم تا که یک رابطه ای را با سازمان برقرار کنیم یک فعالیت تصمیم گیری می کنیم یا بالاخره یک شدت روحی منجر می شود به یک مطالعه فکری و نهایت آن یک بخش نامه است این بخش نامه باید در قالب یک مجسم که ارتباط سازمان را با افرادش با درونش با بیرونش تمام کند این در قالب یک بخش نامه هایی است.

همین طوری بگیریید بایگانی تبلیغات هر چه که معنی تجسم دارد موضوع مطالعه، هنر فرار می گیرد پس هنر تقسیم می شود به سه بخش سیاست فرهنگ اقتصاد تقسیم می شود سیاسی آن می شود ابزارهایی که سرعت چرخش کار را در سازمان ایجاد می کند

که موضوع آن همان چارت ها تبلیغات بایگانی صحیح. مثلاً به طور نمونه در همان بخش هنر سیاسی بایگانی یعنی چه؟

وقتی کارها کلاسه باشه به طبع عموم تجسم آن هم باید کلاسه باشد قابل رجوع باشد بایگانی رایک وقت تعریف می کنیم به انبار کردن یک وقت می گوئیم ابزار سرعت عملکرد است که شمایی توانید به آن مراجعه کنید بایدهر وقت سازمان خواست به آن مراجعه کند و بایگانی برای هدفی است باید قدرت تصرف سازمان را بالا ببرد

پس امورات اداری که سرعت عملکرد بیاورد و هنر در ابزار سیاسی اش باید جلوورود و... را بگیرد خوب این شد سیاست اقتصاد.

فرهنگ اقتصاد یعنی هنر در بخش فرهنگی خلاصه می شود در ادبیات حالا ادبیات گاهی راجع ضوابط است و باید ادبیات قانون نویسی را اجرا کنیم یا اگر بلد نیستیم فرا بگیریم ادبیات نوشته ها و ادبیات خود اقتصاد که عنوان ایجاد مفهوم کنیم

اصطلاح سازی کنیم خود هنر این هم می شود قسمت تعریف خلاصه ی هنر فرهنگی یا فرهنگی اقتصادی می شود ادبی اقتصاد یا هنر اقتصادی می آید در امکانات، اینها همه اش معنی تجسمی دارد

امکانات حالا گاه کالاها است گاه پول در رابطه با پول هزینه ها و تخصیص ها اولویت دارند در رابطه با کالاها کالاها بی که ابزار سرعت عملکرد هستند مثلاً همین ضبط صوت اگر شما صحبت های ما را می خواستید همین طوری بنویسید تند نویس لازم داشتید این بعضاً یک نسبت تأثیر هم دارد و هم یک نسبت کارائی دارد ولی ضبط را قرار می دهیم این جایگاهش مهم

شده است یا امکانات دیگری که است از جمله صندلی دوستان و هرگونه وسیله ای که کارایی دوستان را بالا می برد ما کارائی بالا را می خواهیم

تجملات نباشد اسراف نباشد پشت میز نشینی نباشد هماهنگ با یکدیگر باشند فعالیتی که عقب راندن دشمن باشد اینجا موضوع این سازمان فرهنگی است که می خواهد مقابله کند پس باید به هر نحوی در اوقات در امکانات درآموزشها هم با سرعت بیشتر هم با کیفیت بیشتر و توانای های فکری و ذهنی و روحی و عملکردی را بالا ببریم خیلی از اینها برای رفاه است و برای سرعت نوشتن است برای اینکه این مقاله زود بیرون بیاید یا با این کیفیت حال پس ابزار در هدف ملکوتی یا در هدف حیوانی

خوب پس شما موضوع معاونت اقتصادی را وامری راکه در تعاون دارد در این سه بخش است و این اوصاف را باید تحقق داد ناچارا زارائه ضوابطی است و شما الان بهینه می کنید برای تحقق یک اوصافی است که خود اینها هم تأثیر مختلفی دارد یعنی به ابزار سرعت عملکرد به ان می دهیم به هنر سیاستان ضریب چهار بدهید اینکه سرعت گردش کارها خوب باشد یا بایگانی درست باشد و یا ممکن است به عنوان مصداق لازم است پس اینها چطوری می شود و روی ان فکر شود به عنوان کاراست گرچه معاونت سیاسی خودشان فرم می گیرند، کارکارشناسی صورت می گیرد از تبدیل کردنشان به آموزش و تبدیل کردنشان به بیان ضوابط و قوانین که شود آموزش

داد اینها به عهده خود معاونت است. توسعه علمی همین بخش به عهده معاونت سیاسی است همین طور ادبیات و مسئله امکانات این سه بخش مجزا هستند که باید به انها پرداخت

وحدت رویه چیست؟

وحدت رویه یک روشی است همان طور که مسئول گروه می تواند در سطح کلان که با همان روش مسائل ارائه می شود که چه در معاونت فرهنگی چه در معاونت سیاسی و وحدت روش خواهند داشت در مسائل سطح پائین تر هم معاونت اقتصادی لازم به تجسمی که جریان دارد هم در خود سازمان که مسئولیت معاونت فرهنگی را دارد و هم در تنظیمات موضوعی کاروهم در عملکرد افراد در همه امور تجسم هایش به عنوان وحدت رویه محورش آموزش است اگر بحث می کنیم از ادبیات معنی ان این نیست که همه و مسئول گروه می خواهد یک اطلاعیه ای می خواهد بنویسد نه این نیست مسئول اگر می خواهد بخش نامه ای بنویسد باید خودش تنظیم کند و معاونت سیاسی هم همچنین.

اینجا مسئله بایگانی و جمع کردن اتاق خودم به یک نظم خاصی این نظم خاص را باید خودمان بدهیم و بایگانی که مسئولیت محدود است و دوسه تا میز است که انها بایگانی شده است و معاونت سیاسی و همین طور معاونت فرهنگی و همین طور معاونت اقتصادی همان باید یک اصول داشته باشد که همه با هم هماهنگ عمل کنند بایگانی ها به هم بخواند طبقه بندی ان با هم بخواند این است که کارکارشناسی تجسمی هنر به عهده معاونت اقتصادی است که

تعاون داشته باشد وگرنه هر فعلی که از کسی صادر می شود جدای از تعلقات و یک کارفکری به یک تجسم خاصی نیاز ندارد یا هر معاونتی جدای از هرگونه تعلقاتی یعنی هر کجا که دستور بدهد یک ثروت از آن بریده نیست اما نفس چه کاری انجام می دهند در یک عمقی از این اوصاف می خواهند کمک کنند هم افراد را هم بخش ها را هم کل را اما این یک بحث جدا است مطلقا یا چنان منحل است که همه کارها را بسپریم به همین و ادبیات آن هم به عهده خودش و می خواهیم ببینیم وظیفه آنها را معاونت های کار کارشناس برای بیدار کردن در یک وجهی هماهنگ کنند با مسئولین گروه که ادبیات ابزار و امکانات اینها همه با هم به صورت هماهنگ عمل شود الان مثلا آقای معاونت اقتصادی از این هفت قسمت دو قسمت راهزینه کرده در کار خودش این را باید تشویق کنیم معاونت اقتصادی بعد آمدیم بحران ایجاد شد چرا؟ چون خرج صحیح این بود که یک سهم از نقدی را که خرج کرده اند باید خرج معاونت سیاسی شود باید جهت گیری تخصیص ها بفهمد و به سمت مدل مطلوب باشد و این در امور مالی و تخصیص ها کنترل آن به وسیله روش نه از طریق مکالمه یا بگوید دست خودشان باشد یا همه خرید می کنند بر اساس چه اصولی یعنی اداره، بر اساس قوانین و ضوابط غیر از اداره مکانیکی افراد است که با کارشناس های فردی یا بر اساس یک ساختارهایی که دارای اصول باشد تا وقتی موضوع عوض می شود اینها نمودار در توسعه هستند در هر صورت باید به دنبال روش بود که آن روشها و ضوابط قدرت هماهنگی را در بخش های مختلف بالا ببرد

بعضی وقتها انسان کاری را شروع می کند مثل ازدواج، حالا بچه دار می شوند این بچه که متولد شده بگوییم قرار ما ازدواج کردن بود

در سازمان غرض ماضی بده است گذاشتن آن غرض باید سرپرستی آن باشد باید مراقبت شود باید برسیم به منزل قرب باید برسیم به آن هدفی که برای آن خلق شده است این رابطه را هم وقتی گذاشتیم برای یک کاری به خود ضابطه نباید تجسم شود ضابطه حالا گذاشتیم باید از آن مراقبت کنیم ضابطه برای تجسم ها ضابطه برای هنر

آیا وصفی را خدمت شما عرض کردم برای ما موضوع نشود بینشی که اول جلسه گفتیم مثل مثال حلوا که اگر آمد درخشان تر باشد حلوا بهتر است شما هم باید در اصل تخصیص امور مالیاتی را در دستور کار قرار دهید از جعل کردن از کنترل ادبیات

ادبیاتی که ضابطه داشته باشد و بهینه باشد که یک مسئول معاونت سیاسی یا خود اقتصاد وقتی که ارتباط می خواهد برقرار شود از طریق این مفهوم باید رسا باشد اگر که رسا نباشد فرد چیزی سردر نمی آورد شما فکرا را مشغول کرده اید و منشأ فکرامی شود یابی تفاوت می شود نسبت به تشکیلات باید بخش نامه های سازمان حساس باشد یعنی از طریق ادبیات اثر می گذاریم هم در تعلقات هم در کار خودمان

پس شما باید بتوانید نقش ابزارتان را نقش امکانات خودتان را مطالعه از طریق خودمان و بالعکس آن معاونت سیاسی از طریق بحث تعلق و قدرت مطالعه در عملکرد دارد و هنر و اقتصاد

راداشته باشد و همه این سه بحث برای تحقق اوصاف است یعنی دقیقاً در یک سعه معاونت هایک وصف های بریده دارندو کلی هستند و مسئول گروه نایب هستند نسبت به کل مجموعه ای که با آنها ارتباط برقرار می کنند یعنی بایدمسئول گروه باشند بر خود رأس یک معاون اقتصادی نمی تواند بیگانه از معاونت فرهنگی و سیاسی باشد در ظرفیت خودش نمی تواند وبالعکس فقط فرق آنها در سطوح ظرفیت است این ضابطه گذاشتن در هر صورت لازم است که روابط به صورت بهینه است هر چه دامنه زمان را کمتر کنیم بین ضوابط من بین دو موضوع است ممکن است موضوع ضوابط معاونت اقتصادی ممکن است هر دو هفته یک بار قابل پیگیری است و مال فرهنگی هر یک ماه یک بار و مال سیاسی زمان آن بیشتر این را باید بدست آورد

اگرهفتگی هم است باید بدست آورد پس سرپرستی که این طوری واقع می شود. سرپرستی از طریق منابع و روش است یعنی کار را تکه تکه کنیم و بسپاریم به دست افراد

معاون فرهنگی باید به اندازه خودش مطالعه کنند و هماهنگی وکل مجموعه هم همین طور و مجموعه ای که اثرش در همه جا منعکس می شود از طرف خود سازمان مورد مطالعه است در سازمان ما یک بخشی است که همه کارها از ابعاد مختلف همه بر یکدیگر ناظر هستند و معاونت های مختلف و بعضاً بیگانه و مهاجر هستند و بخاطر همین هم

است که در سازمان موجود کمتر به خود ساختار نظام دولت یک سامانه کنترلی ایجاد می شود مادر اینجا کنترل را در ذات سازمان گذاشتید و آن کنترل هم در زمان واقع می شود هم به صورت بهینه استفاده می شود

با عملکرد که آموزش انجام می دهد ولی در آن هم تقسیم می شود یعنی آثاری که معاونت سیاسی دارد یکی از آن چهار بخش است

یعنی مادر اینجا نه موضوع داریم نه بحث برای تقدم ارزیابی تفکیک وصفی موضوع ...

(ادامه نوار پیاده نشده است!)

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

سلسله مباحث

فلسفه هنر

فلسفه هنر

حجت الاسلام والمسلمين علامه حسينى الهاشمى

اسفند ۱۳۷۵

ويرایش نشده



← فلسفه هنر

سرپرست پژوهش: حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر سمیم
نگارش: اول
تاریخ نشر: ۱۳۷۵/۱۲/۹

حسینیّه اندیشه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صورت مسئله ای را که در ذهنشان هست طرح بفرمائید تا من متناسب با همان صورت مسئله به حضورتان مزاحم شوم یعنی افق مشکلاتی را که در مقابلتان هست را بفرمائید، برای ما راهنما و هدایتی است که چه چیزی را؟؟؟(س): من آنچه را که عرض می کنم چیزهایی است که از بزرگوارانی چون حضرت عالی یاد گرفتم.

یک بخش مستقیمی اش که اساسا خدمت خود حضرت عالی بودیم و خوب یک عمر هفت-هشت نامه ای بود با آقا مصطفی شرعی و شهید صالحی و شهید زمانی می آوریم یک مباحثی را حضرت عالی طرحی می فرمودید.

در آن روزها آن بحثها یک بحثهای تازه و جدیدی بود در حوزه به تناسب همان گرایشها و علاقه ایی که داشتیم قبل از انقلاب ما در قم در همین مدرسه ۹۹۹ مدرسه رسالت یک سری بحثهای هنری در جمع طلبه ها داشتیم که شاید هم آقای استادی بادشان باشد که حتی نمایشهایی را روی صفحه ما ۹۹۹ با جمع دوستان طلبه، گرایش شهید صالحی هم از همین رو به مسائل فیلم سازی و تصویری هم افتاد و در نهایت هم ایشان به عنوان یک فیلم بردار با دوربین رفتند جبهه و این علاقه ها وجود داشت و خدای متعال هم لطف کردند و بر اساس، نمی دانم همین علاقه ها یا تقدیر دیگری ما نا خود آگاه افتادیم در همین بحثهای فرهنگی و هنری ن در دو مرحله، یکی در هفت، هشت، ده ماه اول پیروزی انقلاب من کاخهای جوانان را که در رژیم سابق در خدمت فساد و منکرات بود در قشر جوان، تصصرف کردیم و به اقتضای آن فضا ها و آن مخاطبین مجبور بودیم به شهر و قصه و رمان و نقاشی و موسیقی و فیلم و تئاتر مجسمه و این جور چیزها بپردازیم: بعد هم دوره کوتاهی گذشت و شهید بزرگوار مرحوم بهشتی خبردار شده بودند در آن بوهبوه آن شلوغی های سیاسی، نظامی، امنیتی انقلاب، حالا یک بخشهای این طوری و یک کارهای کاربردی هنری در این کاخ جوانانها مطرح شده بود و بنده را احرار فرمودند و خیلی تفقد و نگاه بزرگوارانه ای در ای نکه برای من همین که در این شرایطی که در انقلاب روی این بخشها راه افتاده من خوشهالم و کاری از دستم بر بیاید

برای شما بکنم و ایشان اتصال ما را با بعضی از برادران خرب برقرار کردند و بعد هم ما بالاخره با ارتباطی که باشهید حقانی و آقای شرعی داشتیم به سازمان تبلیغات و بنیانگذاری سازمان و یک تشکیلاتی را به نام حوزه اندیشه و هنر اسلامی که این حوزه حدود یک سال یک سال و نیم تاسیس شده بود منتهای فیلم بی رمق و بی جان در جد یکی دو اتاق فیزیکی و دو سه نفری مباحثه اصلی راه اندازی آن هم دست آقای محمد رضا حکیمی آقای موسوی گرما رودی ، خانم طاهره سرکار زاده ، شهید با هنر و خود حضرت آیت الله خامنه ای به عنوان یک جمعی که علاقه مند به این بخشها بود گفته بودند یک جایی را هم مرتبط کرده بودند به مدرسه شهید مطهری که آن روز دفتر تبلیغات امام بود و آقای امامی کاشانی یک نظارتی از طرف حضرت امام بر اینجا و؟؟؟ ما آمدیم در سازمان دیدیم گرایش اصلی خود ما به این بخش از کار سازمان است و کنار مسئولیتهای دیگری در سازمان روی این موضوع پرداختیم. آن اوایل بحث بر روی این بود که آنچه که در جهان امروز به عنوان هنر و نمادها و مقولات هنری مطرح است ، اینها تماما یک خاستگاه جهانی مادی و تفکر غیر الهی دارد و اگر در سینما قهرمانی وجود دارد این قهرمان براساس یک اندیشه مادی قهرمان است در حالی که ما در نظام الهی نمی توانیم بگوئیم قهرمان نداریم ولی بالاخره باید یک تعریفی از این قهرمان داشته باشیم یا زندگی که در این فیلم و سریال نمایش داده می شود ، این زندگی بخشی از یک جامعه اسلامی باید باشد و ما تعریفی از این زندگی و خانواده رفتارهای این هنر پیشه و جود ندارد. از اینجا تا مفاهیم و موضوعاتی که بالاخره در یک فیلم باید قابلیت طرح تکنیکی آنچنانی داشته باشد. و همین طور در بحث موسیقی ، نقاشی ، مجسمه ، می رسیدیم به اینکه واقعا باید دیدگاههای ناب دینی و مکتبی ما در این عرصه ها روشن شود اما وقتهایی بود که این ضرورتها خدمت عزیزانی گفته می شد و حضرت آقای شرعی نوید اینکه جناب عالی یک کار این طوری را بنیانگذاری فرمودید و بنده هم به دلیل همان شناختها حضرت عالی را آقای شرعی و آقای حسینی که این فرصت شما بودند و آقا مصطفی و این ها یک ارتباطاتی شروع شد منتهی همیشه بحث این بود که این مباحث خیلی جامع و عمیق است و فعلا چیزی بدست نمی آید که بدرد شما بخورد در کار عمل ، لذا ما در جمع بندی به این نتیجه رسیدیم که ما کار عملی ما در در آنجاها راه بیندازیم و در حدفهم و امکاناتی که داریم ، رعایت مسائل دینی و اسلامی را بکنیم در این وادی تا بعد ببینیم بالاخره به کجا می رسیم. خوشبختانه در این سالها حرکتهای خیلی خوبی در آنجا انجام گرفت و ما یک دفتر مطالعات دینی هنر آنجا تاسیس کردیم و تمام مباحث گوناگون در این عرصه را از گوشه و کنار گرد آوری کردیم ن تفکرات مختلف ، مکاتب مختل الهی را که داری حرفی و بحثی در رابطه با هنر بودند و مقدمات تدوین یک دائره المعارف دینی هنر را در مباحث شهید بزرگوار مطهری کار کردیم و از لابلای حرفها و سخنان ایشان نکاتی در باب زیبایی شناسی و جمال و بحثهای هنری و این چهرها را استخراج کردیم جمع بندی کردیم و با آقایان مختلفی که احساس می کردیم مطلب در این زمینه ها دارند که یکی از به هر حال ، پروردهای این تفکر همین شهید بزرگوارمان سید مرتضی آوینی بودند که ایشان مدیریت این دفتر مطالعات دینی هنری ما را داشتند.

ما سعی می کردیم این مباحث را در نقاشی ، موسیقی در سینما ، در سریال سازی ها و

برنامه سازی هائی مثل روایت فتح و اینها به شکل عملی مطرح کنیم و در واقع به یک نقطه نظراتی در بخشی از سینما دست یافتیم، سینمای مستند و به عنوان به هر حال به عنوان مستند اشراقی و شهودی که خوب در واقع شد به یک سبک، گرچه الان حامیان این تفکر در جامعه هنری کم اند اما آرام آرام این سبک الان دارد در نظام سینائی به عنوان یک مکتب جا پا بازی می کند که اساساً یک نوع نگاه به حوادث و طبیعت می تواند از سر اشراق و شهودی باشد که نسبت جدی با اعتقادات دینی ما دارد. دیگر ما این اواخر این جرات را پیدا کردیم که برویم به سمت نهادینه کردن آنچه که بدست آوردیم در این مرحله، مجوزهایی گرفتیم از بخشهایی از دولت برای راه اندازی هنرستانهایی و دانشگاه در رشته های مختلف و اخیراً هم پژوهشگاهی را مجوز گرفتیم برای مقطع کارشناسی ارشد و دکترا و دیگر دیدیم اگر ما بخواهیم آنچه که در دانشکده های هنری الان مرسوم و رایج هست، در متون درسی و مباحثی که آنها دارد، خوب! ما کاری نکرده ایم، آمده ایم یک مقداری ظرفیت کمی بخش هنر را در کشور توسعه بخشیدیم. اما کار اصلی ما به نظر آمده باید با این سیستمها و امکاناتی که فراهم شده اینکه یک جنگ و مباحثه و مناظره جدی را در باب هنر الهی و هنر مادی مطرح کنیم و اعتقاد داریم که در این باب حرفهای بسیار زیادی وجود دارد خصوصاً اینکه هجده سال این حرفها پشتوانه عملی پیدا کرده همین دیشب ما، مراسمی که داشتیم، از ۳۲ کشور جهان زنان کاگران شرکت کرده بودند. تحت عنوان نقد و بررسی جایگاه زن در سینمای معاصر جهانی که جسارتاً بنده هم سخنران اختتامیه این مراسم بودم و دوستانی هم در اینجا برنامه داشتند، خوب! یک موفقیت خیلی خوبی واقعاً حداقل برای این ۳۲ کشوری که با همکاری یونسکو برگزار کرده بودیم که البته دست اندرکاران فرهنگی یونسکو از این نتیجه گیری زیاد خوششان نیامد، آنها معتقد بودند که ما می خواستیم به یک چیز رفرفی در این نشست برسیم اما ما مباحث سینمای زن را آوردیم روی دیگه زن در تفکر دینی و تفکر مادی که سینما هم مبتنی یا بر این تفکر الهی است یا تفکر مادی، خیلی این زنها متأثر شده بودند که این سه-چهار روزه در تمام کمیسیون تمام آنچه را که به ما القاء کردند راجع به دین و راجع به ایران و انقلاب، با آنچه که ما دیدیم خیلی متفاوت است به هر حال سخنانم را کوتاه می کنم می خواهیم از محضر حضرت عالی بهره بگیریم. اینها انگیزه ها و ضرورتهایی را برای ما بوجود آورد که ما به هر حال زا طریق حضرت آقای استادی که خدمت شان در بعضی از بحثها هستیم به یک شکلی مشرف حضورتان شویم البته یکی -دوماه پیش من مدتی بود که از فرهنگستان خبری نداشتم، خدمت آقای شرعی رسیدیم و مجدداً از ایشان سراغ آن مباحثی را که بنا بود اینجا راضع به هنر؟؟؟ گرفتیم، گفتند: کما فی السابق آنجا فعال است و کارهایی می کنند و سر- چهار روز پیش هم با آقا مصطفی که در مشهد دارند کارهایی پژوهشی می کنند صحبتی کردم و گفتم دیگر از نزدیک هم خدمت شما شرفیاب بشویم، انشاءالله.....

حجه الاسلام و المسلمین حسینی (ره): اعوذ بالله سمیع الیم من حمزات الشیاطین، بسم الله الرحمن الرحیم یک مطلب هست که به نظر می رسد ما بدون هیچ گونه مجامله و مسامحه ای در گفتار، سراحتش را حضورتان عرض کنم. ممکن است یک اختلاف سلیقه هایی در بدو امر بین نظر ما درباره هنر، با آنچه که حضرت عالی اشاره فرمودیدی به چشم بخورد ولی آنچه

یقینی است، این است که همکاری ما و نهاد شما را ارکباب می کند یقین ما به این مطلب هست که در یک جهت قرار داریم، یعنی ما یقین داریم که شما نسبت نبی اکرم(ص) مخلص هستی. یعنی نمی خواهید پاروی جایی بگذارید که خدائی نخواسته و او در دراز مدت _ آسیبی به ما انزال تبارک و تعالی در جامعه بخورد. و هنر را که یک ابزار بسیار بزرگ است در خدمت اسلام قرار بدهید، این امر بسیار مهمی است که ما این مطلب را نه تنها وظیفه داریم که استقبال کنیم به هر مقدار که در مجموعه کارهایمان موفق بشویم بلکه خودمان را در این وجه یک خدمت گذار کوچک در کنار برادران عزیز و این پرچم می دانیم و آرزوی این توفیق را داریم. بعد از این قسمت خدمتتان عرض می کنم، مشکلات هنر را ما در این می بینیم که یک فلسفه تکامل در اختیار هنرمند نیست. یعنی شما وقتی که مشرف می شوید به زیارت هر یک از امامزاده های جلیل القدر تا وجود مبارک آستان مبارک علی ابن موسی الرضا علیه الاف التهیه الثناء می خوانید: السلام علی آدم صفوه الله، السلام علی نوح نبی الله، السلام علی ابراهیم خلیل الله، السلام علی موسی کلیم الله، السلام علی عیسی روح الله، السلام محمد حبیب الله بعد هم تک تک معصومین را سلام می کنید. به نظر ما می آید که شما در این سلامی که می کنید دارید مراحل تاریخی را که تکاملی پیدا کرده است، نام رهبران الهی شان را می آورید و به آنها سلام می کنید یعنی فلسفه تکامل شما، تکامل اجتماعی اخلاق است، پشت سر تکامل اجتماعی اخلاق، آنگاه تکامل اخلاقی فرضا سیاسی، فرهنگی، اقتصادی طرح می شود. به نظر ما می آید اگر فلسفه تکامل را داشته باشید و متغیرهای اصلی را از متغیر فرعی و تبعی خوب تمیز بدهید و بتوانیم وضعیت جامعه مان را شناسایی کنیم، آنگاه دواوی در جامعه را برای هر مرحله می توانیم نسخه برایش بدهیم. این دواچه بخش اقتصادیش باشد، چه بخش فرهنگی اش باشد چه بخش هنری اش باشد، چه بخش سیاسی اش باشد، باید متناسب با مراحل تکامل باشد، یعنی تعریفی را که شما از توسعه الهی جامعه می کنید و موانع و مقهوراتی را که الان در اختیار دارید، معین کننده این است که حالا نیاز ما به چیست؟ یعنی نیاز را گاهی تخمینی می آید طبقه بندی می کنید، گاهی نه! نیاز را حجت بر آن دارید و طبقه بندی می کنید، بعد در پاسخ گویی؟؟ با جامعه شناسی جامعه در مراحل قبلا بوده است، الان در چه مرحله ای است؟ موانع آن چیست. نسبت به زیبایی شناسی الهی؟ مقهورات مقهورات آن چیست؟ از مقهورات در جهت حل موانع چگونه می توانیم استفاده کنیم؟ اگر این را تعین، یعنی دستگاهی که حبیت اش را در انتساب به شرع تمام کرده باشد و قدرت کار آمدی آن هم در عینیت تمام شده باشد، اگر این بدست بیاید آنگاه، هم انگیزه عمومی جامعه، روی چه خیری حساس است را می شناسیم و هم به چه وسیله و با چه هنری میشود در آن تصرف کرد را می توانیم بشناسیم. در غیر این صورت قدرت هماهنگ سازی انگیزه های مختلف و دلبستگی های مختلف در یک جهت، یا نیت یا استمرار توسعه یاب آن نیست. یک شهر، یک رفتار هنری، یک سریال می تواند تحریک کند جامعه را : ولی چگونه ما، از چه منبع انرژی در جامعه وجود دارد چگونه استفاده کنیم که بهترین نوع استفاده در جهت تکامل شده باشد؟ من یک مثال بسیار ساده ای پیش پا افتاده ای را عرض می کنم که در عین حال قابل تحلیل دقیق است. من درک خودم شخصا این است که امسال جمعیت های مساجد که زیادتر از سالهای قبل شد، در آن نسیم امام علی (ع) با همه نواقص نقش بسیار مهم داشت، یعنی با وصف اینکه من این فیلم را از جهات مختلف نه از یک

جهت دارای نقص می دانم ولی موضوعش، موضوع مظلومیت علی ابن ابیطالب بود. این موضوع ریشه بیش از هزار سال در بخشی از قسمت‌های ایران داشته است، در شیعه که خوب، طبیعی است، ولی در ایران هم خوب سابقه شیعه بودن، قم، کاشان بعضا نیشابور، بعضی از قسمت‌ها داشته، نفوذ نسبی شیعه در دوره هایی تقریبا آمادگی خاصی را در کل کشور ایجاد کرده بوده بعد؟؟؟ بعدها زمان مثلا صفویه توسعه بیشتری پیدا کرده، به هر حال راضی را که برای به اصطلاح - برای گسترش شیعه در ایران دارد. حداقل میزانی که آدم دیگر از آن کمتر نمی تواند حساب بکند، بیش از ۲۰۰ سال سراسر این خطه و منطقه؟؟؟ چند نسل، خوب! این آثار عمیق در ضمیر ناخود آگاه مردم وجود دارد. شاید هم برای خود مردم خود آگاه نبود که چرا میل به سجده دارند؟ و لکن تحریک شدن یک مطلبی که نفوذ تاریخی پیدا کرده است. حال این تحریک، تحریک خوبی هم و سزاواری هم انجام نگرفته باشد، و او مثلا در آن قطام هم بی جا بزرگ شده باشد، ولو مثلا بیشترین چیزی که روی آن می توان حرف زن این است که به همان شمشیری وجود مبارک علی ابن ابیطالب را شهید کردند که عثمان را، این خیلی بدالت تحلیل تاریخی آن بسیار بدست است که رهبر عادل با رهبر غیر عادل و فاسق به نظر، طبیعتا کافر و به اصطلاح یک جو گشته شود، یعنی یک انگیزه علت تحریک باشد. که در این مطلب واضح است که معنایش این است که اگر ما در تکامل تاریخ بخواهیم نگاه کنیم، معنایش این است که داری نقص در حل نیازمندیهای افرادش است که آن که صالح باشد با آن کس که ناصالح باشد یک گونه تحریک می شود، برای کشتن صالح و ناصالح. یعنی آن کس گفتند: پرورشش در صلاح است، با آن کس که گفتند پرورشش در فساد است، یک جور مقابل و مواجه می شوند با عکس العمل انگیزه های مثلا؟؟؟ خوب! این از اینجا گرفته تا ظاهر مثلا مطلب مثلا اینجایش فیم کم بود، آنجایش زیاد بود، آنجایش بی جا درشت کرده بود و خیلی نقاص دیگر. ولی در آن یک روح اصلی در کل سریال وجود داشت که آن روح اصلی مصلومیت حضرت مولی را می ساند و تحریک می کرد به آن چیزی که ریشه تاریخی داشت. لذا در ضمیر ناخود آگاه مردم بدون اینکه خودشان هم متوجه باشند که این تحریک علت حضورشان در مسجد و حسینیه شده، حضورشان بسیار افزایش پیدا کرده بود. اگر ما هر میزان همزمان بهتر برایش روشن باشد و هنرمندان بهتر برایش روشن باشد که مراحل تکامل گذاشته چه بوده؟ مراحل آینده بنا است که ما توسعه اجتماعی را جلو ببریم، یعنی تکامل آتیه را هدایت کنیم، به نظر می آید که بهتر می تواند این مطلب شکل بگیرد. طبقه بندی موضوعی را می توانید شما مشهوری قرار بدهید، نظرهای مختلفی بیاید و مدعی به شهودهای مختلف باشیم و در این باره، می شود هم، در خدمتتان یک طبقه بندی موضوعی عمل داشته باشیم نسبت به همین مسئله که لزوما بحثهای فلسفی هم طرح نمی شود.

چون اگر لازم بود سرجای خودش بحث می شود ولی در جایی که کار کرد بردی و عملی می خواهد لزومی ندارد که سراغ - به اصطلاح - تباری فلسفی اش برویم. آنچه را که ما خدمتتان عرض می کنیم، ربط اعتقاد و عمل، منطقش را فرهنگستان، منطق مقنن کردن و به حجت رساندش را به آن دست یافته، و خیلی صریح هم عرض می کنیم این منطق هم قدرت استدلالش، هم قدرت ثبوت نظری و اثبات عینی اش در مرحله ای است که وجود در جهان

شیعه تا الان که خدمتتان هستیم ندارد نظیرش و قدرت اینکه بگوئیم می توانیم روابط عینی را نظام بدهیم، نظامی که حجت اش را تمام کند به شرح و هب طرف توسعه الهی ببرد، اینجا را، اینجا در آن موفق شده به حضورتان عرض کنم که، حرف درباره هنر در بین حرفهایی که گفته شده به مناسبت ها زیاد زده شده، جزوه هم مثلا در خود ادبیات هم نوشته شده، جزوه مختصری، و لکن آنچه را که ما عرض می کنیم الان دارای آن هستیم طبیعتا به درد یک پژوهش گاه می خورد. شما به سلامتی شروع می کنید به یک کار پژوهشی، در پژوهشگاهتان؟

؟؟ آن، همان طور که در خاطر شریفات است به ذهن می آید شما یک کار مهم کرد و آن این است که فلسفه اشراقی هنر را آورده اید و لی بعد به فلسفه هنر می رسید، حالا فلسفه اشراق را هم گیرم مثل آنچه را که عرفانی بزرگ آوردند بیاورید، دیگر بالاتر از آن نسخه ای نیست. حالا فلسفه ای را که عرفای ما آورده اند به معنای مدل مند کردن، قدرت نظام دادن، قدرت هماهنگ سازی امور متعدد حول محور واحد در این عالم نیست.

با اجازه حضرت عالی، مسئله فلسفه اشراق، نه در عرفان، عرفان فردی و نه در عرفان اجتماعی به نظر ما می آید اگر قدرت مقنن کردن شدن حجت خودش را احراز کردن نداشته باشد و نسبت اش را به شرع از یک طرف و به اداره غیبت از طرف دیگر نتواند تمام بکند، استمرارش باقی نمی ماند. من در پیشنهادی که به شخص حضرت عالی دادم به عنوان مدیر این کار از نظر نظام (نمی دانم؟؟) حضرت عالی در چه نوبتی آنجا همکاری دارند، در قم اند یا در آنجا.

س: خدمت شما؟؟؟؟

ج: یعنی مسئولیت اداری دارند یا پژوهشی دارند س: بله بیشتر.....

حجه الاسلام و المسلمین حسینی(ره): خدمتتان عرض کنم که این مدیریت بابتی طرفی برخوردار بکنید و خودش را در یکی از جناحها منحل نکند و سوال جامعه را درست تشخیص بدهد. یک وقتی است که شما می گوئید: یک حرف داریم زور می زنیم این را جا بیندازیم، به پذیرش برسانیم، می گوئیم: حالا همه پذیرفتند، امنا و صدقنا به؟؟ می گوئید: اشراق را هم مطلبی می بینیم می گویم نسبت چه موضوعی بروم باری اشراق کار بکنم بروند ریاضت بکشند یا هر تمرینی. حجت این به کجاست؟ کار آمدی آن در هماهنگ سازی رفتارهای جامعه به چه چیز؟ با چه دستگاهی این طرفش را وصل می کنید به شرع، با چه دستگاهی آن طرف را می برید؟؟؟ اینکه بگوئیم که بزرگان بسیار جلیل القدری سابق داشتیم، این سلوک خوبی به موضوع نیست! من آن ام که رستم بود پهلوان خوب رستم توانسته زمان خودش فتوحاتی بکند، صورت مسئله هنر را در زمان صفویه، متناسب با نیازهای صفویه کاری کرده اند. اصلا این خوب است که (این یک سوال مهم است) در هنر، متوقف در حافظ شدن بشویم، حالا حافظ گیرم که اثبات بشود این مقدماتی را که عرض می کنم، اثبات بشود که قرآن را حافظ است چهار قرائت، اثبات بشود که حالات بسیار عالی داشته است و آنچه که الان شعرش همه در خاطر نیست- که هر هر آنچه که هست من هر صبح از باد صبا درک می کنم هر صبح هم می

روم، مشامش باز با شعر و رائحه جان افزای و جود مقدس ولی عصر علیه السلام را هم استشمام کند، اصلا بنا بشود که اثبات بشود که ایشان مکررا تشریف داشتند، خیلی خوب! بع داز همه این حرفها، سوال این است که زیبایی شناسی که ایشان طرح می کند، این زیبایی شناسی اش با دعای ابو حمزه به تظرمان می آید که فاصله دارد یعنی، حالا می گوئید: که ایشان برای آن زمان... ده تا برای می گذارید و بعد می گوئید: اینجوری بهترین آن است. حالا، همه می گوئیم با ده تا برای - این صحیح اش است، ولی همین جور که در تفکر معنا ندارد من بگویم - به اصطلاح - متوقف بشوید در تفکر فقهای بزرگ، می گوئید شما باید مجتهد باشید مجتهد نه در فقه مجتهد در اصول هم باید باشید، نه در اصول در فلسفه هم باید مجتهد باشید، در منطقش هم باید مجتهد بشوید یعنی نیازمندیهای زمانتان را،؟؟؟ زمان که متوقف نمی شود باید شما بتوانید تکاملش را هدایت بکنید البته با استثنائی از نور کلمات وحی، آنچه که مطلق است، ما انزل الله علی قلب رسوله صلی الله علیه و آله وسلم و تراجم وحی که معصوم است، این مطلق است، مادون آن مطلق نداریم، برای چه کسی؟ برای کسی که می خواهد تریا دقت کند و اجتهاد کند و زحمت بکشد و نیازی را که برای تکامل جامعه اش است را برطرف کند. اگر شما نخواهید پاسخ گو به مسائل متحده باشید و محدث مسائلس کنار باشند و شما بخواهید محدث مسائل باشید بر اساس تکاملی را که دین به شما فرمان می دهد، بتوانید استثنائ بکنید و هدایت تکامل را بدست بگیرید طبیعتا هنری که خواهید داشت زیبایی شناسی اش باید عوض بشود. اینکه قشنگ می آید به ذهن مردم شعر حافظ معنایش این است که زیبایی شناسی عرفانی شما متوقف مانده است. این شکل قشنگ آمدن نظرات شیخ انصاری است در اصول و تطات ملا صدرا در حکمت. بگوئیم: بد است که قشنگ به نظر بیاید و شما جلو نروید، اینکه جامعه ای که جلو رفته و می رود و نمی تواند بایستد که یعنی همین قدر که بر قدرت گانه زنی جدید دارد حتما قدرت رشد در امور عقلانی دارد، همین گونه که حساسیتهای روحی توسعه پیدا می کند، رفتار عینی تکامل پیدا می کند. حالا کفر تکامل پیدا کند و صورت مسئله بسازد برای من و؟؟؟ مواجه با صورت مسئله متحده بشوند آنها عدول از مبانی شان بکنند و دچار عنوان ثانویه بشوند، همین جور که در امور سیاسی حمله می کنند به الجزائر و به مثلا به بوسنی هزگوین و امثال ذلک، اینها تخلف از مبانی خودشان است مبانی دمکراسی است، دمکراسی چنین حرفی را نمی زند. آنها به عنوان ثانویه بیفتند یا من به عنوان ثانویه بیفتم آنها مجبور بشوند به صورت تاکتیسیکی از مبانی ایشان بردارند یا ما برداریم. این رهین این مطلب است که منطق هدایت توسعه شما هم حجت اش نسبت هب شرع را تمام کند، هم قدرت توسعه عملش را غیبت؟؟؟ حالا در تعریف هنر ما هم بنابراین تعریف داریم، همه نیاز داد هم ارضائش را و هم تکامل در باب زیبایی شناسی می توانیم طبق بندی کنیم ولی بر اساس یک شی دیگر، که اصولا آن شی، بدون تعارف و مجامله شی شهودی نیست. مشثود را مقنن می کند، مشهود غیر مقنن، دری نیتس مطلب دری که خاصیت خودش را در تاریخ شیعه نشان داده است، دوره صفویه دری آمده خیلی زیاد، تازه دیگ و بوی استدلال دارش هم در فلسفه ملا صدرا آمده. اینکه ما بگوئیم: بزرگان ما خیلی خیلی بزرگند! بله! ما قبول داریم، در زمان خودشان خیلی کار کرده اند. اینکه ما متوقف در آنها بشویم؟ نه! اینکه ما بیائیم ذوق زده بشویم، تسلیم بشویم به فقه پویایی ها یعنی بیائیم متفکران غرب را، یهود و نصری را حاکم کنیم، بد ترین

غلط است. این دین را در اختیار کفار قرار دادن برای مسلطه بر مسلمین است. اینکه به اصطلاح- زهدا نزو اگر ارا پیشه کنیم و بگوئیم: نه نه! حالا که نمی شود دین را ترجمه کرد به زبان نیازهای روزی که دیگران درست کرده اند، پس ما برویم کنار، همان به ریاضات خودمان بچسبیم! اینها باطل است. دین قدرت ستیز و حضور و پیشروی و اداره تکامل را دارد و ابزاری که بتواند هم نسبت را به شرع تمام بکند و هم قدرت تصرف را در غیبت. تصرف در؟؟ نیست که، هم تصرف در ارواح است، هم در افکار است، هم در اعمال است و این به معنای اینکه بخواهیم بگوئیم: نیازها را ما، اصلا اسلام را اینجوری طرح کنیم که در شکل(من معذرت می خواهم که اینجوری به شکل صریح برخورد می کنم) ما درویشی را نمی توانیم اساس قرار بدهیم، فقه فردی را هم نمی توانیم، فقه حکومتی نیازهای حکومتی دارد، نه با ابزار و علم اصول موجود قابل دستیابی است.؟؟؟ شما به هر حال طلبه هستید درس خوانده اید و خیلی راحت می توانیم با شما صحبت بکنیم، شما بحث تراحم را در موارد مشاهده می کنید.

این دیگر دو، دو تا چهار تای ساده اش، می گوئید: اگر چه خواست در آب هلاک بشود و نمازتان هم قضا بشود تراحم باید نماز را کنار گذاشتن بچه را از آب در بیاورید. خوب! دو تا حکم دارید، صل، انتقض الغریق می گوئید: در مورد تراحم پیدا می کند نه در موضوع، موضوع صلاه اینچنین نیست که در کلیتش هر جا انسان بخواهد بخواند یک بچه بیفتد در آب، و انتقض الغریق هم معنایش این نیست که این حکم هم هر جا آدم بخواهد یکی را نجات بدهد وقت قضا شدن نماز باشد، اینگونه که نیست! پس موضوعا با هم اینها مزاحمتی ندارند، ملاکا هم معنا ندارد که بگوئید اینها تراحم دارند، موردا می گوئید: تراحم دارند، این بخلاف الگوی تخصیص است.

در الگوی تخصیص امور متعددی است که در آن واحد برابر شخص قرار می گیرد شما که؟؟؟ هستید می خواهید امور متعددی را به آن پول تقسیم کنید، الگوی تخصیص موضوعا اینها در دید اول متزاحم هستند نسبت به هم در نظر دقیق تر متعاضد هستند. شما اصلی را در اصول ندارید که در تنظیم تقاضه چه کار بکنید؟ این را راحت می سپارید به دست کارشناس. حالا آن کارشناس بر چه اسای آن را تنظیم می کند را کاری نداریم! نخیر! علم اصولی که بتواند این نحو تخصیص که معنای تراحم ندارد را بتواند نظامش را استخراج بکند از شرع و به حجت برساند که با پیش دآوری نرفتمو مال دین هست این را شما نیاز منداید. در هنر اینکه این سریال اولاً طبقه بندی موضوعات، نسبت به چه موضوعی اولویت دارد در این موضوعی که اولویت دارد چه دسته بندهای اصلی باید داشته باشد، رفتاری که بنا است بشود، چه تحریکاتی را باید بکند، آیا باید مثلا، تکیه داشته باشد به تهذیب حساسیتهایی که مربوط به امور ریاستی است یا امور جنسی است یا امور مثلا شهوت شکم است. اینها را باید در تهذیب ملاحظه کنید که متناسب با این مرحله زیبایی چه چیز باید بگوئید؟ چه نحو زیبایی را ما باید بیائیم چگونه باید بیائیم مفاسد این شهوات را در کنار یک محاسن در تهذیب جلوه گر کنیم که انگزش از طفل تازه بالغ شده تا پیرمرد و پیرزن را بتواند جامع باشد/ چه در دسته ای را در تحریک اول را بگذاریم، چه دسته ای را در تحریک ثانی بگذاریم؟ کدامها را باید چگونه به آنها بدهیم/ به هر حال من

وارد آن مسائل جزئی نمی شوم. من به نظرم می آید که در صورتی که پژوهشگاهتان بخواهد یک کارهای این جوری را انجام بدهد، همکاری با دانشکده های هنر، روابط اجتماعی صدا و سیما و امثال آن به آن بهای لازم را بدهد، ابزارهای جریانش را در غیبت و ابزارهای نیروی انسانی، ساختن نیروی انسانی اش را نگوید که ما یک بخش هنری مال پژوهشگاه سازمان تبلیغات هستیم نه کاری داریم به صدا و سیما که چکار می کنید نه کاری داریم به اینکه این دانشگاهها در پرورش نیرو چه کار می کنند؟ نه... ما اگر فیلمی درست شد و عده ای آمدند دو روبر حسینیه ما سینه زدند ما آثارش را می دهیم به اینها! اینکه مدیریت شما، مدیریت درون گراست یا برون گراست. قدرت حضور دارد در کل دستگاههای هنری و متدلتش را مرتبا بالا می برد یا اینکه اکتفا می کند به اینکه حالا یک ارتباطات سیاسی زمینه درست کند که جناب آقای؟ ۹۹ هم در یک مثلا در یک سمینار جهانی که از زنان فیلم ساز درست شده حضور پیدا کنند. هدایت را بدست می گیرد، یا شریک بودن با آنها را بدست می گیرد یا اینکه نه! نه کاری به هدایت آنها دارد و شریک بودن با آنها در داخل خودش کار می کنند اینها یعنی سیاست مدیریتی شما چگونه است؟ به هر حال در خدمتتان هستیم. اینجا یک چیزهایی را شاید مثلا ساده ای را ۹۹۹؟ بتوانند خدمتتان تقدیم کنند و لکن عمده کاری را که عرض می کنیم خدمتتان قدرت طبقه بندی نیازها را و طبقه بندی نیازها را و طبقه بندی اینکه نحوه ابزارهای پاسخ به آن چیست؟ می توانیم داشته باشیم برای پژوهشگاه در فرصتی که خود شما مناسب می دانید. موید باشید انشاءالله.

حاج آقا مثل اینکه یک پژوهشگاهی درباره هنر ۹۹۹ قانونین اش را تصویب کرده اند و در برنامه اش هستند قبل از شریف آوردن حضرت عالی صحبت بود که هنر اشراقی - به اصطلاح - جا نداشته در سینما، طبیعتا سینما خود اشراق را یعنی خود اشراق و مذهب را دیگر تا نازله اش که هنری اش باشد آن را در جامعه شنایشان چه جایگاهی به آن می دهند چه کارش می کنند موضوع بحث حاج آقا نبود و لکن آنها عکس العمل خیلی منفعلی داشتند برای اینکه آنها آمده بودند برای جلسه ای باشد مثل همین جلساتی می گیرند و ضیافتی باشد یا انسی باشد ولی بعد دیده اند که این انس جور در نیامد و دست زدند به افکار اینهایی که آمده اند که هنر اسلامی را طرح کرده اند برابر هنر مادی که خوب! ای نقد خوبی بوده است اصلش. اما اینکه این قدم چگونه پی گیری شود که قدرت رهبری را داشته باشد، سوالات... من عرض کردم فلسفه را مسلما در پژوهشگاه به آن خواهند رسید، فلسفه ای را که می رسند بیایند یک ثق را فقط با قدرت اجرائی حمایت بکنند یا ظرفیتی را دست بگذارند که قدرت رهبری داشته باشد نه اینکه تزریقی بخواهند چیزی را جا بیندازند، در خدمتتان هستیم حالا عکس العمل مطلب را منظریم نظر مبارک شما را...

س: خواهش می کنم، آنچه که فرمودید از نظر ما هم کاملا همین است کسی نیستیم که بخواهیم نظرانتان را تایید بکنیم ولی آنچه که در عمل هم محتاج به آن هستیم اساسا رسیدن و فرمون بندی کردن اصول مبانی و مبادی و فلسفی و حکمی هنر است که اینها بتوانند نه برای کشور خودمان و حتی آنچه که جناب عالی اشاره کردید به عنوان فرا بخشی سازمان تبلیغات

الان صدا و سیما و جاهای دیگر بلکه اساسا این نیاز تبدیل به یک نیاز جهانی حرکتی که این آفاق معنوی در دنیای امروز حتی بلاد کفر هم اتفاق افتاده و با گوشه چشمی هم نظر دارند که این معنویت را در اسلام جستجو کنند برای آنها چو هنر از ما ایرانیها خیلی جدی تر بوده است و آنها اساسا هنر جزء هزینه زندگیشان قلمداد می شود و مصارف هنری دارند. طبیعتا اگر اسلام بتواند از آن منظری که برای آنها بسیار مهم است وارد بشود، شاید مقداری راه را کوتاهتر کرده باشیم در طی طریقی که داریم. لذا آنچه که می فرمائید فقط منحصر به کشور و مصرف داخلی نیست بلکه ترجمه اینها و ارائه اینها در برابر آنچه که غربی ها به عنوان فلسفه هنر و مبانی هنر به آن دست یافته اند و انشاءالله که ای نتشر ف خیر باشد. مشخص بفرمائید که به هر حال اگر در گذشته اینجا مباحثی هست ما چگونه می توانیم استفاده کنیم و نسبت آینده هم چه نوع ارتباط و کاری می توانیم تعریف شده داشته باشیم در وجوه مختلف...

حجه الاسلام و المسلمین حسینی(ره): چیز مختصری که هست این آواری رسای بسیح خدمتتان تقدیم می کنم بعد هم جزوهای دیگرهم در فلان بحثها هست مقالاتی و لکن آنچه مهم است همان قدرت طبقه بندی که می شود ما روشش را آموزش بدهیم که مثلا آقای پیرزمنند یا بعض از دوستان دیگرهم، یک دوشی را تدریس کنند مثل یک منطق که چگونه کار کنیم. این یکی این است که شما می گوئید: قبل از اینکه کار داشته باشیم به روشش محصول را ببینیم محصول را هم می توانیم خدمتتان طبقه بندی بکنیم موضوعات جامعه راه اولویت نیازها را در مراحل مختلف تنظیم بکنیم آن هم می شود.

س: هر دور اهم می شود هم زمان.

ج: بله! هر دورا هم می شود هم زمان باشد.

(س): دفتر تحقیقات هنر دینی که مربوط به شماست اساسا حتما پرداخته اید به فلسفه هنر، آیا به چیز درونی رسیده اید. حالا اینک سؤال می کنم دلیل دارد.

س: چیز عدونی که از نظر خودمان نهایی باشد نه! ولی به یک سلسله بحثهایی..... کتابهای هم منتشر شده

س: ۹۹۹۹؟ یک چیزی که حالا به عنوان ورودی این پژوهشهایی که می خواهد کارشناسی ارشد را سازماندهی بکند طبیعتا بحث طبقه بندی موضوعاتش است، موضوعاتی که داریم، من جمله و اصولی ترین اش که متناسب با شرایط زمانی که شروع همین فلسفه هنر که من می خواستم بگویم که یک جزوه هایی یک چیزی، چون اگر کار را قرار بدهیم روی این که واقعا یک بحثی وارد بشود در هر سطحی که عقدهورات اجازه بدهد که ما چون دانشگاه یک بحثهای داریم یا بناست داشته باشیم یا کلا همیشه داریم، تقریبا از فلسفه علم پایین تر نمی آئیم، نمی آئیم یعنی که ما موضعمان این است. طبیعتا جناب عالی که در عینیت در هنر یک تجربیاتی داشته اید و ضرورتش را هم فرمودید که شروع کنیم آن مباحث عینی را مبتنی بر نظریات. آنگاه حتما شما رسیده اید به یک چیزهایی به نظرمن، اگر آن را یک اصطحکاکی بدهید با اینجا که

بشود به یک جزوه ای در فلسفه هنر رسیدید، خیلی را گشاست که... حجه الاسلام و المسلمین حسینی (ره): برای طبقه بندی نیازها هم یک امر کاربردی در آن خواهد بود.

س: جسارت می کنم از موضع این طرف آقایان دارند، کار که در عینیت متوقف نمی شود و نباید هم بشود این بحثهایی که فرمودید طبیعتا یک تضاد افکاری پیدا می شود حالا تلقی از هنر شهود گرا، این یک توافق فی الجمله ای برسند آنگاه نقد و بررسی اش یا توسعه اش معنی دار می شود. یعنی شاید این عملی تر معینی موضوعی باشد که واقعا مورد نیاز همین؟؟؟ حالا یک تشکل تئوریک تقریبا، پژوهشگاه غیر از آن کار حوزه است به معنای فعلی، حتی در همه سطوح هم ما رفتیم در اجرا بنا به ضرورت و خیلی هم پیشرفت داشتیم و حالا فصل برگشتن؟؟؟ مبنای است یعنی پرداختن به مبانی است... ..

حجه الاسلام و علامه حسینی:؟؟؟ که مقدرات که آقایان در هنر الان دارند در سابقش در بین مسلمین، همین هنر شهودی است که درست هم تقریر کردند، یعنی شما حافظ را می گوئید که مشاهدات روحانی اش را و ریاضت و دلبستگی هایش را در اشعارش جلوه داده زبان صحبت کردندش به جامعه، حالا امثالش هم دیگر، برویم سراغ شعرا در سایر قرون بقیه بخشها هم تقریبا (تقریبا عرض می کنم!) بیشتر از شعر: چندان نبوده یعنی مثلا مجسمه و تصویر و امثال ذلک.

س: در معماری، و نگارگری و خط....

ج: شعباتی داشته و لکن با قوتش در زیبایی شناسی به اندازه مثلا می گویم اثری را که مثال زدم، حافظ در، خیلی بیشتر از معماری، هنوز هم طعم زیبایی شناسی اش در لا اقل جامعه موضوع رواج دارد، یعنی مردم تلفیق ممکن است بکنید از کاشی کاری اصفهان و از طرحهای مساجد یا اماکن را که داشته اند. آنجا در معماری، تلفیقی می کنند! و لکن شعر حافظ را می پسندید به عنوان یک مجموعه، به حضورتان عرض کنم که، خط و نگار و اینها هم قبول هست به قوت شعر نیست، همانطور هم که فرمودید در سابق هنر را بیشتر شهودی بوده است مثل عرفان، و لکن اولاً این هنر، هنر مسلمین بوده یا اسلام، هنر اسلام می خواهید، دعای ابو حمزه، نهج البلاغه است، قرآن است در صدر همه. به حضورتان عرض کنم که: مسلمین می خواهید، خوب! از اشعار گرفته تا به اصطلاح، کتبی که در باب اموال است، مثل کتب عرفانی اما اینکه اینها رابطه اش واقعا مثل، مثلا می گویم شمار روز ماه رمضای رساله را باز می کنید و نسبت به خدا می دهید، بقیه را هم می شود نسبت به خدا داد؟

این نسبت دادن چیز کوچکی نیست. چیز اصلی است، وصل به ریشه از یک طرف، قدرت هدایت غیبیت از طرف دیگر این چیزی که حوزه را نگه داشته، ما رو در وایستی نداریم، ما یک حوزه بزرگ درویشی نداریم، که بگوئیم، مثلا ملا سلطانعلی گنابادی، یک جائی داد، بگوئیم: آنچا چه جور است؟ بگوئیم: مثلا مجالس ذکر است، مجالسش ریاضت است، آنوقت بگوئیم: آنجا چند نفر هستند؟ بگوئید: ۲۵، ۲۶ هزار نفر آنجا حضور دارند. بعد بگوئیم: اینها کسانی را

هم می فرستند به سراسر بلاد بگوئیم: بله! اینها مثلا محرم، صفر یا هر وقتی می فرستند بگوئیم تابعین شان چقدر هستند بگوئیم تابعین شان میلیون کم است حساب کنیم باید بگوئیم: یک میلیارد، نمی میلیارد اینجوری واحدش است. نیست یک همچین چیزی! چرا نیست؟

این می شود جواب داد وجود مبارک حضرت بقیه الله علیه السلام نخواستند، خواستند آنها هم مثل مغز در پوست باشند، پوست را مردم ببینند! از این چیزها، از این شعر هم می شود گفت! نیست اینجوری! خدمت به اسلام حوزه کرده شما زور بزنید نه علمای اخلاق، نه عرفا و در آویش اگر نبودند حوزه چنین می شد!! نه! اینگونه نیست!

بخشی از اخلاق که توانسته به نسبت را بطه اش را با فقه حفظ کند، علت توب روحی حوزه هاست. ولی بخشهای دیگری که در تقسیم بندی، حالا هنوز یا به یونانی ها؟؟ خورده. اینها نتوانسته در تاریخ شیعه جان بگیرد.

در تقسیم عرفان اصطلاحی به یونان خورده، در اعمال ریاضت و ارتیاضات نفسانی به هوسود خورده.

به همان میزان که فاصله گرفته منزوی شده و این انزوا، انزوای ناحقی نیست، این انزوا، انزوای حقی است چون به دین چیزی را نمی شود گره زد و چسباند.

؟؟؟ باید رابطه واقعی و حقیقی داشته باشد، و در بخش هنر که کمتر و دقت در مقنن شدنش شده علتش این است که، حضور در اداره جامعه در کار نبوده، حضور در اداره جامعه در کار نبوده، حضور در اداره جامعه یک چیز دیگر است، خلاء آن حتما هست، حتما ما در خدمتتان درباره اینکه انشاءالله تعالی هم فلسفه هنر چگونه مقنن می شود، هم چگونه می شود استفاده کرد و تکیه قرار داد این را در هدایت انگیزه های جامعه، در هدایت همدلی های جامعه در هدایت رفتار جامعه، در خدمتتان هستیم. حتما هنری که به نظر ما، هنر توسعه یاب و تکامل یاب بنا شد در جامعه در خدمت توسعه اسلام بنا شد، حالا چه از غرب و دشمنان بیاید، انشاءالله به زودی دستشان رو می شود و کنار می رود، چه به دلیل عدم پرداختن جدی دوستان باشد، کنار زده می شود.

حضورتان عرض کنم که: این چیزی است که ما در خدمتتان هستیم در روش کار کردن در خدمتتان یک جلسه ای را حالا نمی خواهم خیلی زود یا دیر با آقای، فرست زمانی مناسبی، شرفیاب می شویم. ببینیم کار پژوهشگاه در این قسمتها چگونه طبقه بندی می کند موضوعات را؟ چگونه- به اصطلاح- می پردازد به کار؟ عمل پژوهش چگونه است؟ و در هم اصل روشش، هم در اینکه فلسفه اسلامی که با یاد نسبت، نسبت پیدا می کند به اسلام، نه به مسلمین، آن را بتواند مقنن بکند و به حجت برساند. الان هم برای کار روزمره، قبل از آن تخمینی چگونه می توانی موضوعات را تنظیم بکنید؟ نیاز جامعه را چگونه تنظیم می کنید؟ انشاءالله تعالی عرض کردم با حفظ محدودیت کاری که ما اینجا داریم و کاری که شما آنجا دارید، هر دو محدودیت محفوظ می ماند، نسبتی را که ما از اینجا می توانیم تخصیص بدهیم و

نسبتی را که شما می توانید در کارهایتان بپذیرید مطلب را، کلیات کار را مقدماتش را مشخص کنید که بر اساس آن می توانیم طرح در آنجا بیاوریم. اینکه می گوئیم نه با مطالعه اولیه می کنیم در مقدمات شما و نه در مقدمات خودمان، طرح خودمان را در کلیات می آوریم، نه! اینگونه نیست. هم مطالعه در کار شما می کنیم هم مطالعه در اولویتهایی که در کار خودمان است، به نسبتش یک لحاظی می کنیم، آنگاه می گوئیم: ما یک کلیات برای مثلا پژوهش در هنر، در چه زمانی به نظر ما می توان دمعقول باشد، به صورت کلی. بعد هم طرح تفصیلی اش چگونه است، بعد هم امکان سنجی اش چگونه است؟ بعد هم زمان بندی اش چگونه است؟ بعد هم چگونه همکاری عینی واقع می شود انشاالله؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهربین

سلسله مباحث



بررسی احتمالات پیرامون
اوصاف فعل فرهنگی
و رابطه آن با
پذیرش و سنجش اجتماعی

حجت الاسلام والمسلمین علامه حسینی الهاشمی

فروردین ۱۳۷۷

محتوا

← بررسی احتمالات پیرامون اوصاف فعل فرهنگی و رابطه آن با پذیرش و سنجش اجتماعی

سرپرست پژوهش: حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر سمیم

نگارش: اول

تاریخ نشر: ۱۳۷۷/۱/۱۵

حسینییه اندیشه

فهرست مندرجات

- مقدمه: طرح سؤال ۳
- × اصل بحث ۴
- ۱ - ضرورت توجه به اوصاف فعل و هدف علاوه بر اوصاف موضوع برای تنظیم نظام عناوین فرهنگی.. ۴
- ۱/۱ - مقایسه روش انتزاعی و غیر انتزاعی در تقسیم ۴
- ۲/۱ - ضرورت توجه به روند حرکت و هدف برای طبقه‌بندی موضوع ۴
- ۳/۱ - وجود متناظر موضوعاتی که در روند مطرح هستند، در ساختار مکانی ۵
- ۲ - بررسی احتمالات مربوط به اوصاف فعل فرهنگی ۵
- ۱/۲ - بیان احتمالات پنج‌گانه مطرح شده در جلسات گذشته ۵
- ۲/۲ - بررسی کارآمدی احتمال ۱ (گمانه، گزینش، پردازش) ۶
- ۳/۲/۲ - گمانه، گزینش، پردازش بیانگر «سنجش موضوعاً» ۶
- ۴/۲/۲ - «گمانه، گزینش، پردازش» وسیله تحلیل «پژوهش» ۶
- ۳/۲ - بررسی کارآمدی احتمال ۲ (گرایش، بینش، دانش) و ارتباط آن با احتمال ۱ ۶
- ۱/۳/۲ - محکوم بودن گرایش، بینش، دانش نسبت به گمانه، گزینش، پردازش» در صورتی که بیانگر موضوعات گمانه باشد ۷
- ۲/۳/۲ - حاکمیت گرایش، بینش، دانش بر گمانه، گزینش، پردازش در تحلیل نقش گمانه گزینش، پردازش ۸
- ۳/۳/۲ - حاکمیت انگیزه، اندیشه، انجام» بر گمانه گزینش، پردازش در تحلیل تأثیر گرایش، دانش بر بینش ۸
- ۳ - تفاوت «فعل موضوعاً» فعل و صفاً و فعل موصوفاً ۱۰
- ۱/۳ - کارآمدی ملاحظه «فعل موضوعاً در ارزیابی فرهنگ جامعه ۱۰
- ۲/۳ - کارآمدی ملاحظه «فعل موضوعاً» در تقسیمات فرهنگی ۱۰
- ۱/۲/۳ - گمانه گزینش پردازش بیانگر اوصاف فعل موضوعاً ۱۱
- ۳/۳ - انگیزه، اندیشه، انجام اوصاف فعل موصوفاً ۱۱
- ۴/۳ - گرایش، بینش، دانش اوصاف فعل و صفاً ۱۱
- ۵/۳ - گرایش، بینش، دانش اوصاف موضوع فعل ۱۱
- ۶/۳ - اوصاف فعل موصوفاً حاکم بر فعل فرهنگی فرد و جامعه ۱۲
- ۷/۳ - گرایش، بینش، دانش، اوصاف فعل فرهنگی ۱۲
- ۸/۳ - گرایش، بینش، دانش می‌تواند وصف فعل و وصف موضوع قرار گیرد ۱۲
- ۹/۳ - انگیزه، اندیشه، انجام اوصاف فعل فرهنگی موصوفاً ۱۳
- ۱۰/۳ - گمانه گزینش، پردازش اوصاف فعل فرهنگی موضوعاً ۱۳
- ۱۱/۳ - گرایش بینش، دانش (یا دینی، علمی، اجرایی) وصف موضوعات فعل فرهنگی ۱۳

- ۱۲/۳ - قابل حذف نبودن گمانه، گزینش، پردازش به عنوان اوصاف فعل موضوعاً از اوصاف فعل فرهنگی ۱۴
- ۱۴ - رابطه پذیرش اجتماعی، سنجش اجتماعی و فعل فرهنگی اجتماعی ۱۴
- ۱/۴ - ضرورت مطالعه روند تکامل سنجش اجتماعی به وسیله اوصاف فعل فرهنگی (پذیرش اجتماعی معلول و مقدمه تکامل سنجش اجتماعی) ۱۴
- ۲/۴ - «موضوعگیری، سنجش و گرایش» سه مجرای ایجاد پذیرش ۱۵
- ۱/۲/۴ - تعقل تنها راه شکل‌گیری فرهنگ نیست ۱۶
- ۲/۲/۴ - تفاوت شکل‌گیری گمانه اجتماعی با گمانه فردی ۱۷
- ۳/۲/۴ - تاثیر، نیازهای اجتماعی، هنر و فلسفه در شکل‌گیری گمانه اجتماعی ۱۷
- ۳/۴ - تاثیر آداب و رسوم اجتماعی در شکل‌گیری پذیرش اجتماعی ۱۸
- ۴/۴ - رابطه پذیرش اجتماعی هر شکل از سنجش اجتماعی ۱۹
- ۱/۴/۴ - فعلی بودن پذیرش بر یک فهم اجمالی ۱۹
- ۲/۴/۴ - متکی نبودن پذیرش بر صحت امر پذیرفته شده در برخی موارد ۱۹
- ۳/۴/۴ - متکی بودن پذیرش بر غلبه عینی در برخی موارد ۱۹
- ۴/۴/۴ - مطلوب بودن شکل‌گیری پذیرش از مجرای سنجش ۲۰
- ۵/۴/۴ - تاثیر هنر در قبل و بعد از پذیرش اجتماعی ۲۰
- ۱/۵ - ضرورت ارتباط دادن اوصاف بیانگر تاثیر سیاست، فرهنگ اقتصاد در فرهنگ با اوصاف موضوع، فعل و هدف ۲۲
- ۱/۶ - انگیزه، اندیشه انجام وصف فعل فرهنگی ۲۳
- ۲/۶ - گمانه گزینش، پردازش خود فعل فرهنگی ۲۳
- ۳/۶ - ضرورت توجه به تاثیر گرایش و دانش در فرهنگ ۲۴
- ۲۴ - جمع‌بندی احتمالات ۲۴
- ۷ - ضرورت تناظر تقسیمات مکانی و تقسیمات زمانی ۲۵
- ۸ - ارزیابی احتمالات بر اساس محصول در ادامه مباحث ۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه: طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: سئوالاتی تنظیم شده بود که پس از طرح آنها از محضر جنابعالی استفاده می‌کنیم. آنچیزی را که در این سلسله بحثها دنبال می‌کردیم این بود که ما ابتدا موضوعات و عناوین فرهنگی را مشخص و سپس سیاستهای پیشنهادی نسبت به هرکدام از این عناوین را مطرح کنیم. در مرحله سوم که آن طبقه‌بندی کیفی نظام عناوین را، کمی و در مدل بیاوریم و در واقع نظام توازن ارائه بدهیم. بنابراین در مرحله اول بحث ما متمرکز روی بررسی نظام موضوعات و عناوین فرهنگی می‌باشد. در نظام موضوعات عملاً موقعی که گفتگو می‌شد، اوصاف موضوعات همراه با اوصاف افعال و اهداف فرهنگی بیان می‌شد که سؤال اول پیرامون همین مطلب است که آیا اگر ما بخواهیم در مرحله اول به نظام موضوعات فرهنگی دست پیدا کنیم لازم است علاوه بر اوصاف موضوع به اوصاف فعل و اوصاف صرف هم آشنائی داشته باشیم و تقسیمات آنها هم بیان کنیم یا لازم نیست؟

سؤال دوم این است که باز طبق آخرین پیشنهادی که حضرتعالی داشتید، این بود که برای اینکه ما به نظام موضوعات برسیم این چند مرحله کار را انجام بدهیم اول اینکه خود دینی علمی و اجرائی را در سه سطح تعریف نسبی کنیم و بعد خود فرهنگ دینی، علمی و اجرائی را در یکدیگر اضافه کنیم و ضرب کنیم و با توجه به آن تعاریف نسبی که انجام دادیم این عناوین اضافی را (مثلاً دینی دینی علمی دینی اجرائی) معنا کنیم و در آخر به موضوعات یعنی تطبیق دهیم. این اول کار می‌باشد، حال اگر باز بخواهیم همان روال را دنبال کنیم و بر اساس این پیشنهاد بحث را دنبال کنیم طبیعتاً باز باید در ابتدا به تعریف هرکدام از دینی علمی و اجرائی بپردازیم. ضمن اینکه در دوره قبلی حضرتعالی بحث را در این مورد بردید که ابعاد فرهنگ چیست؟ (ابعادی که همان افعال باشد) افعال فرهنگ چیست؟ و به تشریح این بحث پرداختید که حالا طبیعتاً اگر ارتباطی هم اگر بین این دو بحث بوده باشد بیان خواهید فرمود. پس مشخصاً سؤال دوم این است که در ابتدا تعریف نسبی دینی علمی و

اجرائی طبق آن پیشنهاد انجام بگیرد.

سؤال سوم این است که طبیعتاً متفرع بر سؤال اولی است، یعنی اگر ما در سؤال اول به این نتیجه برسیم که علاوه بر اوصاف موضوع، اوصاف فعل و هدف را هم باید تقسیمات آنرا هم بیان کنیم. لذا سؤال سوم این است که نهایتاً ما می‌خواهیم روی کدام احتمال بیشتری بایستیم، با توجه به احتمالات متعددی که از ابتدای بحثی که خدمت شما بودیم در خصوص اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف مطرح شده است. ما فهرست این احتمالات را در برگ ضمیمه آورده‌ایم.

× اصل بحث

۱ - ضرورت توجه به اوصاف فعل و هدف علاوه بر اوصاف موضوع برای تنظیم

نظام عناوین فرهنگی

۱/۱ - مقایسه روش انتزاعی و غیر انتزاعی در تقسیم

حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی: یک صحبت روشی است که آیا وقتی ما می‌خواهیم پژوهش کنیم و به یک مطلبی برسیم چه نحو پژوهشی را باید انجام بدهیم؟ طبیعتاً دو شکل و دو روش لااقل ابتدائاً به ذهن می‌رسد. در یک روش کلی‌ترین عنوان را ملاحظه و بعد به تقسیمای کلی آن می‌پردازیم. و احیاناً اینکار از طریق جنس و فصل کردن صورت می‌گیرد بدینگونه که یک طرفش آن امر کلی و یکطرف دیگرش یک نحوه استقراء نظری هست که چه اقسامی دسته‌بندی پیدا می‌کنند یک روش دیگر اینست روش مختار ما می‌باشد. در نظر ما مکان و منزلت بدون زمان تقریباً در جای خودش محقق شده که محال است. بنابراین شیء بدون تغییرات نمی‌تواند باشد و لذا باید توجه به فعل و هدف هم داشت و حتماً هم از این سیر می‌گذرد. پیدایش، تغییرات و تکامل یک مفهوم بدین گونه است که وحدت و کثرت آن مشخص شود هر تلاثم نظری و عینی در کثرات ایجاد شد به معنای این است که معادله شکل گرفته است.

۲/۱ - ضرورت توجه به روند حرکت و هدف برای طبقه‌بندی موضوع

بنابراین پیدا کردن معادله موضوع از یک جهت خاصاً بدون نظر به حرکت و هدفش امکان ندارد. هرچند الان موضوع کار ما به اصطلاح سیاست‌گذاری و یا تعیین اهداف هم نباشد. بنابراین در مفاهیم یک همچنین خصلتی به صورت کلی و روشی می‌باشد. بنابراین ضرورت دارد که به نحو اجمال سیر تا هدف را داشته باشیم تا بعد قدرت طبقه‌بندی موضوع را پیدا بکنیم والا اگر موضوع را از نظر تئوریک محض بودن توجه به اوصاف فعل و هدف تمام بکنیم بعد مجبور هستیم تغییرات بسیار مهمی را در آن بدهیم.

اما طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی چگونه می‌باشد. ما در ابتدا فرهنگ را به دینی علمی

اجرائی تقسیم کردیم و حال می‌خواهیم اینها را طبقه‌بندی بکنیم. در طبقه‌بندی کردن باید توجه کنیم که فرهنگ دینی، فرهنگ اجرائی و فرهنگ علمی چه خصوصیتی را دارد و هرکدام از اینها موضوع و هدفشان چیست؟

۳/۱- وجود متناظر موضوعاتی که در روند مطرح هستند، در ساختار مکانی

این مطلب را بصورت خیلی کلی خارج از موضوع عرض می‌کنیم که هر موضوع و فعل و هدفی که مورد توجه ما قرار می‌گیرد و یک روند برای آن ترسیم می‌کنیم و در این روند نقاط مبداء هدف مشخص می‌کنیم، عین همان در عرضش هم نهفته است. یعنی اینگونه نیست که این موضوعاتی که هم عرض هم هستند از موضوعات در روند بیگانه و بریده باشند. سطوح مختلفی که هست منزهتاً متناظر با آنها موضوعاتی را دارند، یعنی هرچند موضوعاتشان در اینجا موضوعات مکانی (به اصطلاح) هست ولی متناظر با موضوعات زمانی می‌باشند. به تعبیر دیگر اگر روند را با محوی افقی و موضوعات طبقه‌بندی شده را با محور عمودی نشان دهیم یک تناظری بین اینها وجود دارد و اینگونه نیست که هیچگونه نسبتی بین اینها نباشد، حالا با چنین فرضی به دسته‌بندی‌هایی در فرهنگ دینی، علمی و اجرائی می‌پردازیم. حال در خصوصیتی را که برای فرهنگ دینی گفته شد مورد دقت قرار می‌دهیم. تا اینجای مطلب روشن است به نظر شما کدام سؤال پاسخ داده شد.

س: سؤال اول که پاسخ فرمودید.

۲- بررسی احتمالات مربوط به اوصاف فعل فرهنگی

ج: سؤال دوم چه چیزهایی را طرح می‌کند؟

س: تقسیمات «دینی، علمی، اجرائی» را چگونه می‌خواهیم انجام بدهیم. آیا لازم است اول بیابیم تعریف نسبی برای دینی، علمی و اجرائی انجام بدهیم و بعد به آن اضافه کنیم و اوصاف اضافه شده را با توجه به آن ترجمه و تعریف کنیم یا اینکه راه دیگری وجود دارد؟

۱/۲- بیان احتمالات پنج‌گانه مطرح شده در جلسات گذشته

که در مورد اوصاف فعل پنج احتمال مطرح شد. مثل «گمانه، گزینش، پردازش» یا «گرایش، بینش، دانش» یا «جهت‌گیری سنجش خصوصیت موضوع» و بحث جلسه آخر احتمال اخیر را مطرح کردید که جهت‌گیری مربوط به فرهنگ دینی، سنجش مربوط به فرهنگ علمی و خصوصیت موضوع هم مربوط به فرهنگ دانش می‌باشد.

ج: آنوقت احتمال چهارم گرایش بینش بینش بینش، دانش بینش چیست؟

س: شما در یک جلسه‌ای اینگونه به مطلب وارد و خارج شدید که ما سه فرهنگ را «گرایش، بینش، بینش بینش، دانش بینش» بگیریم و در بدست آوردن اوصاف فعل اینها را برعکس بکنیم (که در احتمال بعدی آمده است) که می‌شود «بینش گرایش، بینش بینش، بینش دانش» که

موضوع بدست بیاید. آنوقت دینی علمی و اجرائی را در واقع متناظر با بینش گرایش، بینش بینش بینش دانش که در مقابل این اوصاف است قرار بدهیم.

۲/۲ - بررسی کارآمدی احتمال ۱ (گمانه، گزینش، پردازش)

۳/۲/۲ - گمانه، گزینش، پردازش بیانگر «سنجش موضوعاً»

ج: حالا حداقل این احتمالات را مورد دقت قرار می‌دهیم. گمانه، گزینش، پردازش در سنجش موضوعاً هست و از آن حذف نمی‌شود. یعنی هرکجا سنجش موضوعاً که باشد این خصوصیات را دارد.

س: یعنی اگر ما بخواهیم سنجش را موضوعاً مورد توجه قرار بدهیم...

ج: در ذات خودش این مطلب هست یعنی سنجش درباره هرچیز حتی درباره خود گرایش این مراحل را دارد.

س: که معلوم نیست لزوماً ما الان در صدد این باشیم.

۴/۲/۲ - «گمانه، گزینش، پردازش» وسیله تحلیل «پژوهش»

ولی اگر نباشد که بدانیم که این...

س: می‌خواهیم کار خودمان را تحلیل کنیم.

ج: نه، بخواهیم کار دین را بگوئیم یعنی ما پژوهش دینی که انجام می‌گیرد چه کاری در آن انجام می‌گیرد. یا پژوهشی که در دانشس انجام می‌گیرد در عمل پژوهش آن چه کارهایی انجام می‌گیرد. البته اینکه کارآمدی هست، حتماً جزو موضوعاتی در طبقه‌بندی هست که در اینصورت بعنوان افعال مطرح نیست و بلکه جزو موضوعاتی هست که در آنجا باید ترکیب بشود. خاص مثلاً در طبقه‌بندی موضوعی کار تحقیق دینی تحقیق علمی و تحقیق اجرائی هریک جایگاهی دارند.

۳/۲ - بررسی کارآمدی احتمال ۲ (گرایش، بینش، دانش) و ارتباط آن با احتمال ۱

در احتمال دوم گرایش بینش، بینش بینش، دانش بینش باید بررسی کرد که آیا حضور گرایش در گمانه، گزینش و پردازش چگونه هست؟ آیا میتوانیم گمانه‌ای را داشته باشیم که مثلاً گرایش تبعیدی یا گرایش نسبت به دنیا داشته باشد؟

۱/۳/۲ - محکوم بودن گرایش، بینش، دانش نسبت به گمانه، گزینش، پردازش» در صورتی که بیانگر موضوعات گمانه باشد

س: حالا چرا شما می‌خواهید ارتباط دو تا را بیان کنید؟

ج: می‌خواهیم ببینیم که آیا این احتمالات قابلیت جمع شدن دارند یا باید بعضی را حذف کنیم؟

س: ممکن است ما بتوانیم اینها را ارتباط بدهیم ولی باید ببینیم ما دنبال چه هستیم؟

ج: ما دنبال این هستیم که یک طبقه‌بندی موضوعی بدست بیاوریم که هم موضوعات، هم افعال و هم اهداف را بپوشاند که بعد بتوانیم توسط آن سطرمان را درست و بعد متناسب با آن سطر ستون را ترسیم کنیم یعنی خصوصیات روندی را به ما نشان می‌دهد بدست آوریم.

س: طبیعی‌اش این است که بگوئیم اوصاف فعل چیست؟ یا پنج‌گونه اوصاف فعل نمی‌خواهیم هرچند در تحلیل بگوئیم موضوعات این افعال چیزهای مختلفی می‌تواند باشد.

ج: باید بررسی کنیم. اینجا اول فعل موضوعاً بوده است. حال باید ببینیم چه خصلتی از فعل دارد، یعنی گرایش بینش دانش که می‌گوئیم چه خصلتی در قبال آن خصلت هست؟ یعنی آیا خصلت موضوعات تحلیل‌مان هست؟

س: گرایش، بینش و دانش به این معنا در واقع حاکم بر موضوع فعل و هدف می‌باشد.

ج: یعنی حاکم بر گمانه‌زنی، گزینش پردازش هم هست؟

س: بله یعنی آنجایی که سنجش موضوعاً موضوع نباشد گاه خود سنجش موضوعاً موضوع بررسی هست و لذا می‌گوئیم گمانه و گزینش دارد. اما موضوع گمانه چیست و اصلاً گمانه راجع به چیست؟ می‌گوئیم: یا گمانه راجع به گرایش یا بینش می‌باشد. اگر از این ورودی به این بحث نگاه کنیم زیرمجموعه می‌شود.

ج: نظر شما خوب است

س: طرح ورودی بحث ما الان این نیست.

ج: هرگاه فعل فرهنگی موضوعاً این سه تا را داشته باشد، محکومش اینها میشود، یعنی موضوعات موضوع (گمانه) یا گرایشی یا بینشی و یا دانشی است. در عین حال خود آن فعل که موضوعاً موضوع بررسی قرار گرفت محکوم یک گرایش، بینش و دانشی می‌باشد. یعنی می‌توان حاکم و محکوم درست کرد. «گرایش، بینش و دانش» موضوعات «گمانه، گزینش و پردازش» می‌شود.

س: در صورتیکه محور بحث ما همان بررسی سنجش موضوعاً می‌باشد.

ج: یک موضوعاتی باشد و لکن در واقعیت وقوعی که پیدا می‌کند آن وقوع نسبت به گرایش بینش و دانش محکوم است. حالا این حاکم و محکوم بودن را خوب ملاحظه بفرمائید.

بنابراین در یک مرتبه حتماً (مرتبه سابقه‌اش) گرایش، بینش و دانش است و در یک مرتبه موضوعاتش هست. در اینجا این دوتا را چگونه فرق می‌گذارید؟

۲/۳/۲ - حاکمیت گرایش، بینش، دانش بر گمانه، گزینش، پردازش در تحلیل نقش گمانه گزینش، پردازش

ما باید یک پله عقب‌تر برویم. ما می‌گوئیم بحث ما در فعل فرهنگی است و لذا آمدیم اول راجع به فرهنگ بحث کردیم و گفتیم فرهنگ مثلاً پذیرفته شده‌های اجتماعی است، پذیرفته‌هایی که به تفاهم رسیده‌اند. حالا می‌خواهیم بگوئیم که اوصاف فعل فرهنگی (یعنی اوصاف توسعه و اوصاف فعل) در بوجود آمدن پذیرفته شده‌ها چه نقشی دارند. یعنی ارکان ایجاد پذیرش اجتماعی چیست؟

ج: اگر گفتید پذیرش اجتماعی تابع گرایش و بینش نیست و بلکه تابع دانش است در اینصورت مراحل تکامل جامعه را بیان می‌کنید.

س: چه چیزهایی را مراحل می‌گویند؟

ج: گاه می‌گوئید مرحله الف از تکامل بینشها و دانشها اینگونه می‌باشد و حالا گمانه گزینش و پردازشهایی که در مرحله الف زده می‌شود اینگونه می‌باشد. اما زمانی که به مرحله «ب» می‌رسید و فرهنگ تکامل پیدا می‌کند می‌گوئید گرایشها، بینشها و دانشها یک درجه تکامل پیدا کرده است و بالطبع گمانه‌ها هم اینگونه می‌باشند.

۳/۳/۲ - حاکمیت انگیزه، اندیشه، انجام» بر گمانه گزینش، پردازش در تحلیل تأثیر گرایش، دانش بر بینش

سپس برای ارزیابی فرهنگ جامعه یک راه اینست که از ابتدا گرایش، بینش و دانش را بررسی کنیم و ببینیم که در درون خود اینها گمانه گزینش و پردازش چگونه انجام می‌گیرد. اما گاهی اینگونه فرهنگ را ارزیابی نمی‌کنیم و می‌گوئیم: گرایش گرایش و دانش از اوصاف جامعه و فرهنگی نیست بینش فرهنگی است در اینصورت اگر ما بخواهیم فرهنگ جامعه را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم ارتباط خود این موضوع را می‌توانیم با بیرونش هم ملاحظه کنیم و این یک حرف دیگری است ولی وقتیکه خودش را می‌خواهیم بررسی کنیم باید داخل بینش و موضوعات زیرمجموعه آن را نگاه کنیم. بر این اساس وقتی می‌خواهید موضوعات فرهنگی را بدست بیاورید دیگر باید در اوصاف دو قیدی دنبالش بگردید، یعنی بگوئید که گرایش بینش،

بینش بینش و دانش بینش چیست؟ یعنی فرهنگ را متناظر با بینش گرفتیم و گفتیم که اگر می‌خواهید فرهنگ جامعه را مطالعه کنید باید بینش جامعه را مطالعه کنید و حالا که می‌خواهید بینش جامعه را مطالعه کنید در درون خودش می‌آید و اوصاف فعل، موضوع و هدف آن را بررسی می‌کنید. اوصاف فعلش دیگر خود گرایش، بینش و دانش نیست بلکه اوصاف فعلش گرایش بینش، بینش بینش، بینش دانش هست. این یک احتمال است. در احتمال اول «گرایش، بینش، دانش» مقومات و ابعاد خود فرهنگ بودند. بر اساس این احتمال باید بگوئیم مثلاً گرایش متناظر با توسعه، بینش متناظر با ساختار و دانش متناظر با کارایی می‌شود. آن وقت طبیعتاً اوصاف فعل (که اوصاف توسعه هست) باید اوصاف زیرمجموعه گرایش باشد، یعنی حالا باید بیابیم برای گرایش سه وصف بعنوان اوصاف فعل فرهنگی ذکر کنیم. بنابراین مهم نقطه شروع بحث است.

ج: پذیرش بدون گرایش محال است و وقتی پذیرش محال بود...

س: چنانچه فرهنگ بدون سیاست تحقق پیدا نمی‌کند.

ج: نه خودسیاست بعنوان یک موضوعی در قبال فرهنگ بلکه سیاست در نفس پذیرش فرهنگی منظور است. بعبارت دیگر آدم با یک انگیزه و با یک گرایشی به طرف سنجش و گمانه می‌آید، یعنی خارج از انگیزه محال است که فعلش واقع بشود.

س: درست است ما باید همین تفاوت را لحاظ کنیم.

ج: ما اگر لقب گرایش را مثلاً قلب خاص تری بکنیم و بگوئیم انگیزه گمانه، اندیشه گمانه (گمانه‌زنی، ظرفیت انگیزه‌اش) و انجام گمانه، یا ظرفیت انجام گمانه) این عنوان دیگر آوردن اگرچه ممکن و شاید لازم باشد ولی حتماً باید بدانیم معنوش از اقسامی است که در آن سطح کلی به آن می‌گوئیم گرایش، بینش، دانش و ممکن است در درون فرهنگی که می‌آید برای طبقه‌بندی موضوعاتش لازم باشد.

س: یعنی اضافه کنیم و نفس گرایش را نیاوریم.

ج: به لفظ گرایش نیاوریم و لکن باید مفهومی را بیاوریم که...

س: تأثیر گرایش را در بینش بیان بکند. شما دنبال این هستید. بنابراین لازم نیست که خود گرایش را بعنوان یک بخش از فرهنگ مطرح کنیم.

ج: میتوانیم از یک لفظ دیگری این مطلب را بفهمانیم.

س: مثل همان که گفتید که باز ترجمه بهتر می‌توان پیدا کرد «گرایش بینش، بینش بینش، دانش بینش»

ج: بله، مثل چنین چیزی را پیدا کنیم یا «انگیزه، اندیشه، انجام» فقط یک چیزی را بیاورید که برساند که ما التفات به این مطلب داریم که بعداً موضوعاً هم یک موضوعاتی داریم که وصف فعل (نه وصف فعل موضوعاً) قرار می‌گیرند.

۳ - تفاوت «فعل موضوعاً» فعل و صفاً و فعل موصوفاً»

گاهی وصف فعل را موضوعاً می‌گوئیم، یعنی فعل سنجش جز با این سه تا کار واقع نمیشود. یعنی این فعل با فعلی که برای گرایش انجام می‌گیرد باید با فعلی که برای دانش انجام می‌گیرد فرق داشته باشد یک وقت می‌گوئیم خیر، این فعل درست است که در این سه مرحله هست ولی موصوف به یک وصف دیگری هم می‌باشد که دیگر وصف موضوعی فعل نیست بلکه وصف یک کل است که در اینجا به نحو اشاعه حضور دارد. وقتی به نحو اشاعه حضور داشت. بنابراین هم فعل موضوعاً و هم فعل و صفاً و هم «فعل موضوعاً» داریم. یعنی فعل هم دارای وصف است و هم خودش تجزیه و موضوعاً ملاحظه می‌شود و هم موضوعاتی دارد. فعل را با این سه خصوصیت مورد توجه قرار میدهم.

۱/۳ - کارآمدی ملاحظه «فعل موضوعاً در ارزیابی فرهنگ جامعه

فعل موضوعاً موصوف به چه وصفی هست؟ فعل موضوعاً موضوعات فعل و فعل ما فرهنگی است و باید فعل موصوفاً آن ملاحظه بشود. چه زمانی ضرورت دارد ما فعل را موصوفاً مورد دقت قرار بدهیم؟ حتماً وقتی میخواهیم فرهنگ یک جامعه را ارزیابی بکنیم. طبقه‌بندی که انجام می‌گیرد باید فعل موصوفاً مورد دقت قرار بگیرد.

س: الان ما دنبال این هستیم.

۲/۳ - کارآمدی ملاحظه «فعل موضوعاً» در تقسیمات فرهنگی

ج: فعل موضوعاً هم باید مورد توجه قرار بگیرد.

س: حالا موضوع بحث ما ابتدائاً این نیست.

ج: حالا فعل اگر بخواهد موضوعاً مورد توجه قرار بگیرد ابتدائاً مورد توجه نیست ولی حتماً در تقسیمات فرهنگی حضور دارد و اصل در تقسیمات است.

س: یعنی در تقسیمات جا پیدا می‌کند.

ج: اصل تقسیمات را بدون توجه به تقسیمات خصوصیات فعل موضوعاً نمی‌توانید انجام دهید. عبارت دیگر گاه می‌گویند ما مرکزی داریم که در آنجا کار گمانه‌زنی، گزینش و پردازش انجام می‌گیرد که این مراکز، پژوهشگاه‌ها می‌باشد. در کارهای فرهنگی نمی‌توانید کارهای پژوهشی را حذف کنید کما اینکه برای آموزش هم باید یک چیزی پیدا کنید. اگر گفتیم پژوهش، آموزش و تبلیغ هست باید معلوم بشود که در عمل آموزشی چه کاری موضوعاً انجام نمی‌گیرد

تا آنجا هم بتوانید طبقه‌بندی بکنید هم‌چنین در قسمت موضوعات فعل هم اینها باید مورد توجه قرار بگیرند که مثلاً می‌گوئیم فرضاً گرایش، بینش، دانش که موضوعات فعل است.

۱/۲/۳ - گمانه‌گزینش پردازش بیانگر اوصاف فعل موضوعاً

س: آیا موضوعات فعل در تقسیمات اوصاف موضوع نمی‌آیند و با اوصاف موضوع فرق می‌کنند؟

ج: در اینجا که گفتیم فعل موضوعاً می‌شود گمانه، گزینش پردازش.

۲/۳ - انگیزه، اندیشه، انجام اوصاف فعل موصوفاً

در آنجایی که گفتیم فعل موصوفاً «گرایش، بینش، دانش کلی می‌آید. کلی معنایش این است که شما انگیزه، اندیشه و انجام آنرا می‌خواهید ارزیابی بکنید.

۴/۳ - گرایش، بینش، دانش اوصاف فعل وصفاً

جایی که می‌گوئید موضوعاً موضوع فعل را بررسی کنیم گرایش، بینش، دانش می‌شود.

س: نه، فعل موضوعاً بلکه می‌فرمودید گمانه، گزینش، پردازش

ج: موصوفاً «انگیزه، اندیشه و انجام»

۵/۳ - گرایش، بینش، دانش اوصاف موضوع فعل

س: حالا موضوع فعل چیست؟

ج: موضوعات باید گرایش، بینش، دانش است. باید کلیه خصوصیات جامعه تحت پوشش فرهنگ در بیاید تا روی آن تحقیق بشود. عبارت دیگر شما که فرهنگی هستی موضوع تحلیل و پژوهش شما وضعیت گرایش (یعنی فرهنگ گرایشی) قرار می‌گیرد. موضوعاتش را هم باید بتوانید بررسی کنید مثلاً می‌گوئید فرهنگ گرایشی (فرهنگ دینی) کلام فقه اخلاق دارد. بعد هم می‌گوئید خصوصیتش این است که درونش تعبد و مقنن شدن و به تفاهم اجتماعی رسیدن اصل می‌باشد.

س: بنابراین ما در اوصاف فعل فرهنگی طبیعتاً باید همان «انگیزه اندیشه و انجام» را مطرح کنیم، یعنی آنچه‌ای که در اوصاف فعل فرهنگی دنبالش هستیم...

ج: آنچه‌ای که حاکم بر آن هست «انگیزه، اندیشه، انجام» است و آنچه‌ای که محکومش هست که موضوع قرار می‌گیرد و روی آن بررسی انجام می‌شود گرایش، بینش و دانش است.

۶/۳ - اوصاف فعل موصوفاً حاکم بر فعل فرهنگی فرد و جامعه

س: ما در بیان اوصاف فعل فرهنگی دنبال چه چیزی هستیم؟ آیا دنبال همان فعل موصوفاً نیستیم؟

ج: نه، ما درباره موضوعات فعل بحث می‌کنیم. فعل موصوفاً با موضوعات (موضوعاً) و موصوفاً سه‌تامی باشند. موصوفاً آن وصفی است که حاکم بر کارگمانه‌زنی جامعه ما هم هست. مثلاً می‌گوئید: انگیزه تحقیقات دانشگاهی انگیزه الهی نیست زیرا تعبد در آن نه مستقیم و نه غیرمستقیم شرط نیست. به تعبیر دیگر دانشگاه هرگز به دنبال این است که مستقیماً از متون مذهبی چیزی را در بیاورد و نه دنبال اینست که پیش فرض‌هایش را از دین بگیرد و دنبال این است که نتایجی را که بدست می‌آورد با دین تطبیق بدهد و دین را شرط صحت آنها قرار بدهد.

بنابراین «اندیشه، انگیزه، انجام» چه بر فعل و چه بر فعل غیر حاکم است و لکن همیشه وقتی می‌گوئید فعل موضوعات فعل گرایش اجتماعی را ذکر می‌کنید و می‌گوئید گرایش جامعه بر طرف خداپرستی می‌باشد. و لذا فرهنگ دینی جایگاهش بالا می‌باشد. یعنی در طبقه‌بندی مطلوب جامعه، فرهنگ دینی جایگاه بالا است. اما اگر فعل‌های انگیزشی و فعل‌های فرهنگی را موضوعاً زیربخش موصوفش بدانید (که موصوفاً چگونه است و چه وصفی دارد) می‌گوئید وصف الهی در حوزوئها و دانشگاهیها حسی و اجرایی‌ها هم گاهی به نفع این و گاهی به نفع آن می‌باشند.

۷/۳ - گرایش، بینش، دانش، اوصاف فعل فرهنگی

س: ما نهایتاً اوصاف فعل فرهنگی را می‌خواهیم گرایش، بینش و دانش بدانیم.

ج: اگر نهایتاً اوصافش را گرایش، بینش و دانش دانستیم یک وضعیت مطلوبی را میتوانیم از طبقه‌بندی معرفی بکنیم.

س: کل بحث‌های ما الان قید غیرمطلوب دارد، مگر ندارد؟

ج: خیر، ارزیابی وضعیت که می‌خواهیم بکنیم باید عام‌تر از مطلوب خودمان باشد تا جا بگیرد.

س: یعنی مدل ما الان کلاً مگر مدل مطلوبی نیست؟

ج: چرا ولی جاهای مختلفش باید خصوصیات مختلفی داشته باشد.

۸/۳ - گرایش، بینش، دانش می‌تواند وصف فعل و وصف موضوع قرار گیرد

حالا از این نکته می‌گذریم. این مطلب تا اینجا آن روشن شد که گرایش، بینش و دانش را

می‌توان بعنوان وصف فعل فرهنگی ملاحظه کرد.

س: وصف که می‌آید همان انگیزه، اندیشه و انجام می‌شود.

ج: احسن، موصوفاً گفتیم. موضوعات فعل که شد دیگر فرهنگ جامعه در بخش‌های مختلفی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۹/۳ - انگیزه، اندیشه، انجام اوصاف فعل فرهنگی موصوفاً

اوصاف فعل فرهنگی را نهایتاً چه می‌خواهیم بگیریم؟

ج: اوصاف فعل فرهنگی را موصوفاً «انگیزه، اندیشه و انجام» دانستیم.

س: یکی از آنها را باید مشخص کنید، یعنی ما اوصاف فعل فرهنگی برای جامعه که می‌خواهیم بگوئیم کدام یک از این سه تا است.

ج: «انگیزه اندیشه و انجام» اوصاف فعل موصوفاً می‌باشد.

۱۰/۳ - گمانه‌گزینش، پردازش اوصاف فعل فرهنگی موضوعاً

س: آیا در اوصاف فعل فرهنگی این سه تا را می‌خواهیم بگوئیم؟

ج: و در اوصافش موضوعاً «گمانه، گزینش، پردازش» را می‌گوئیم.

۱۱/۳ - گرایش بینش، دانش (یا دینی، علمی، اجرایی) وصف موضوعات فعل

فرهنگی

س: شما باز هر سه را مطرح می‌فرمائید:

ج: اگر بخواهیم چیزی را از آن حذف نکنیم لااقل باید نظری به آن داشته باشیم و اگرچه در طبقه‌بندی ممکن است که نیاید.

س: بله حالا فرضاً نظر به آن داشتیم و تفکیکش را فرمودید و توضیح آنرا هم دادید، منتها حالا ما وقتی می‌خواهیم مدل فرهنگی بدهیم باید اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف داشته باشیم. در و صاف فعلی که می‌خواهیم مطرح کنیم از این سه تقسیمی که حضرتعالی فرمودید کدامیک مورد نظر است. یعنی از فعل موضوعاً فعل موصوفاً و فعل و صفاً کدامیک مورد نظر است؟

ج: در بخشی که می‌خواهیم موضوع فعل فرهنگی را بگوئیم باید موضوعات فعل را ذکر کنیم.

س: پس این قسمت دومی در قسمت اوصاف موضوع فرهنگی مطرح می‌شود.

ج: که برابر با گرایشش دینی و برابر بینشش علمی و برابر با دانشش اجرائی قرار می‌گیرد. ما الان تناظر نسبی و کلی می‌گیریم یعنی بینش را نظری تعریف نمی‌کنیم و بلکه آن را در سه سطر تعریف می‌کنیم که هم نظری را و هم کاربردی را شامل شود. یعنی گرایش، بینش، دانش را با حفظ اجمال موضوعات می‌دانیم و مورد دقت قرار می‌دهیم و متناظرش را دینی، علمی، اجرائی قرار می‌دهیم.

۱۲/۳ - قابل حذف نبودن گمانه، گزینش، پردازش به عنوان اوصاف فعل موضوعاً از اوصاف فعل فرهنگی

س: جایگاه بحث فعل موضوعاً و فعل موصوفاً کجاست؟

ج: اصلاً موضوعاً آنرا نمی‌توانید حذف کنید که همانا گمانه، گزینش، پردازش می‌باشد.

س: قبول که نمی‌توانیم حذف کنیم ولی چگونه اوصاف فعل فرهنگی جامعه را بگوئیم؟

ج: جامعه حتماً در آن باید فرض فعل بشود.

س: صحبت ما بر سر حذف آن نیست و بلکه صحبت این است که جایش کجاست؟ ما وقتیکه میخواهیم در قدم اول بگوئیم اوصاف فعل فرهنگی جامعه چیست داریم سنجش را موضوعاً مورد توجه قرار می‌دهیم.

ج: باید یک لقبی درست کنیم و مثلاً بگوئیم سنجش اجتماعی چگونه پرورش پیدا می‌کند یا سنجش فرد چگونه پرورش پیدا می‌کند؟

س: ما وقتی اوصاف فعل فرهنگی را می‌گوئیم دنبال این هستیم که ببینیم سنجش جامعه چگونه پرورش پیدا می‌کند؟

ج: حداقل این است که شما در بخش روند میخواهید حتماً سنجش جامعه رشد پیدا بکند.

۴ - رابطه پذیرش اجتماعی، سنجش اجتماعی و فعل فرهنگی اجتماعی

۱/۴ - ضرورت مطالعه روند تکامل سنجش اجتماعی به وسیله اوصاف فعل

فرهنگی (پذیرش اجتماعی معلول و مقدمه تکامل سنجش اجتماعی)

این هم یعنی یکی از مسائل فرهنگی جامعه هست به اینکه چگونه سنجش آن رشد پیدا می‌کند؟

ج: آیا این سنجش اجتماعی در قضیه فرهنگ موضوع بحث شماست؟ یعنی جامعه یک

پذیرفته شده‌هایی دارد، آیا این پذیرفته شده‌ها معلول سنجش اجتماعی هستند؟

س: بله می‌شود بگوئیم از یک سو طبیعتاً باید از فیلتر سنجش گذشته باشد.

(ج) و میخواهند در مرحله تکامل هم یک سنجش اجتماعی جدیدی را بدهند.

س: که پذیرفته جدیدی را هم بیاورد.

ج: یک پذیرفته جدیدی را هم بیاورد، یعنی هم معلولند و هم مقدمه و هم در هدف متوجه‌شان بشویم و افعال متناسب‌شان را باید داشته باشیم و بعد هم باید در هدف به یک سنجش بالاتری برسیم.

س: البته هدف در فرهنگ، هدف خود سنجش نیست بلکه هدف مثلاً همان تکامل‌پذیری می‌باشد. ولی به هر حال مسئله مقدمه و وسیله (که میگوئید هست) در همان موقع هم هست و این تا هرکجا که پیش برود پذیرش، سنجش هم همراهش جلو می‌رود.

ج: باید رشد و ارتقاء رتبه پیدا بکند. حالا اگر چنین چیزی باشد آنوقت ما اصولاً این سنجش اجتماعی را در تقسیم‌بندی‌های مان داریم یا نداریم؟ یعنی آیا این اصل در تقسیم‌بندی هست؟ فرضاً موضوعات سنجش اجتماعی و خود فعلش را هم حذف کردیم...

س: وقتی ما میخواهیم فرهنگ جامعه را ارزیابی کنیم میخواهیم سنجش اجتماعی را ارزیابی کنیم، یعنی برای ارزیابی سنجش اجتماعی وسیله می‌خواهیم یا اینکه فرهنگ جامعه باید حتماً از فیلتر سنجش گذشته باشد تا به فرهنگ...

ج: این در حقیقت یعنی موضوع طبقه‌بندی، یعنی وقتی بیان می‌کنیم، میگوئیم: موضوعات فرهنگ را طبقه‌بندی می‌کنیم.

س: مثلاً برای ارزیابی فرهنگ جامعه مدل می‌خواهیم و لااقل قید موضوع ابتدائاً به آن نزیم و بگوئیم ما مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی یا مدل ارزیابی فرهنگ جامعه را میخواهیم. حالا آیا اگر ما بگوئیم سنجش اجتماعی و تقسیماتش اصل است...

س: یعنی هویت فرهنگ را روی سنجش برویم و نه روی پذیرفته شده بودن.

ج: عبارت دیگر سنجش بعنوانی فعلی که فرهنگ‌ساز است پذیرش اجتماعی را نتیجه می‌دهد.

۲/۴ - «موضعگیری، سنجش و گرایش» سه مجرای ایجاد پذیرش

س: آیا ما میخواهیم اینگونه بگوئیم؟ عبارت دیگر بستگی دارد به اینکه ما موضوع طبقه‌بندی را چه بگوئیم. اگر موضوع را پذیرش و تحلیل پذیرش قرار دادیم بعد مسئله اینکه

چگونه سنجش پیدا می‌شود یکی از موضوعاتی می‌شود که در این پیدایش سنجش باید به آن رسید و موضوعیت پیدا می‌کند.

ج: موضوع تان را چه چیزی می‌خواهید قرار بدهید؟

س: گاه موضوع طبقه‌بندی پذیرش اجتماعی می‌شود.

ج: درباره پذیرش اجتماعی چه احتمالاتی را ذکر می‌کنید؟ پذیرش چند رقم صورت می‌گیرد. یکی بوسیله جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده یعنی موضع‌گیری افراد علت این بشود که یک چیزی را بپذیرند عبارت دیگر تمایل و نفرت عمومی علت قبول یک چیز برای یک فرد و یا یک جامعه بشود. عبارت دیگر احیاناً در بعضی از جوامع بزرو یک چیزهایی را یک‌عده قبول کردند (قبل از اینکه کار عقلی هم بشود) مثلاً میگویند معول فلانجا رفت و عده‌ای را کشت و مردم را تسلیم کرد و بر خلاف معقولات آنجا چیزهایی را اقرار کردند و مناسکی آدابی را انجام دادند و بعد هم آن آداب آئین آنها شد.

س: آیا به تفاهم رسیدند یا نرسیدند؟

ج: آیا تفاهم همیشه حتماً از سنجش باید بگذرد؟

۱/۲/۴ - تعقل تنها راه شکل‌گیری فرهنگ نیست

س: یعنی سنجش از طریق عمل هم می‌تواند پیدا بشود، یا اینکه اصلاً سنجشی در کار نیست تا فرهنگ بشود؟

ج: می‌خواهم عرض کنم که همه فرهنگهایی که پیدا شده لزوماً با کار عقلی پیدا نشده است، یعنی مثلاً دریک فشاری و در انتخاب مرگ و زندگی قرار گرفته و طرف دینش را بر می‌گزیند. اختیار لزوماً همیشه از مجرای عقل نمی‌گذرد. مشخص هم میتواند تعبد را و هم دنیا را انتخاب بکند. حالا اگر کسی دنیا را به نفع دنیای دوم ترک کند کار عقلی که نخواستنه بکند. شاید شما بگوئید کار عقلی اجمالی انجام داده و بلافاصله سنجیده است ولی گاه مثلاً قدرت مفعول موجب قبول شده و کم‌کم فرهنگ‌شان عوض شده است. یا الان در جامعه ما اگر بگوئید بجای عید نوروز و سیزده روز تعطیلی از اول ایام معلومات تا آخر ایام تشویق را تعطیل کنید و مناسک آنهم بجای تفرج این سلسله دعاها و اذکار باشد و ابتهاجات آنهم اینگونه می‌شود، به شما می‌گوئید: الان جامعه شرایط پذیرش این مطلب را ندارد. شما بدلیل عقلی می‌گوئید: این کار، کار خوبی است ولی بدلیل موضع‌گیری اجتماعی و انسجام فرهنگ ملی شرائط موجود را قبول می‌کنید، یعنی محدودیت عینی علت پذیرش می‌شود.

س: چنانچه خود میل هم می‌تواند مبداء پذیرش فعل بشود.

ج: بله، ولذا اگر اینگونه بگوئیم میتوانیم بیان کنیم که پذیرش اجتماعی (فرهنگ) از طریق

«جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» هم ایجاد می‌شود و یا یک تغییراتی می‌کند، ولی آن کار دیگر یک کار فرهنگی نمی‌باشد.

س: اثرش فرهنگی است.

ج: اثرش پیدایش یک فرهنگ در یک ملت است یا سهم تأثیری در فرهنگ یک ملت دارد. به عبارت دیگر این کار، سنجش اجتماعی نمی‌باشد و بلکه هدایت هماهنگ‌سازی سنجش اجتماعی است. می‌گوئید: هماهنگ‌سازی سنجش اجتماعی می‌گوئیم: برای چه چیزی می‌خواهد طبقه‌بندی بشود؟ می‌گوئید: برای هدایت فرهنگی. آن وقت حتماً سنجش اجتماعی از موضوعاتی قرار می‌گیرد که درجه‌اش درجه چهار است چون موضوع، موضوع فرهنگی است. اگر موضوع سیاسی بود هماهنگ‌سازی جهت‌گیری اجتماعی و اگر موضوع، موضوع اقتصادی بود هماهنگ‌سازی دانش اجتماعی می‌گفتیم.

س: پس در فرهنگ موضوع بررسی ما همان ارزیابی و تجزیه و تحلیل پذیرش و تکامل پذیرش می‌باشد که در ارزیابی این هماهنگ‌سازی سنجش اجتماعی حرف اول را می‌زند.

۲/۲/۴ - تفاوت شکل‌گیری گمانه اجتماعی با گمانه فردی

۳/۲/۴ - تاثیر، نیازهای اجتماعی، هنر و فلسفه در شکل‌گیری گمانه اجتماعی

حالا اگر اینگونه بگوئیم به بحث قبلی برگردیم. به حالا وقتی ما می‌خواهیم اوصاف فعل فرهنگی را بدانیم اوصاف فعل فرهنگی طبیعتاً...

ج: فرهنگ اجتماعی می‌گوئید و دیگر فردی نمی‌گوئید.

س: بله همیشه قید اجتماعی دارد.

ج: حالا ببینیم فرقی می‌تواند داشته باشد یا نه؟ اصلاً گمانه اجتماعی چگونه پیدا می‌شود؟

چندتا فرض داریم یکی اینکه گمانه کار فرد است و چون کار فرد است نسبتی به اجتماع ندارد. گاهی می‌بینیم که اینطوری نیست و بلکه بستر گمانه‌زنی را جامعه درست می‌کند. بستر گمانه‌زنی آن حتماً فردی نیست. مثلاً ممکن است کسی ادعا بکند و بگوید هنر بستر گمانه‌زنی است و نیازها را هنر ولو به صورت عاطفی انعکاس می‌دهد. یعنی فردی یک مطلب را احساس می‌کند و اجتماعی بیان می‌کند و این بیان به پذیرش می‌رسد و مردم قبول می‌کنند و یک نیاز اجتماعی میشود. من باب مثل عرض می‌کنم نویسندگان می‌نویسند و شعرا می‌گویند و فیلم‌سازها فیلم درست می‌کند و یک نیاز، پذیرفته می‌شود و تقاضا پیدا می‌کند. سپس متفکرین فکری در حل آن و علت‌یابی آنرا می‌کنند ممکن است نیازی هم که آنها در هنر با هنر بیان می‌کنند نیازی نسبت به یک محصول باشد نه اینکه پیدایش آن چیست چگونه است؟

بعبارت دیگر در هنر نقد وضعیت و آرزوی وضعیت می‌کنند اما دیگر نه درک معقولی از نقد (که نقد را بی‌ریشه بکنند) و نه درک معقولی از وسیله‌اش و نه درک معقولی از هدفش دارند. ولیکن ابزار یک رنج هست و تا ابراز این رنج اجتماعی نشود کار عقلاً آغاز نمی‌شود. کار عقلاً متأخر از کار هنرمندان در جامعه می‌باشد. بعبارت دیگر هنر بیان عاطفی ناهنجاری است که البته خود بر فلسفه‌ای از قبل استوار است مثلاً مریض می‌گوید آخ و نمی‌داند درد برای چه چیزی است و فقط می‌داند پهلویش درد می‌کند. حالا ممکن است دکتر عصب‌شناس بگوید این سلسله اعصابش به چه دلیل تحریکی شده و چه چیزی معالجه‌اش می‌کند. چگونه می‌توانیم با دارو آن درد را تسکین نسبی بدهیم. کار فیلسوف هیچوقت ابتدائاً و بلاواسطه عمومی نمی‌شود و به پذیرش عمومی رسیدنش معنایش اینست که با پذیرفته شده‌های مردم رابطه داشته باشند. به عبارت دیگر معنایش اینست که یک فلسفه‌ایی قبلاً آمده و یک کاری کرده و کار به پذیرش رسانده و هنر آنها ساخته شده. بنابراین ما می‌توانیم هنر را گاهی متأخر از یک فلسفه و گاهی مقدم بر یک فلسفه بگیریم. آنجائی که متأخر از یک فلسفه است وقتی است که یک فلسفه تنظیم می‌شود و بعد به زبان عمومی حرف می‌زند. گاهی سیر برعکس است هنر یک رنجی را درک می‌کند و درک اجتماعی این رنج بوسیله هنر بسته تفکر درست می‌کند و به فیلسوف نشان می‌دهد که یک ناهنجاری وجود دارد، شما علتش را پیدا کنید.

س: اینرا برای چه چیزی گفتید.

ج: برای تذکر این مطلب که بستر گمانه‌زنی را جامعه درست می‌کند. پس سنجش اجتماعی داریم و در سنجش در سنجش اجتماعی هنر حتماً بستر گمانه می‌باشد. یکوقت شما می‌خواهید گمانه‌زنی و پردازش دارد. در بستر گمانه باید نیاز یک بخش جامعه را برای خود جامعه مطرح کند و این رنج حتماً باید به پذیرش برسد. رنجی که به پذیرش نرسد گمانه‌زنی پیرامونش عمومی نمی‌شود و بالطبع صفت جامعه گردد و اگر گمانه‌زنی نشد گزینش هم معنا ندارد. اگر بگوئیم هنر بستر گمانه اجتماعی درست می‌کند و آن را ختم بکنیم و برای گزینش و پردازش دو بستر دیگر بگوئیم اصالت شرایطی شده‌ایم. موضوع سنجش اجتماعی و هنر اجتماعی در درون خودش بعنوان یک ارگانیزم عمل می‌کند و نه بعنوان رابطه‌اش با بیرون خودش مثل قدرت گمانه‌زنی هوشمندی خود آدم که بستر دارد ولی بعنوان بیرون از خودش نیست و بلکه بعنوان درون خودش است.

۳/۴ - تأثیر آداب و رسوم اجتماعی در شکل‌گیری پذیرش اجتماعی

س: این قسمت اجتماعی بودن روشن شد. حال برگردیم سراغ همان بحث قبلی که ما اگر موضوع فرهنگ را پذیرش قرار بدهیم برای بیان اوصاف فعل فرهنگی باید بگوئیم که اوصاف فعل فرهنگی «پذیرش» یا «سنجش» را تحلیل می‌کند. موضوعاً در قدم اول باید طبیعتاً جواب اینرا بدهیم.

ج: پذیرش قرار شد که سه بخش داشته باشد. پذیرشهایی که بوسیله موضع‌گیری یا

بوسیله سنجش و یا بوسیله دانش ایجاد می‌شوند. یعنی پذیرش بعنوان یک منتجه از سه مؤلفه است.

س: حالا وقتی ما می‌خواهیم اوصاف فعل فرهنگی را بگوئیم این اوصاف باید متعرض چه چیزی باشند؟

ج: این اوصاف حتماً باید یک موضوعاتی داشته باشند که بعداً می‌گوئیم موضوعات را «گرایش، بینش، دانش» است. ولی قبلاً باید بیائیم سراغ سنجش اجتماعی. نه اینکه پذیرشی که بوسیله کار سیاسی است. این سنجش حتی بزور هم لازم نیست صورت بگیرد. مثلاً آقازاده را در یک شرایطی قرار می‌دهید که میل و نفرت عمومی یک آداب و رسوم را به ایشان تحمیل می‌کند. بعبارت دیگر محدودیت عینی برای او ایجاد می‌کنید شاید آن آداب برای او ابداً معقول نشده باشد ولی می‌داند که اگر به آن آداب و رسوم در آن جامعه بی‌اعتنائی کند موضعش تضعیف می‌شود. برای قدرت تحرک در آنجا باید یک هم‌نوائی نسبی با جمع و یک پذیرش عمومی داشته باشد تا بتواند از امکانات اجتماعی آنجا برخوردار باشد و یگه و تنها نباشد. به تعبیر دیگر عضویتش در آن جامعه منوط به پذیرش است.

۴/۴ - رابطه پذیرش اجتماعی هر شکل از سنجش اجتماعی

۱/۴/۴ - فعلی بودن پذیرش بر یک فهم اجمالی

س: خود این پذیرفته شده را فهمیده یا خیر؟

ج: بله بصورت کلی فهمیده است.

۲/۴/۴ - متکی نبودن پذیرش بر صحت امر پذیرفته شده در برخی موارد

س: خیر غیر از کلی، یعنی آیا همین سنن خاص را فهمیده است؟

ج: فهم غیر از حقانیت و صحت است. ممکن است بعضی از جاها رسوم را غلط بداند ولی با اینحال دقت کرده و رسم را فرا گرفته و با اعتقاد به بد بودنش عمل هم می‌کند. مثلاً آقا دکتر است و هم از نظر بهداشتی آن بد می‌داند هم از نظر میل هم میل ندارد ولی می‌پذیرد زیرا می‌خواهد با آن قوم کار کند.

۳/۴/۴ - متکی بودن پذیرش بر غلبه عینی در برخی موارد

س: موضع فرهنگ اصلاً موضع سنجش است.

ج: خیر، می‌خواهم اینرا عرض کنم که اگر فرهنگ ملتها را مطالعه کنیم می‌بینیم که در تاریخ یک ملت، یک قوم بر آن ملت غلبه کرده و بعد قوم مغلوب رفته رفته آداب، رسوم، رفتار و پذیرش‌هایشان تغییر می‌کند که در این صورت نمی‌گوئیم چون عقل آنها پذیرفت این آداب را

قبول کردند بلکه ورود فلان لشکر در آنجا موجب قبول شد. مثلاً حضور تکنولوژی در ایران را حوزه بخاطر شرایط اجتماعی پذیرفته است. یعنی اگر نگوئیم که غافل هستند و اقتضاء و شرائط آنها را وادار به قبول کرده، معنایش اینست که عقلانیت در آن بکار نرفته است. و بلکه شرایط اجتماعی باعث پیدایش چک، سفته و... شده است. اینها چیزهایی بوده که در جامعه وجود داشته و لذا یا باید منزوی بشوند یا باید اینها را بپذیرند.

۴/۴/۴ - مطلوب بودن شکل‌گیری پذیرش از مجرای سنجش

بنابراین گاه مطلبی قبل از اثبات حقانیت و صحت آن به پذیرش می‌رسد. بعبارت دیگر فرهنگ همیشه از مجرای سنجش نمی‌گذرد و البته وضع ایده‌آل آن است که شکل‌پذیری پذیرش از مجرای سنجش باشد.

۵/۴/۴ - تأثیر هنر در قبل و بعد از پذیرش اجتماعی

س: خوب حالا ما باز به سؤال اصلیمان بر می‌گردیم که اوصاف فعل متعرض چه چیزی می‌باشند؟

ج: فعل اجتماعی فرهنگی گاهی هماهنگ‌سازی سنجش اجتماعی نیاز به بستر گمانه، بستر‌گزینش و بستر پردازش دارد. حال باید بررسی کنیم که این سه بستر را چگونه می‌شود هدایت کرد. هنر در عرضه یک پژوهش متأخر و در اعلام نیاز به پژوهش متقدم است. هنر هم قبل از پذیرش و هم بعد از پذیرش می‌باشد. وقتی که رنج و نیاز را نشان می‌دهد مقدم و وقتی راه ارضاء را می‌گوید متأخر است. به تعبیر آخر هنر بستر گمانه‌زنی اجتماعی است.

حالا گزینش چگونه بوسیله اجتماع واقع می‌شود؟ فرض کنید هزار تا مرکز پژوهش روی یک نیاز گمانه‌زنی و گزینش و پردازش کردند. جامعه چه موقع گزینش می‌کند؟ جامعه چه موقع می‌گوید این درست می‌گوید؟ آیا وقتی که از نظر تئوریک قوی باشد یا وقتی که نظر قدرت عملکرد قوی باشد؟ چه موقع قبول می‌کند؟ چه بستری برای پذیرفتن اجتماعیش دارد؟ انتخاب اجتماعی چگونه واقع می‌شود؟

۵ - امکان بیان تأثیر سیاست، فرهنگ، اقتصاد در فرهنگ با سه دسته اوصاف

گاه می‌گوئیم مبادی پیدایش فرهنگ مثلاً تمایلات یا سنجش و یا موضع‌گیری است. از طرف دیگر می‌گوئیم که یک فعل فرهنگی و یک موضوع فرهنگی و یک هدف فرهنگی داریم. حالا ما می‌خواهیم ببینیم که آیا الان ما دنبال فعل فرهنگی هستیم یا دنبال هدف و یا موضوع؟

ج: فرهنگ را اول فرهنگ اجتماعی می‌گیریم.

س: فرهنگ اجتماعی و پذیرش اجتماعی می‌گیریم. از اینطرف برایمان روشن شد که فرهنگ یعنی پذیرش و بعد هم گفتیم پذیرش لزوماً بمعنی اینکه سنجش با معقولیت همراه

می‌شود نیست و ممکن است هم از طریق موضعگیری و هم از طریق سنجش و هم از طریق کارآمدی پیدا بشود.

حالا یک تحلیل جامعی از فرهنگ ارائه دادیم و مبادیش هم مشخص شد.

ج: یعنی پذیرش اجتماعی که تفسیر اولیه فرهنگ بود یک تحلیل اجمالی پیدا کرد.

س: حالا ما می‌خواهیم این بحث را به بحث منطقی خودمان ربط دهیم. وقتی صحبت از فعل فرهنگی می‌کنیم باید این فعل فرهنگی یک نظر خاصی به هر سه اینها داشته باشد.

ج: حالا سه تا چیز را مفروض می‌گیریم قبل از اینکه وارد به شناسائیش بشویم. می‌گوئیم در صورتی که سنجش اجتماعی از طریق الف یا ب یا ج واقع شود (که الان درباره‌اش تحلیل نداریم و بعداً می‌نشینیم تحلیل می‌کنیم)...

س: با این صحبتی که فرمودید معلوم شد که سنجش اجتماعی یک بخش از مسئله فرهنگ را تشکیل می‌دهد و یکی از مبادی پیدایش فرهنگ است. بنابراین ما وقتی موضوع را فرهنگ قرار می‌دهیم در واقع بررسی فرهنگ با بررسی سنجش اجتماعی برابری نمی‌کند.

ج: بله، یعنی معنایش اینست که فقط منزلت چهار فرهنگ بررسی شده است منزلت دوم هم باید بررسی بشود. مثلاً همانطور که گمانه اجتماعی داریم «جهتگیری»، موضعگیری و مجاهده اجتماعی هم داریم. همچنین منزلت یک آنهم مثلاً کارآمدی باید بررسی شود.

س: حالا ما فرض بگیریم یک همچین چیزی داریم.

ج: حالا اگر ما یک جدول نه‌تایی درست کردیم با سه تا علامت مجموعه هم می‌توانیم اینرا براحتی معین کنیم.

س: حالا اگر ما اینرا داشتیم ارتباط آن اوصاف فعل اوصاف موضوع و اوصاف هدف چگونه می‌باشد؟

ج: بنابراین تأثیر فرهنگ بر فرهنگ، تأثیر سیاست بر فرهنگ و تأثیر اقتصاد بر فرهنگ را (یا به بیان دیگر گرایش، بینش، دانش) توانستیم معین کنیم. یعنی برای موضوعات فرهنگی این سه بستر را شما دارید.

س: یک احتمال اینست که ما بگوئیم آن تقسیم اولیه که پیدا کرده سه‌تائی اول یعنی سنجش، انگیزش و دانش، این سه اوصاف فعلند و اوصاف توسعه می‌باشند.

ج: اینها را در اینجا به یک معنی آورده‌ایم و گفته‌ایم یکجا ما فعل موضوعاً و یک جا فعل موصوفاً داریم. موضوعش را آورده‌ایم و اجتماعیش کرده‌ایم و سنجش بدست آمد که هماهنگ‌سازی سنجش اجتماعی شد. حالا این پذیرش عمومی، انگیزش هم داشته است،

یعنی پذیرش از این سه تا بدست آمده است. بعبارت دیگر خود اینها را که در خودشان ضرب بکنیم این سه تا بدست می‌آید. یعنی «گرایش، بینش، دانش» در خودش که ضرب بکنیم ۹ تا می‌شود. حالا اصولاً آیا بحث از اینها در فرهنگ لازم است؟

۱/۵ - ضرورت ارتباط دادن اوصاف بیانگر تأثیر سیاست، فرهنگ اقتصاد در فرهنگ با اوصاف موضوع، فعل و هدف

س: عرض اینست که ما اگر بخواهیم قالب بحثمان را عوض بکنیم باز باید مشخص باشد که می‌خواهیم سیر بحثمان اینگونه دنبال نکنیم وگرنه دیگر دنبال کنیم. ما اگر که الان دنبال این هستیم که اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف را ذکر کنیم و از طریق بیان اینها بیاییم عناوین فرهنگیمان را بدست بیاوریم، این تحلیل را کنار نمی‌گذاریم منتهی به این تحلیل از این موضع نگاه می‌کنیم. یعنی می‌گوئیم به همچین مجموعه‌ایی در فرهنگ باید نظر و نسبت به آن تحلیل داشته باشیم از اینطرف هم می‌گوئیم که ما اوصاف فعل، اوصاف موضوع و اوصاف هدف می‌خواهیم. حال می‌گوئیم چه چیزی از آن بیانگر اوصاف فعل می‌باشد؟ همانطور که عرض کردیم بیاییم بگوئیم تقسیمات وصف اولی اوصاف فعل و تقسیمات وصف دومی اوصاف موضوع و تقسیمات وصف سوم که دانش باشد اوصاف هدف است.

ج: اوصاف هدف را در اینجا کدام فرمودید.

س: من الان طبق آن تحلیلی که آنجا فرمودید دارم عرض می‌کنم. طبق این جمع‌بندی که الان نسبت به خود مسئله فرهنگ داشتیم وقتی می‌توانیم از آن در بحث خودمان استفاده کنیم که ارتباطش را با اوصاف فعل، موضوع هدف برقرار کنیم و بگوئیم مثلاً الف، ب، ج در اینجا مساوی با اوصاف فعل می‌باشد. اگر این ارتباط را برقرار نکنیم بهره کافی را نخواهیم برد.

ج: بعبارت دیگر چگونه می‌خواهید بین این سه دسته ارتباط برقرار کنید؟

س: یا بعبارت دیگر اگر به این نتیجه برسیم که اصلاً اینها مثلاً در روشن شدن اوصاف فعل، موضوع و هدف کمک شایانی به ما نمی‌کنند اصلاً دنبال آنها نمی‌رویم.

ج: حتماً همینطور است. به نسبتی که نیاز داریم دنبال آن می‌رویم.

۶ - اصلی بودن تأثیر سنجش در بررسی فعل فرهنگی موضوعاً و اصلی بودن تأثیر گرایش در بررسی فعل فرهنگی موضوعاً

س: آنچیزی را در جلسه بیشتر استفاده کرده‌ایم این بود که اوصاف فعل معلوم بشود. برای معلوم شدن اوصاف فعل حضرتعالی فعل را از سه جنبه مورد توجه قرار دادید.

ج: یادمان نرود که فعل اجتماعی است.

س: بله فعل اجتماعی است و روشن شده که باید در قسمت اوصاف موضوع فرهنگی به آن توجه بشود. اما دو جنبه دیگر (فعل موضوعاً و فعل موصوفاً)، فعل موضوعاً که سنجش بود باز با توجه به تحلیلی که نسبت به فرهنگ شد مشخص شد که فرهنگ برابری با سنجش نمی‌کند، هرچند سنجش در موضوعات فرهنگی منزلت جهاد دارد. اما نسبت به فعل موصوفاً آیا ما وقتی می‌خواهیم اوصاف فعل فرهنگی را بگوئیم فعل فرهنگی بیانگر فعل موصوفاً است؟ خود تعبیرمان ظاهراً اینرا می‌گوید، یعنی می‌گوید: در فعل فرهنگی فعل موصوف واقع شده است.

ج: لزوماً ما در فعل فرهنگی برخلاف فعل موضوعاً تأثیر بخش سیاسی در آن چهار است. وقتی می‌گوئید انگیزش این در قسمت دوم وصف می‌کند. قسمتی را که در اینجا دو گفتیم نسبت به وصف فعل چهار است. وصف فعل و نه فعل موضوعاً.

۱/۶ - انگیزه، اندیشه انجام وصف فعل فرهنگی

س: وصف فعل را توضیح بیشتر بفرمائید.

ج: آدم بدون انگیزه، گمانه نمی‌زند. گمانه‌زنی یک بستر پیدا می‌شود.

۲/۶ - گمانه‌گزینش، پردازش خود فعل فرهنگی

س: وصف فرهنگی خود فعل فرهنگی چیست؟

ج: فعل فرهنگی «گمانه، گزینش، پردازش» در فرد...

س: این فعل فرهنگی چیست؟ باز شما سراغ فعل موضوعاً رفتید. حالا همین‌جا روشن می‌شود که ما وقتی دنبال فعل فرهنگی هستیم اوصاف فعل فرهنگی را می‌خواهیم بگوئیم و اینهم راه خوبی است. که بگوئیم فعل یعنی چه؟

ج: یک جا در شکل اجتماعی با سه تا علامت بیان کردیم. قبلاً گفتیم «گمانه، گزینش، پردازش»، قبل از اینکه بگوئیم گمانه اجتماعی، گزینش اجتماعی و پردازش اجتماعی. گمانه، گزینش، پردازش خود فعل فرهنگی است و لقب اجتماعی هم پیدا می‌کند.

س: پس فعل فرهنگی در نظر شما همان سنجش موضوعاً است.

ج: سنجش موضوعاً فعل فرهنگی است. هرچند وصف این فعل فرهنگی (یعنی موصوفاً) گرایش، بینش، دانش یا لقبش که دادیم انگیزه، اندیشه، انجام باشد. یعنی گفتیم یک محدودیتی از خارج بر یک جامعه یا یک مقدر وارد می‌شود. مقدرش بوسیله دانش پیدا می‌شود.

۳/۶ - ضرورت توجه به تأثیر گرایش و دانش در فرهنگ

دانش یک مقدراتی در اختیاران می‌گذارد. الان تکنولوژی غرب در اختیار شما یک مقدراتی را گذاشته و آن مقدرات در فرهنگ شما اثر گذاشته است و توانسته ارتباط شما را سهل کند. درون یک خانه توانسته غذای شما را در یخچال نگهداری کند. توانسته گوشت شما و سبزی شما را خرد کند با جاروبرقی جارو کنید و با، رخت‌شویی لباستان را بشوئید. بنابراین دانش با تسهیلاتش تأثیر بر پذیرش می‌گذارد.

کار سیاست لزوماً از طریق تسهیل نیست ولی این هم می‌تواند با قدرت وارد بشود و یک چیزی را به پذیرش برساند. احیاناً هم در بعضی از جاها سیاست هم که می‌آید تسهیلات را بدنبال دارد. مثلاً اسلام که در ایران آمد ناهنجاریها را تبدیل به هنجاری کرده است. بله خیلی از جاها به زور واقع می‌شود و به اصطلاح فرهنگش را تحمیل می‌کند و پذیرش اجتماعی هم تأثر از سیاست می‌پذیرد بنابراین ما دسته‌بندی فرهنگ را هم نسبت به ارزیابی و هماهنگ‌سازیهای فرهنگی و نسبت به ارزیابی گرایش و دانش باید ملاحظه کنیم. اگر ما بخواهیم انتزاعی و بریده موضوع را ببینیم حتماً باید به این دو تا نظر داشته باشیم هرچند نظر اصلیمان باید نظر به موضوعات فرهنگی باشد.

× جمع‌بندی احتمالات

س: بنابراین در مجموع حضرت‌عالی از این پنج احتمالی که در بیان اوصاف فعل فرهنگی بیان شده بود همان احتمال اول را بر می‌گزینید.

ج: ما احتمالات شما را تحلیل کردیم و انتخاب کردیم. فعلاً به همه نظر می‌کنیم تا بعد ببینیم چگونه می‌شود. در احتمالات بعد هم حتماً جامعه‌جهتگیری، سنجش و خصوصیت موضوع دارد و اینها آیا غیر از آن کاری است که قبلاً انجام گرفته است؟ عبارت دیگر این احتمالاتی را که حضرت‌عالی مرقوم فرمودید درست است ولی باید ما یک طبقه‌بندی در خود اینها انجام بدهیم و ببینیم کدامیک قابلیت ادغام در دیگری را دارد. حالا در این قسمت کارآمدی آنچرا که گفتیم جمع‌بندی و به نتیجه برسانیم و بعد سراغ قسمت بعد برویم. کارآمدی این قسمت اینست که ما می‌توانیم موضوعات گرایش بینش، دانش را و همچنین موضوع، فعل و هدف را ببینیم.

در اینجا آیا بگوئیم که در تقسیمات فعل موضوعاً سه‌تای اولی (یعنی گمانه، گزینش، پردازش) سنجش اجتماعی و سه‌تای دومی (یعنی گرایش، بینش و دانش) و مربوط به فعل موصوفاً و سه‌تای سومی (جهتگیری، سنجش، خصوصیت موضوع) مربوط به موضوعات فعل است یا نمی‌توانیم اینگونه بگوئیم؟ آیا همچنین کاری صحیح است یا صحیح نیست؟

س: اولاً آن «جهتگیری، سنجش و خصوصیت موضوع» را قبلاً در توزیع ابعاد فرهنگ فرموده بودید و ثانیاً: به موضوع فرهنگی خیلی ربط ندارد.

ج: حالا فرهنگ را اجتماعی کردیم و فعل را هم می‌خواهیم اجتماعی کنیم. آیا می‌شود برای فعل به تنهایی گفت که این سه تا در آن حضور دارند؟

س: کدام سه تا منظور است؟

ج: یعنی سه‌تای اولش که سنجش اجتماعی بود بگوئیم: تقسیمات فعل موضوعاً است. آیا می‌شود گفت سه‌تای دومی فعل فرهنگی موصوفاً است؟

س: یعنی تقسیمات انگیزش اجتماعی منظور است.

ج: سه‌تای سومی را هم بگوئیم فعل فرهنگی موضوعاً است.

س: که تقسیمات دانش اجتماعی باشد.

ج: آیا دینی دینی، دینی علمی، دینی اجرائی می‌توانیم بگوئیم؟

س: که «دینی، علمی، اجرائی» را تا آخر بگوئیم.

ج: و بعد بگوئیم که از ترکیبش به اینها چیزهای درون این باید معنی بشود.

س: درون هر کدام اینگونه است؟

ج: بله، درون هر کدام از اینها باید بشود. بعبارت دیگر اگر علی‌فرض اینکه یک چیزی بنام هنر و یک چیز دیگر ذیل این و یک چیز دیگری هم ذیل این گفته شد این را باید در چیزهایی را که در اینجا می‌بینید ضرب کنید و بعد در اینجا ضرب کنید.

۷ - ضرورت تناظر تقسیمات مکانی و تقسیمات زمانی

س: خوب اینها تازه مجموعه‌اش فعل فرهنگی می‌شود.

ج: آیا فعل را در روند می‌بینید؟ گفتیم که ما وحدتی و کثرتی را که در مکان می‌بینیم باید با وحدت و کثرتی را که در زمان می‌بینیم متناظر باشد. آیا این تناظر، می‌تواند کلی آن را تحویل بدهد یا نه؟ این قسمت اول که تمام شد.

۸ - ارزیابی احتمالات بر اساس محصول در ادامه مباحث

حالا احتمالات مربوط به اوصاف موضوع فرهنگی «ارزش، دستور، حقوق»، «بینش گرایش، بینش بینش، بینش دانش»

بعبارت دیگر گمانه‌ایی را که حضرتعالی زدید خیلی خوب است و لکن بستری برای بررسی و بهینه کردنش باز می‌کنند.

س: ما به اختیار حضرت تعالی گذاشته‌ایم. شما اگر آن را بررسی نکنید و بگوئید ما روی این احتمال اول می‌خواهیم بایستیم ما دیگر ابتدا نمی‌گوئیم چرا و فقط از انسجامش سؤال می‌کنیم و در آخر می‌بینیم که آیا حاصل می‌دهد یا خیر؟

ج: بنابراین یک به‌گونه دیگری هم می‌توانیم بررسی کنیم و آن اینکه ما محصولات را مرتباً مورد ارزیابی قرار دهیم.

س: ما هم نوعاً سعی می‌کنیم سؤالاتمان از این موضع باشد که بگوئیم این احتمال مشکل ما را چطوری حل می‌کند؟

ج: انشاءالله در جلسات آینده احتمالات دیگر را بررسی می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهربین

سلسله مباحث

فیلم

مشخص کردن نیازها و تحلیل گستره آنها

حجت الاسلام والمسلمین علامه حسینی الهاشمی

مرداد ۱۳۷۹

محتوا

← مشخص کردن نیازها و تحلیل گسترده آنها

سرپرست پژوهش: حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر سمیم
نگارش: اول
تاریخ نشر: ۱۳۷۹/۵/۱۵

حسینییه اندیشه

فهرست مندرجات

- ۱ - طرح احتمالاتی پیرامون دسته‌بندی عام نیازمندیها ۲
- ۲ - نیازهای گروهی شامل نیاز به ارتباط، حمل و نقل و تنظیم ۲
 - ۱/۱ - احتمال اول: «تغذیه، پوشاک، مسکن» نیازهای فردی، «ارتباط، حمل و نقل، تنظیم» نیازهای ۲
 - ۲/۱ - احتمال دوم: «روحی، ذهنی، عینی» نیازهای فردی، «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» نیازهای اجتماعی، «توسعه، کلان، خرد» نیازهای سازمانی ۲
 - ۳/۱ - دسته‌بندی علوم (به عنوان عوامل ارضاً نیاز) در سایه دسته‌بندی نیازها ۳
 - ۱/۲ - جایگزینی نیاز سلامت و رشد جسمی به جای تغذیه به جهت شمول آن نسبت به بهداشت و درمان ۳
 - ۲/۲ - «فردی، اجتماعی، ارتباطی» بدون اثر پوشاک ۴
 - ۳/۲ - مسکنهای «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» زیرمجموعه مسکن ۵
 - ۴/۲ - نیاز به وسیله نظم در فرد و جامعه ۵
 - ۵/۲ - تقسیم مسکن به مسکنهای «فردی، گروهی، سازمانی، کل» ۶
- ۳ - بررسی گستره نیازهای «ارتباط، حمل و نقل، تنظیم» ۶
 - ۱/۳ - تعمیم نیاز ارتباط به ارتباطهای «فردی، گروهی، اجتماعی» ۶
 - ۲/۳ - هنر به عنوان نیازی ارتباطی در دو بخش اجتماعی و فردی ۷
 - ۳/۳ - نیاز کل معیار اجتماعی یا فردی بودن یک نیاز ۸
- ۴ - «مشخص کردن نیازها، قرار دادن علوم مقابل نیاز، طبقه‌بندی علوم» روند کار در طبقه‌بندی علوم ۹
 - ۱/۴ - تعریف علوم به ابزار هماهنگ‌سازی نیاز و ارضاً ۹
 - ۲/۴ - محال بودن تعریف فوق نسبت به همه علوم ۹
 - ۱/۵ - نیاز به تنظیم «خرد، کلان، توسعه» در قالب برنامه در جوامع غیر ابتدائی ۱۰
 - ۲/۵ - امکان بهینه در صورت توجه کلان به تنظیم نسبتها ۱۱
- ۶ - بدست آمدن طبقه‌بندی علوم در نقطه تلاقی دو حرکت، حرکت از فلسفه به جدول اصطلاحات و حرکت از عینیت به سوی طبقه‌بندی ۱۱

نیازمندیها

۱ - طرح احتمالاتی پیرامون دسته‌بندی عام نیازمندیها

نیازهای انسان به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱ - نیازهای فردی از قبیل تغذیه، پوشاک و مسکن.

۲ - نیازهای گروهی شامل نیاز به ارتباط، حمل و نقل و تنظیم.

(س): منظور از تنظیم چیست؟

(ج): منظور، تنظیم ارتباط و حمل و نقل است. برای شروع، موارد نیاز را بدون دسته‌بندی یا با دخالت حداقل دسته‌بندی بررسی کرده تا در مراحل بعد به دسته‌بندی آن پرداخته شود. نیازهای دیگری وجود دارد که مربوط به سازماندهی اجتماعی است. آن نیازها عمدتاً مفهوم تصمیم‌گیری، سازمان برنامه و اجرا را برای تنظیم کل بر عهده دارد. مانند نیازهای سازمانی یا دولتی یا کل... دسته دیگری از نیازها وجود دارد که موضوعات اینها را معین می‌کند.

۱/۱ - احتمال اول: «تغذیه، پوشاک، مسکن» نیازهای فردی، «ارتباط، حمل و

نقل، تنظیم» نیازهای

گروهی، «تصمیم‌گیری، سازمان، برنامه» نیازهای اجتماعی

۲/۱ - احتمال دوم: «روحي، ذهني، عيني» نیازهای فردی، «سیاسی، فرهنگی،

اقتصادی» نیازهای اجتماعی، «توسعه، کلان، خرد» نیازهای سازمانی

نیازها عبارتند از: روحی، ذهنی، عینی که در زمره نیازهای فردی قرار می‌گیرد. دسته دیگر نیازهای اجتماعی یا گروهی است. همچون نیازهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. یکدسته دیگر از نیازها هم وجود دارند مانند: توسعه، کلان و خرد، که به آن نیازهای سازمانی و اجتماعی

گفته می‌شود. نیاز به ارزش، بینش و دانش هم یک دسته از نیازها هستند. تولید، توزیع و مصرف هم جز نیاز است که چگونگی عام بودن آنها، در مرحله بعد بررسی خواهد شد. به آسانی نمی‌توان نظر داد که ارزش، دانش و بینش فردی است یا اجتماعی، مگر اینکه مفهوم اجتماع تغییر داده شود و اینگونه تعریف گردد که هر نحوه گرایش به هر چیزی، جمع را درست می‌کند ولو انسان روی قله کوهی باشد و معتقد به خدا باشد به آن اجتماع گفته می‌شود. عابد و معبود و عملی که عبادت نامیده می‌شود نیز چنین است و الا در معنای ابتدایی آن، به صورت فردی هم می‌تواند ارزش باشد. بینش، محاسبه و سنجش و دانش نیز تجربه است.

۳/۱ - دسته‌بندی علوم (به عنوان عوامل ارضاً نیاز) در سایه دسته‌بندی نیازها

اگر این دسته‌بندیها تنظیم گردد، ارضاً این نیازها چگونه و با چه علمی انجام می‌گیرد؟ آیا باز هم موادی می‌توان یافت که علوم در آنها نگنجد؟

۲ - بررسی گستره نیازهای «تغذیه، پوشاک، مسکن»

۱/۲ - جایگزینی نیاز سلامت و رشد جسمی به جای تغذیه به جهت شمول آن

نسبت به بهداشت و درمان

از دسته بندی اول عناوین گردآوری شده مثل تغذیه، بهداشت و درمان را مورد بحث و بررسی قرار داده، که آیا می‌تواند در دسته‌بندی یک عنوان برای آن لحاظ شود؟ چون اگر علم تغذیه مطرح شد، دیگر نمی‌توان بهداشت و درمان را جز آن قرار داد. پس باید عنوانی لحاظ گردد که هر سه موضوع در آن بگنجد. به عنوان مثال هنگامی که انسان غذایی را می‌خورد یا وقتی که دارویی در جهت درمان مصرف می‌کند، هر دو یک نوع تغذیه است.

(س): آیا همه اینها در ارتباط با سلامت جسم است؟ اگر جسم در عینیت آورده شود، چه معنایی خواهد داشت؟

(ج): آیا سلامت جسم فقط سلامت است یا رشد را هم در بر می‌گیرد؟ سلامت و رشد، هر دو را در بر می‌گیرد. اگر رشد را به معنای عام آن گرفته و انسان نیز به عنوان یک فرد در نظر گرفته نشود یا به عبارتی انسان را به عنوان جریانی گرفته که فرد به آن داخل و از آن خارج می‌شود. موضوعات تغذیه، بهداشت و درمان، همگی می‌توانند در موضوع رشد انسان قرار بگیرند. بنابراین دسته‌بندیها بصورت کلی انجام می‌گیرد. در اینصورت آیا امور روحی جز رشد قرار نمی‌گیرد؟ و آیا می‌توان روانشناسی را نیز در این مجموعه آورد؟ ممکن است در دستگاه مادی این را مؤخر بگیرند اما در دستگاه غیر مادی چگونه است؟

(س): در دستگاه مادی نیز بهداشت روانی وجود دارد که تغذیه را هم در آن لحاظ می‌کنند.

(ج): به هر حال همگی در موضوع سلامت و رشد قرار می‌گیرند.

(س): رشد عام است و ممکن است موضوعات بسیاری را زیر پوشش قرار دهد.

(ج): بله، ممکن است رشد در جاهای مختلف تکرار شود.

۲/۲ - «فردی، اجتماعی، ارتباطی» بدون اثر پوشاک

آیا پوشاک و مسکن، یعنی نسبت انسان به محیط هم جز بهداشت قرار می‌گیرد؟

(س): خیر.

(ج): در بهداشت بدن تمیز و از آسیب میکروب مصون می‌ماند. آیا هنگامی که لباس می‌پوشیم ما را از آسیب سرما و گرما حفظ نمی‌کند؟

(س): یکی از جنبه‌های لباس حفظ بدن در مقابل گرما و سرما است.

(ج): لباس و مسکن تحت چه عنوانی قرار می‌گیرند؟ آیا در مبارزه با عوامل از بین برنده طبیعی بکار می‌روند و یا در مجموعه عوامل ارتباط اجتماعی قرار می‌گیرند؟ کاربرد اصلی لباس و مسکن چیست؟ کاربرد اصلی لباس، در ارتباطات اجتماعی و مقنن شده است که در زیر مجموعه سیاست یا فرهنگ قرار می‌گیرد. آیا لباس بیشتر جنبه اجتماعی دارد یا فردی؟ کما اینکه تغذیه هم می‌توانند ارزش سیاسی پیدا کند.

(س): در حال حاضر لباس بیشتر جنبه اجتماعی دارد، اما اصل پیدایش آن فردی و برای حفاظت انسان نسبت به محیط بوده است.

(ج): از آیه «و سَرَابِيلُ الذِي تَقِيكُمْ الْحَرَّ» و از مجموعه آیاتی که در آن لباس ذکر شده بدست می‌آید که به سه چیز لباس گفته شده است. یکی به آنچه شما را از حرارت حفظ کند. (۱) دوم لباس در آیه «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» برای حفظ از گناه و به عنوان آبرو مطرح شده است.

(س): البته ممکن است تعبیر آن لباس مجازی باشد.

(ج): آیه دیگر (لباس التقوی خیر لکم) است.

(س): منظور از لباس در این آیه لباس متداولی که در کنار تغذیه و غیره قرار می‌گیرد، نیست.

(ج): در این مورد گاهی به معنای مجازی آن دقت می‌شود و گاهی سهم تأثیر آن در کل و رشد ملاحظه می‌گردد.

(س): منظور، لباس ظاهری نیست.

(ج): البته لباس ارتكازی (ظاهری) نیست، بلکه سهم تأثیر آن مدنظر است. بعنوان مثال اگر لباس تقوی باشد، دیگر لباس زنها در جامعه نمی‌تواند جلف باشد، چون سهم تأثیر آن در پیدایش کرامت نفس و تقوی کم و ضعیف است. بنابراین اثر لباس، هم فردی است و هم اجتماعی و هم در ارتباطات. آیا این مطلب در مورد مسکن هم صدق می‌کند و می‌توان آن را هم فردی و هم اجتماعی گرفت؟ (۲) کاربرد اولیه لباس، پوشش است، هر چند در ارتباطات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیز اثرگذار می‌باشد. یعنی لباس هم ارزش اجتماعی دارد و هم ارزش فردی. آیا بهداشت هم همین‌طور است یعنی هم ارزش فردی و هم ارزش اجتماعی دارد؟

۳/۲ - مسکنهای «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» زیرمجموعه مسکن

آنچه وسایل در اطراف ما وجود دارند، مانند ضبط صوت، وسیله‌ای است ارتباطی. میز و وسیله‌ای برای اسکان فرهنگی است یا سیاسی؟ محل نشستن برای کاری خاص است. میز و صندلی و فایل جز مسکن هستند، ولی مسکن کار. لوازم خانه چگونه؟ آیا می‌توان مسکن را به دو بخش اجتماعی، که محل کار است و زندگی خانوادگی و فردی تقسیم کرد؟ حتماً اینگونه هست. مسکن، محل سکونت است. از سازمان گرفته تا کار گروه و کار فرد و زندگی همه مسکنی دارند. محل استقرار دارند که مسکن محل استقرار و سکونت است. محل استقرار برای استراحت، خوابیدن، نشستن، کار کردن و... است. مسکن در این جا بعنوان خانه تلقی نمی‌شود تمام ادارات مسکن هستند، از جمله حفظ امنیت، حفظ بهداشت و دیگر خدمات. در جامعه مسکنهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی وجود دارد. لوازم منزل چگونه؟

۴/۲ - نیاز به وسیله نظم در فرد و جامعه

(س): بسیاری از لوازم منزل حالت واسطه‌ای پیدا می‌کنند.

(ج): آیا لوازم منزل ابزار تولید نیست؟ ابزار تولید، توزیع یا مصرف غذا.

(س): آیا می‌توان وسایل را عام‌تر در نظر گرفت، مثلاً وسایل تولید حرارت یا برودت؟

(ج): وسایل گرمازا و سرمازا. یا مثلاً کمد، وسیله‌ای است برای تنظیم لباسها. جامعه هم می‌تواند نظم داشته باشد، اگر افراد فرهنگ نظم پیدا کنند. فرهنگ نظم با بهینه استفاده از مسکن، ارتباط بسیار نزدیکی دارد. اگر بتوان وسایل را در اندازه‌ها و حجمها یعنی طول و عرض و ارتفاع و نوع موضوع جا داده و دسته‌بندی کرد. و هر کدام را در جایی مشخص گذاشت و اتیکت زد، با این کار می‌توان تمرین نظم کرد. تمرین عملی نظم همیشه این امکان را می‌دهد که بهینه راندمان را روی وقت و کار حساب کرد، به عبارت دیگر این کار تمرینی است که ممکن است در ابتدا بازده کمی داشته باشد ولی حتماً با ممارست در تمرین، اخلاق آن کار ایجاد خواهد شد. اینکه انسان کمد آهنی برای چیزهای غیر قابل استفاده بخرد و قوطیهای پلاستیکی پیدا کند که به این قالبها، سازگاری داشته باشد. و

برای آنها اسم و اتیکت بگذارد و نظم را ایجاد کند. مثلاً هزینه خرید کمد کتاب، ۳۰ هزار

تومان باشد و ۲۰ هزار تومان هم خرج خرید قوطیهای پلاستیکی و طبقه بشود. در مجموع ۵۰ هزار تومان هزینه می‌شود که شخص می‌تواند در طول یکسال این ۵۰ هزار تومان را پسانداز و هزینه کند ولی هرگز این را در اولویتها قرار نمی‌دهد، در حالی که اگر مفهوم نظم در عینیت قرار بگیرد و ربط آن با مفاهیم شناخته شود، حتماً این کار را انجام خواهد داد.

۵/۲ - تقسیم مسکن به مسکنهای «فردی، گروهی، سازمانی، کل»

یک استفاده ساده عرفی از منزل وجود دارد، به عنوان مثال بنگاههایی برای خرید، اجاره و فروش مسکن ایجاد شده، که در آنجا مسکن به عنوان محل زندگی تلقی می‌شود. مغازه هم هر چند مسکن شغل است ولی کسی به آن لقب مسکن نمی‌دهد. در تأمین وصفی، مغازه، اداره، مدرسه و کتابخانه، مسکن کار هستند. مسکن را تا چه حد می‌توان تعمیم داد؟

آیا کارخانه هم نوعی مسکن جمعی است؟ آیا به کارگاه هم مسکن تولید می‌توان گفت؟ مسکن به هر گونه مکانی که بتوان از آن برای انجام فعالیت یا استراحت استفاده کرد، گفته می‌شود. آیا در اینصورت کل شهر را می‌توان جزو مسکن قرار داد؟ اگر مسکن تعمیم یابد، به شهر و کشور هم مسکن گفته می‌شود. با این تفاوت که شهر، مسکنی است که تنظیمات بسیار زیادی دارد و اسکان در آنجا حتماً در شکل اجتماع است، به عبارت دیگر شهر، مسکن اجتماع است، نه مسکن فرد و گروه، حتی مسکن سازمان هم نیست بلکه مسکن کل است. در اینصورت می‌توان گفت که فلسطینیها را از مسکنشان بیرون کردند، درست است که عده‌ای را از خانه شخصی خودشان بیرون کردند اما بسیاری از آنها در خانه خود زندگی می‌کنند ولی مسکن در معنای اجتماعی از آنان سلب شده است.

۳ - بررسی گستره نیازهای «ارتباط، حمل و نقل، تنظیم»

۱/۳ - تعمیم نیاز ارتباط به ارتباطهای «فردی، گروهی، اجتماعی»

ارتباط و حمل و نقل حتماً در درون مجموعه قرار می‌گیرند. تلفن و نامه، قلم و کاغذ، تلویزیون و رادیو وسیله ارتباط هستند، با این تفاوت که بعضی از آنها ارتباط گروهی، بعضی ارتباط فردی و بعضی ارتباطات کل جامعه هستند. اگر کل نیازمندیها را کنار هم بگذاریم، چه ارتباطی با علوم پیدا میکنند؟ و علوم چه کارهایی برای ارضای نیازها انجام می‌دهند؟ و آیا می‌توان علوم را نوشت و حاصل آن را از طریق راندمان آن در زندگی بشر دسته‌بندی کرد؟ در این جلسه سعی شد که مقداری با نیازها آشنا شده و کمی در معنای ارتکازی از آن استفاده کرده و تنها معنای اصطلاحی آنان را در نظر نگرفته، بلکه به معنای قدر مشترک نیز دقت شود. جامعه استعمالاتی را بصورت مجاز می‌پذیرد مانند استعمال مسکن درباره مملکت، یا بکار بردن لفظ مسکن در مورد شهر. در این بخش به تطبیق علوم، بدون طبقه‌بندی کردن آن، پرداخته و خدمات هر علم و کارآمدی آن معین می‌گردد.

۲/۳ - هنر به عنوان نیازی ارتباطی در دو بخش اجتماعی و فردی

آیا هنر در بخش ارتباطات نیست؟ به عبارت دیگر آیا هنر به عنوان نیاز فردی مطرح می‌شود یا نیاز اجتماعی؟ آیا جامعه برای آن هزینه صرف می‌کند یا نه؟ اگر برای هر کاری هزینه کرد. یعنی تبدیل یک نیاز به یک نیاز دیگر، معنای آن این است که اجتماعی است. در هنر گاهی شاعر فقط برای خودش شعر می‌گوید. در این صورت هم بین نظام حساسیتهای خود، محیط خود و ذهن خود، ارتباط برقرار می‌کند. مثلاً شخص، ارتباطی با خدای متعال دارد و گریه می‌کند این دعاها، آثار هنری‌اند و آثار مهمی هم هستند، ولی سؤال این است که چرا جامعه برای ارتباط هزینه صرف می‌کند و آن را به عنوان نیاز می‌شناسد؟ نیازی را به نیاز دیگر تبدیل می‌کند و

می‌گوید من در پوشاک و تغذیه به شما حق مصرف می‌دهم. صرف هزینه، در برابر ارضای نیاز و خدمتی است که به او می‌شود. اگر خدمت، خدمت ارتباطی نباشد نمی‌توان چنین کاری کرد، یعنی باید خدمتی باشد که مفهوم ارتباط در آن باشد. آیا هنر یک مفهوم اجتماعی است یا فردی؟

(س): به هر حال هم بعد فردی و هم بعد اجتماعی دارد. فردی از این جهت که بالاخره رضایی برای خود فرد است.

(ج): یعنی فرد لذتی می‌برد؟

(س): بله، ممکن است کسی نقاشی یک نقاش را ببیند ولی خود او از همین شکلی که می‌کشد لذت می‌برد و از نظر روحی و غیره ارضای می‌شود. این حداقل بهره‌ای است که می‌برد.

(ج): مثلاً سلطان حسین صفوی گفت قافی می‌نویسم که به آفاق می‌ارزد. و این در حالی بود که محمود افغان به ایران حمله کرد و اکثر مکانها را تصرف کرده بود، شاه حسین فرار کرده و به مآذنه مسجد پناه برد، و خبرها را ندیمه‌اش برایش می‌برد. یکبار که به مآذنه رفت دید سلطان حسین صفوی شالش را باز کرده و به داخل مآذنه بسته است، قلمدانش را هم در آورده و دارد قافی می‌نویسد. ندیمه گفت به قصر رسیده‌اند و فلان جا را هم گرفتند، گفت: دارم قافی می‌نویسم که به آفاق می‌ارزد.

(س): اتفاقاً بعضی هنرها هم همینطور هستند. ممکن است که در زمانی هنرهایی هم مورد اقبال نبوده است ولی فرد، زحمت کشیده و چند مدل خط نوشته، هزار پیچ و تاب به آن داده است که در آن زمان به آن هنر هیچ اعتنایی نشده است.

(ج): یعنی یک نیاز اجتماعی است که فصل مصرف آن در زمان دیگری است؟

۳/۳ - نیاز کل معیار اجتماعی یا فردی بودن یک نیاز

با این وجود آیا باز هم می‌توان آنرا در زمره اجتماعی نوشت در زمره فردی و یا اینکه در هر دو مورد باید لحاظ شود.

(س): آیا این کار اهمیتی هم دارد؟

(ج): بله برای اینکه علوم تبدیل به ارضاً نیاز شود، خیلی مهم است.

(س): در حال حاضر علم به معنای اصطلاحی آن، ارتباطی به نیازهای فردی ندارد، بلکه مربوط به نیازهایی است که اجتماعی شده‌اند، به این معنا که مورد احتیاج عموم مردم واقع شده‌اند.

(ج): اشکالی ندارد که مورد احتیاج عموم مردم باشد، اما، گاهی جز مصارف سازمانی است. یعنی جز چیزهایی است که مصرف فردی ندارد و هدف آن حتماً مصرف اجتماعی است. مثل ساختن موشک یا وسایل امنیتی بزرگ که این مربوط به یک کل به اعتبار کل است، نه به اعتبار فرد. نظام عمومی به عنوان جمع کمی نیست، بلکه به عنوان جمع کیفی است. یعنی سازمان و وحدت کل است. یکدسته از نیازمندیها هم مختص وحدت کل است. مثل اسکناسی که چاپ می‌شود که مربوط به وحدت کل است، نه مربوط به تک تک افراد. تک تک افراد نیاز به چرخش این اسکناس دارند. گاهی منفعت کل بر خلاف منفعت افراد است.

(س): اگر اجتماعی به این معنا باشد، خیلی از این علوم و نیازها دیگر جزو نیازهای اجتماعی نیست، اما اگر معیاری در کار باشد مثل اینکه جامعه، حاضر به صرف هزینه در برابر آن باشد، در این صورت می‌توان اجتماعی را معین نمود

(ج): معیار و ملاکی که بیان شد، بدین جهت بود که از حالت فردی محض خارج گردد.

(س): اگر این مطلب مورد نظر باشد، همه علوم که بصورت علم تدوین شده‌اند باید همین حالت را دارا باشند؟

(ج): بله، تمامی علوم در نیازهای اجتماعی مطرح می‌شوند. منظور از نیازهای اجتماعی در اینجا، نیازهای عمومی و گروهی است، نه نیازهای سازمانی.

(س): البته به این معنا که به اعتبار کل، مورد نیاز باشد نیست ولی آیا منظور این نیست که کل به حرکت می‌افتد به خاطر اینکه افراد به آن نیاز دارند، مثل: تغذیه، سلامت جسمی، بهداشت و حتی مسکن؟

(ج): چون دسته‌بندی کردن علوم، فعلاً مقصود نیست، لذا موارد مذکور در آینده مورد تطبیق قرار خواهد گرفت.

(س): آیا فعلاً نیازی به تقسیم‌بندی فردی، گروهی و سازمانی، نیست؟

۴ - «مشخص کردن نیازها، قرار دادن علوم مقابل نیاز، طبقه‌بندی علوم» روند کار در طبقه‌بندی علوم

(ج): خیر فعلاً فقط نیازها ذکر می‌شود و دسته‌بندی آن مورد توجه نیست.

(س): آیا در اینجا یک نیاز برابر یک علم و مجموعه‌ای از نیازها برابر یک علم قرار می‌گیرند، یا بر عکس؟

(ج): هیچ فرقی ندارد، در حال حاضر، فقط تطبیق نیاز با ابزار ارضاً آن که معادله است صورت می‌گیرد. معادله، ربط شما با جهان یا انسانها را نشان می‌دهد. کلاً ارتباطات را به عهده دارد.

۱/۴ - تعریف علوم به ابزار هماهنگ‌سازی نیاز و ارضاً

علوم دنبال تنظیم یا قاعده‌مندی ارتباطات هستند. یعنی در یک کلمه، می‌توان علوم را، ابزار هماهنگ‌سازی نیاز و ارضاً تعریف کرد.

(س): چرا به ابزار هماهنگ‌سازی تعبیر می‌شود؟

(ج): برای اینکه مثلاً خاصیتی در زمین هست و نیازی هم در فرد هست، علم، ارتباط این دو را هماهنگ می‌کند و مفهوم ارضاً شکل می‌گیرد.

(س): منظور، همان طریق ارضاً است؟

(ج): بله، معنای هماهنگ‌سازی نیاز و ارضاً این است که نیاز از فرد است، ارضاً از محیط و باید بین این دو هماهنگی ایجاد شود.

۲/۴ - محال بودن تعریف فوق نسبت به همه علوم

بنابراین تعریف عامی که شد، کلیه علوم را شامل می‌شود، حتی علوم ارزشی. موضوعات نیاز می‌تواند مختلف باشد. از قبیل نیاز روحی، جسمی یا ذهنی. بطور خلاصه علوم، نیاز و ارضاً را هماهنگ می‌کند.

(س): اگر بصورت کلان بررسی گردد ممکن است بسیاری از علوم را بتوان تحت نیازهای روحی، جسمی و ذهنی قرار داد.

(ج): در بحث کلان ممکن است چندین بار علوم برابر یکدیگر قرار گیرند و بعد معلوم شود که در خود طبقه‌بندی آنها کدامیک مؤثر هستند و کدامیک بیشترین طبقه را می‌گیرند. مثلاً ممکن است کل علوم، زیربخش ذهنی، عینی باشند. یا زیربخش سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و

یا توسعه، کلان و خرد.

۵ - تحلیل نیازهای «خرد، کلان، توسعه»

(س): البته توسعه، کلان و خرد یک نیاز نیستند.

(ج): در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا نیاز به توسعه، کلان و خرد، یک نیاز است یا نه؟

(س): نیاز به توسعه و کلان و خرد معیاری برای دسته‌بندی نیازهاست.

(ج): نیاز به تکامل چیست؟

(س): اگر نیاز به تکامل به تنهایی مطرح شود می‌توان پاسخ داد. ولی نیاز به کلان و نیاز به خرد، هر کدام جداگانه معنی ندارد.

(ج): اگر نیازهای کلان گفته شود چگونه؟

(س): به این صورت درست است.

(ج): وقتی تبدیل به وصف می‌شود و بهینه می‌گردد، بهینه بمعنای این است که مثلاً من مصارفی دارم که می‌توانم هم تولید، توزیع و هم مصرف کنم. حال اگر بخواهد بهینه در تولید واقع شود این نیازها مطرح است که این موضوعاً با تکامل کمی فرق دارد که بعد فرق آن بیان خواهد شد ولی فعلاً سخن در مورد نیازهایی است که در مفهوم کلان است. چه نحوه ادراکی مورد نیاز است؟ آیا به محاسبه نیاز است؟ آیا محاسبه و نظم هم جز نیازهاست؟ اگر نظم جز نیازمندیها شد یا به یک معنا زیربنای بسیاری از ارضاهای جمعی شد، در این صورت

خرد، کلان و توسعه را هم باید در نظم تعریف کرد.

۱/۵ - نیاز به تنظیم «خرد، کلان، توسعه» در قالب برنامه در جوامع غیر ابتدائی

حتماً تنظیم خرد، تنظیم کلان و تنظیم توسعه وجود دارد یعنی به برنامه نیاز است. در این صورت اشکالی ندارد که گفته شود نیازهای جزئی یک فرد، نیازهای ابتدایی جامعه نباشد. واقعاً برنامه داربودن را نمی‌توان با تدابیر جزئی یکی دانست. خود تدابیر جزئی هم مربوط به زمانی از تاریخ است، یعنی جامعه‌ای را فرض کنید که افراد آن جامعه بی سواد باشند، یعنی علائم ارتباطی نباشد، مفهوم نیازهای خرد و کلان و توسعه معنایی ندارد و نیاز چندانی هم به تنظیم ندارند. آنها مراعات و تشأهایی دارند و به قدرتی هم نیاز دارند که بر آنها حکومت کند. اگر نیاز به مشارکت در نیازهای سیاسی مطرح شد، مربوط به یک مرحله دیگر است که نیاز به حضور افراد است آنگاه خرد و کلان و توسعه هم می‌توانند نیاز باشند.

(س): چگونه؟

(ج): مثلاً محاسبه، آیا محاسبه جز نیازهاست یا خیر؟ آیا منطق جز نیازهاست؟ حتماً جزو نیازهای کل و جمع هست و نیاز فرد نیست. کل، هماهنگ نمی‌شود، مثلاً اگر اعداد کمی فیثاغورثی از بین جامعه برداشته شود، مردم نمی‌توانند پول به بانک ببرند و برگردانند، نمی‌توانند جنس بخرند. واحد سنجش اگر کنار رود چه کیلو و گرم و سیر و... نسبت بین شئون و تناسبات جامعه هم بهم می‌خورد. تولید، توزیع و مصرف اجتماعی انجام نمی‌پذیرد. اگر کار اجتماعی هم وجود دارد، حتماً به خرد و کلان و توسعه نیاز است اول نیاز به محاسبه، یعنی نیاز به تنظیم، در مقابل هرج و مرج است. آنوقت قاعده‌مندی، یکی از نیازهای بقا است نه یک موضوع خارج از بقا. البته فراموش نشود که این کار در باب پزشکی نیز صورت می‌گیرد مثلاً در پزشکی قرصی باید ۶ ساعت یکبار خورده شود و دیروز و زود هم نشود. یا مثلاً باید ۲۰ قطره دارو وارد بدن شود. و این مقدار نیاز بدن را ارضاً می‌کند و بیشتر خوردن دارو موجب بهبودی سریعتر نخواهد شد. در قدیم که روستائیها از جدول آب می‌خوردند، حوصله نمی‌کردند که با دست آب بخورند، چون از دستشان می‌ریخت، دستشان را لب جدول می‌گذاشتند و دهانشان را توی آب، سپس آب می‌خوردند تا شکم آنها اشباع می‌شد و سردرد می‌گرفتند. دارو را نمی‌توان اینطور خورد که انسان زودتر شفا پیدا کند. پس نیاز به خرد، کلان و توسعه دقیقاً تعریف شد.

۲/۵- امکان بهینه در صورت توجه کلان به تنظیم نسبتها

(س): آیا سطوح نیاز در همه نیازها مطرح است؟ و در بهداشت هم مطرح می‌شود؟

(ج): بله، در همه جا مطرح است، کلاً هر جا که لقب بهینه پیدا شد آنجا مفهوم کلان هم مطرح می‌شود و بهینه همیشه نسبتهاست و معنای وصفی است، که سر جای خودش به کار می‌رود مثلاً خود نسخه پزشک هم از اقسام برنامه است، برنامه‌ای برای بهبودی ولی در مقیاس خیلی کوچک.

۶- بدست آمدن طبقه‌بندی علوم در نقطه تلاقی دو حرکت، حرکت از فلسفه به

جدول اصطلاحات و حرکت از عینیت به سوی طبقه‌بندی

(س): بطور خلاصه از این جدولی که تا بحال حاصل شده چه استفاده‌ای می‌شود؟

(ج): در این جدول یکبار از فلسفه شروع و تعاریف فلسفی تنظیم می‌شود که لقب آن هم اصطلاح است و یکبار از ضد آن، یعنی از عینیت آغاز کرده که نقطه تلاقی این دو باید طبقه‌بندی را کامل کند و تحویل دهد. اگر از وصف شروع می‌شد این کارها انجام نمی‌گرفت.

(س): بهینه حاصل نمی‌شد.

(ج): نیازی به بهینه نیست؛ زیرا برنامه‌ریزی در کار نیست، بلکه مقصود ارزیابی گذشته است، قدرت ارزیابی یعنی تحلیل. تحلیل، بدون اینکه نسبتی بین اوصاف و عینیت باشد،

قابلیت تطبیق پیدا می‌کند. برای قابلیت تطبیق پیدا کردن باید پس از اینکه کار وصفی به جایی رسید؟ جدولی درست شد به عینیت رجوع شود. ابتدا لازم نیست که از اینها به طرف عینیت بازگشت شود. البته این طور نیست که در بینش ما تأثیر نداشته باشد ولی بطور غیر مستقیم تأثیر گذار است. در ابتدا باید گردآوری محض صورت گیرد یعنی هر نیازی که به فکر می‌رسد. در کنار این موارد قرار گیرد. بطور مثال نیاز به گرما، سرما، هوا، آب و غیره، گردآوری شود. سپس باید دید که آیا می‌توان در برابر هر کدام از این نیازها علومی را ذکر کرد؟ آیا می‌توان اینها را دسته‌بندی کرد؟ آیا می‌توان دسته‌های آنها را بزرگ کرد و مقابل جامعه انسان و تمدن گذاشت؟

۱- اعراب در محلی که هوا بسیار گرم باشد لباس کمی می‌پوشند که مانع تأثیر تابش به بدن می‌شود و این تا وقتی است که هوا مقداری گرم است، ولی برای حرکت در آفتاب شدید مجبور می‌شوند پوشش بیشتری داشته باشند که حرارت خیلی زیاد به بدن آنها نرسد. اگر چه در آن عرق می‌کنند ولی قابل تحمل است. مثلاً اگر دمای بیرون ۵۵ درجه باشد بهتر این است که دمای بدن را با لباس به ۴۰ برسانند.

۲- در این صورت جلسه بحث برای نحوه شاخصه درست کردن است، پس باید از جدول بیرون آمده و به عینیت رجوع شود. مثلاً هوا در کنار جریان خون قرار می‌گیرد و جریان خون سیال و در حرکت است، اما هوا در رگها جریان ندارد، ولی میزان فشار، از دو فشار تشکیل یافته، یکی فشار هوا و یکی فشار جریان خون، به عبارت دیگر معنای فشار خون، نه فشار خون به تنهایی است و نه فشار هوا، بلکه مشترک بین این دو است. در ابتدای کار باید سراغ مواردی از جدول که مورد توجه نبوده رفته تا نیازها و روشهای ارضاً آنها شناخته گردد، سپس آنها را دسته‌بندی کرده و روی آنها کار نمود. تا دسته‌بندی‌های اضافه در برنامه مشخص گردد. بعضی اوقات می‌توان بصورت وصفی عمل کرد. مثلاً سهم تأثیر لباس در جامعه و ارتباطات را در نظر گرفته، ولی دوباره به عینیت رجوع می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهربین

سلسله مباحث



جایگاه هنر در نظام ولایت

حجت الاسلام والمسلمین علامه حسینی الهاشمی

شهریور ۱۳۷۳

محتوا

← جایگاه هنر در نظام ولایت

سرپرست پژوهش: حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر سمیم

نگارش: اول

تاریخ نشر: ۱۳۷۳/۶/۱۵

حسینیّه اندیشه

فهرست مندرجات

- ۲ - مقدمه
- ۲ - طرح برنامه‌های آتی گروه به منظور تقویت قدرت نویسندگی برادران
- ۱. جایگاه هنر به «کیفیت تولی و ولایت» در مبنای مختار
- ۲- تعریف هنر به «بروز رفتارِ انعکاس دهنده فعل و انفعالات مادی»، توسط مادیون
- ۱/۲- بیان نقش «مجموعه عوامل مادی» در انعکاس مزبور
- ۳- تفاوت «کیفیت تمثیل» در قرآن و غیر آن
- ۱/۳- لزوم همسوئی تمثیل با هدف اصلی
- ۴- بیان تفاوت خصائص و آثار هنر مادی با هنر متعهد و انقلابی
- ۱/۴- لزوم توجه دادن ذهن مخاطب به امر آخرت و هدف خلقت
- ۵. پیچیدگی نظام کفر
- ۱/۵. رابط و نقش این سازماندهی در «امکان پرورش اجتماعی»
- ۱/۱/۵- نقش هنر در ارتقاء تفاهم اجتماعی
- ۷- ارائه تعریف سوم از هنر و جایگاه آن
- ۸- بیان نقش هنر و هنرمند در نصرت ولی اجتماعی
- ۹. ... با کلمات اهل بیت(ع)
- ۱۰- لزوم تناسب کیفیت تمثیل، با سلیقه مخاطبین

نِسْرَةَ خَلَامِ

× - مقدمه

- طرح برنامه‌های آتی گروه به منظور تقویت قدرت نویسندگی برادران

برادر محسنی: با توجه به حساسیت و اهمیت نویسندگی و نظر به لزوم ایجاد توانائی برای برادران در این خصوص به منظور ارائه مطالب فرهنگستان در سطوح و موضوعات مختلف و نیز تأکیدی که حضرت‌عالی بر حاصل شدن این قدرت برای برادران داشته‌اید، با بحث و بررسی‌هایی که خدمت بعضی از برادران داشتیم به ذهن رسید که چند کار را شروع کنیم تا انشاءالله برادران بتوانند با یک برنامه منسجم و منظم، توانائیهای مناسبی را در ظرف زمانی معین پیدا نمایند.

لذا در سطح اول به ذهن رسید که چند کتاب به عنوان پیش زمینه نویسندگی و ادبیات فارسی، توسط برادران بحث و بررسی شده و جلسات مشترکی نیز در این خصوص داشته باشند. هدف از این کار، تسلط معمولی بر نویسندگی و ادبیات فارسی می‌باشد.

همچنین با هماهنگی‌ای که با یکی از اساتید نویسندگی شده است، انشاءالله از چندین ماه دیگر هم سطح دوم برنامه آغاز می‌شود که اختصاص به کلاس نویسندگی دارد. در اینجا دو کار صورت می‌پذیرد: یکی تدریس الفباً و اصول نویسندگی متداول می‌باشد که توسط ایشان صورت‌یسنده‌گی توسط برادران خواهد بود که برای هر یک، موضوعات مشخصی (که بعضاً از موضوعات مبتلابه و مطالبی که در فرهنگستان بحث و بررسی قبلی شده است) تعیین خواهد شد که آن را در دستور کار نویسندگی خود قرار داده و هر هفته (یا دو هفته) یکبار مقاله‌ای را ارائه می‌کنند تا تمرینی باشد برای تحصیل توانائی بیشتر در خود، البته تمامی این کارها تنها برای راه افتادن قلم برادران است اما اینکه بر روی چه مایه و محتوا و نیز براساس چه نوع ترکیب سازی و پرورش محتوا کار کنند، مقوله دیگری است که باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد.

البته بحثی هم بحمدالله در حدود چهار سال قبل توسط بعضی از برادران که در خدمتتان بوده‌اند انجام گرفت که محصول آن مباحث، کتاب «آوای رسای بسیج» بود که جهت‌داری ادبیات را اثبات می‌کرد. حال ما قصد داریم که بررسی این کتاب را هم در دستور کار برادران قرار دهیم. اما الان هرگونه که نسبت به ضرورت و اهمیت نویسندگی و آن اصول اولیه‌ای که حضرت عالی نظر داشته‌اید در خدمتتان هستیم تا مطالب این جلسات (که با توصیه شما هر ماه یکبار انجام خواهد شد) توشه‌ای برای حرکتی جدی در این زمینه باشد.

۱. جایگاه هنر به «کیفیت تولی و ولایت» در مبنای مختار

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدائاً باید ببینیم که «جایگاه هنر» در فلسفه نظام ولایت، یعنی در فلسفه‌ای که به نظر ما قدرت اداره امور را دارد چیست؟ هر چند من قبلاً نیز در تعریفهایی که برای هنر عرض می‌کردم، «کیفیت بروز اختیار اجتماعی» را زیربنای آن می‌دانستم ولی حالا آن اختیار، تشریح دقیق‌تری پیدا کرده است به اینکه «جهت اختیار» به صورت مشخص‌تر به تولی و ولایت تعریف شده است. لذا اکنون می‌توان جایگاه هنر را به «کیفیت تولی و ولایت» تعریف کرد.

۲- تعریف هنر به «بروز رفتار انعکاس دهنده فعل و انفعالات مادی»، توسط مادیون

اما جای سؤال است که این کیفیت تولی و ولایت با تعریفهایی که از هنر می‌شود چه ربطی دارد؟ اگر عالم، مادی فرض شود آن چنان که کسانی که منکر هستند و به نظر ما تولی حیوانی داشته و چشم آنها به نیازمندیهای مادی خود دوخته شده و دل آنها، نظیر دل حیوانی که به علف رام می‌شود، تسلیم شده است، اینگونه عالم را فرض می‌کنند؛ لذا تعریفی را هم که برای هنر می‌دهند تعریفی صد در صد مادی است چه اینکه برای اخلاق نیز عین همین تعریف را ارائه می‌دهند. در این صورت تنها هنر، بروز یک رفتار خاصی است که منعکس کننده منته‌القدر فعل و انفعالات مادی خواهد بود. مثال ساده‌اش مثل آتشفشانی است که آثاری از مواد مذاب را در مکانی متراکم می‌کند و سپس این آتشفشان فوران کرده و نقطه ظهوری از خروج آن مواد را بوجود می‌آورد. البته علاوه بررتب خواهد شد، وضع چنین است که تمامی این فعالیتها قابلیت این را دارند که قانونمند شوند.

۱/۲- بیان نقش «مجموعه عوامل مادی» در انعکاس مزبور

حالا عین همین مثال را در هنر مادی بیاوریم که می‌بینیم انعکاس تواناییها یا نیازمندیها در شخص هنرمند است؛ یعنی کسی که در آن شرایط خاص و از نظر فیزیکی پرورش یافته است. البته در این نظام همان استعداد خاص را هم به صورت مادی تعریف کرده و قائلند که این استعداد، در این شرایط اجتماعی است که تولید می‌شود. آنگاه این تراکم خاص نیز در این استعداد، قابلیت انعکاس پیدا کرده و ظهور می‌یابد. پس این مجموعه عوامل مادی است که هم نقطه ظهور را درست کرده است و هم انعکاس تواناییها و نیازمندیهای جامعه در جریان رشد را در آن نقطه منعکس کرده است و هم از این نقطه بازتابی که بتواند یک حالت انتقال پیدا کرده و

به صورت اجتماعی در آید (را بوجود آورده است).

بنابراین هنرمند در اینجا نباید تولی به ولایت خاصی داشته باشد، چون به صورت قهری است که ظهور یک قدرت ارتباط جدید اجتماعی پیدا می‌شود. (البته ممکن است که ایشان) در قدم اول آن چنان با مطلب، برخورد روحانی و معنوی و عاطفی می‌کنند که گویا یک دلباختگی به حقایق دارند. ولی یک مقدار که ورق می‌زنید، می‌بینید که این تعریف در واقع یک تفسیر شدید مادی از انسان است. تفسیرهای عرفانی‌ای نیز که از هنر و احیانا از سوی علاقه‌مندان به اسلام صورت می‌گیرد بگونه‌ای است که ارتباط آن را به صورت یک ارتباط نظام یافته به مبانی، و آورند لذا طرح مسئله پایگاه یا فلسفه هنر، امری مهم در تبیین زوایای هنر است که باید روی آن تأمل زیادی صورت پذیرد.

۳- تفاوت «کیفیت تمثیل» در قرآن و غیر آن

آیا واقعا صحیح است که «تمثیل» را به هر شیوه مادی، برای برقراری ارتباط با مخاطب خود انتخاب کنیم در حالی که قدرت تحریکی آن نسبت به عالم ماده بالاست؟! شما می‌بینید که در قرآن، مثالهای زیادی حتی به نعم مادی نیز زده شده است، ولی جای سؤال است که کیفیت تمثیل باید چگونه باشد؟ مثلا وعده حوریه و زن زیبا، مشروب گوارا، خوراک لذیذ و... داده شده ولی شما حتی یک مورد هم پیدا نمی‌کنید که تحریک بگونه‌ای شده باشد که متناسب با تعینش و خلود در این عالم و دل بستن به آن باشد. ولی می‌توان مثالهایی این چنینی که چنین تحریکات مادی را به دنبال دارد در مثل کتاب حافظ یافت؛ تعبیری چون شنگولان، سرمست، غماز، و... که زنان بهشتی را به چنین افرادی که قدرت زیادی برای تحریک مادی طرف مقابل خود دارند تشبیه کرده است! ولی در قرآن چنین کیفیتی از تمثیل را نمی‌توان یافت، بلکه در حین وعده دادن به زن، او را از زنان دنیا تنزیه می‌کند بگونه‌ای که حتی زیبایی آنها را نیز از زیباییهای زنان این عالم جدا می‌داند.

البته اینکه در امر تمثیل باید چه کارهایی انجام بگیرد، بعدا بطور مفصل (انشاء الله تعالی) حضور مبارکشان عرض خواهد شد. اما فی‌الجمله متذکر می‌شوم که در «مثال»، یک نحوه دستگیری و سرپرستی انجام می‌گیرد. اما اگر در این دستگیری هم انسان به بازی مشغول شود چه بسا که طرف مقابل خود را به سمت بازیگوشی سوق دهد. لکن عباراتی را که شما در ادعیه (از جمله دعای ابوحمزه‌یمی را می‌آفریند که برای هر کسی متناسب با خودش قابل بهره‌وری معنوی است، بگونه‌ای که گاهی او را در قله یک موج قرار می‌دهد و گاهی هم در شیب آن؛ اما در هر صورت طوفان عظیمی را در روح فرد ایجاد می‌کند. پس نحوه دستگیری در هیچکدام از اینها، مثل نحوه دستگیری شعراء نیست بلکه بسیار رفیعتر است.

۱/۳- لزوم همسوئی تمثیل با هدف اصلی

لذا آنچه را که اینجا می‌خواهیم عرض کنیم این است که ما چگونه تولی پیدا کرده و به چه صورت (ذهن و روح مخاطب خود را) کنترل نمائیم؟ آیا باید آنرا یله و رها گذاشت و بگوئیم هر

کسی به هر اندازه‌ای که قلم او کشش دارد مجاز است که مشتری خود را بهر بهانه‌ای بدنبال خود بکشد؟! و یا اینکه باید بگوئیم: «راقب الله» یعنی خدای متعال را مواظب باش؟ نتیجه اینکه وقتی می‌خواهیم مثال بیاوریم و افراد را حرکت بدهیم، هم باید بسیار شیرین و سهل با او صحبت کنیم، و هم شیرینی آن بگونه‌ای باشد که مخالفت تاکتیک را با استراتژی و مخالفت محور اصلی را با تمثیل و مخالفت مقصدی را که دارید با سیر یا حرکتی را که می‌خواهید ایجاد کنید، به دنبال نداشته باشد. یعنی اینگونه نباشد که مخالفتی ایجاد شود که این فرد در راه دیگری رشد پیدا کند.

۴- بیان تفاوت خصائص و آثار هنر مادی با هنر متعهد و انقلابی

قلم برای خود قلم یا هنر برای خود هنر، فقط یک معنا دارد و آن هم تفسیر مادی از هنر است. البته در تفسیر مادی از هنر تکاملی، بالطبع انعکاسات مادی در جریان تکامل بوقوع می‌پیوندد که مسلما اثر مادی نیز بر جامعه‌یگانه آنرا در تولی و ولایت می‌بینید بگونه‌ای دیگر است؛ چرا که هنر متعهد، هنر انقلابی و هنر تکاملی، هنری است که یله و رها نیست، هنری است که دلخوش به ریاست بر دلهاست بلکه آرزومند هدایت دلها، مغزها و دستها به طرف خدمتگذاری به دین است.

۱/۴- لزوم توجه دادن ذهن مخاطب به امر آخرت و هدف خلقت

اگر اینگونه شد با این وصف اگر شما مقاله سحرآمیزی نیز از کسی بخوانید بلافاصله خواهید گفت که چرا این فرد اینگونه قلم بر کاغذ برده است؟ اینکه زمین و آسمان را به هم دوخته است برای چیست؟ طبعا اگر دیدید که این مقاله فقط برای بازی کردن با همین عالم است و نتیجه آن، مشغول شدن به این دنیا می‌باشد خواهید گفت: این مقاله و اصلا این هنر، هنر بدی است و ارزشی هم ندارد. حتی اگر برای بازی کردن با این عالم نیز نباشد بلکه تنها برای دلخوش کردن انسان به وعده‌ها باشد باز هم هنر مذمومی است چرا که این هم خود، نحوه دیگری از بازی است. مثلا بازی با طبیعت که بعضا اسم آنرا نظر به آفاق و انفس و رشد ملکه عرفانی می‌گذارند از همین قبیل است! چرا که قصد این فرد تنها برای ایجاد خوشی نسبت به آبشار است که مخاطب خود را مثلا به آبشار تحریک می‌کند لذا دیگر کاری به این ندارد که اصلا این پدیده برای چه خلق شده است و یا بزرگ کردن (مظاهری مادی) چون کوه و دشت و دریا و صدای پرندگان و... که تجلیل نابجا از آنها باعث بال‌رفتن هوس مادی در مخاطب می‌شود و ذهن او را از «قنطره بودن دنیا» و راه گذر بودن آن نسبت به آخرت دور می‌کند نیز از همین قبیل هنرهاست. واقعا گل و گیاه و کوه و دشت و دریا و زیبائیهای آنها برای چه درست شده است؟ آیا برای این است که انسان بگوید: انصافا خیلی خوب است که انسان، یک ویلایی در فلان جنگل و در نزدیکی فلان آبشار داشته باشد تا بهتر و بیشتر احساس خلود در این عالم کند؟! اگر حقیقت چنین است پس چرا علی بن ابیطالب (ع) از این کارها نکرده است؟ اگر اینگونه عرفان، عرفان بلندی است، پس چرا انبیاء به دنبال این عرفان نرفته‌اند؟! چه اینکه شما در بین انبیاء حتی یک نفر را هم پیدا نمی‌کنید که مکانی را درست کرده باشد تا هرازگاهی برای

تنعم نسبت به این عالم به آنجا برود. بلکه اگر مکانی را نیز از عالم انتخاب کرده‌اند تنها برای عبادت بوده است. آیا غار حرا مکان راحتی است؟ لذا اگر انبیاء مکانی را نیز انتخاب کرده‌اند که از جامعه خارج بشوند، عمل آنها شبیه به اعتکاف در مسجد بوده است. البته من نمی‌گویم که ما هم مانند انبیاء می‌توانیم عمل کنیم، ولی مسئله اینجاست (که ما توسط هنری که ارائه می‌دهیم می‌خواهیم مردم را) به چه امری دعوت کنیم؟ آیا وقتی می‌خواهیم به طبیعت برویم باید به گونه‌ای برویم که همانجا ماندگار شویم؟! گاهی دیده‌اید که صدا و سیما شعرهای حافظ را با مناظر آبشار و گل و گیاه همراه کرده و آنها را توأم با هم نمایش می‌دهد. البته اینکه اینکار صدا و سیما خوب است یا خیر، فعلا کاری نداریم، ولی بهرحال این نوع نمایش، ادراک آنها و ورا از هنر نشان می‌دهد. یعنی کسی که برنامه‌ریز این صحنه‌هاست خیال می‌کند که این حالت، حالت عرفانی است و آن تصاویر نیز مناظر آن است! و حال آنکه برخوردهای این چنینی با امر هنر اصلا استحباب رفتن روزانه و یا هفتگی به قبرستان را که در روایات به آن سفارش شده است از ذهن بیننده می‌برد. مثلا در روایت است که: «اکیس الناس اذکرکم للموت» یعنی زیرک‌ترین شما متذکرترین و آشناترین شما نسبت به مرگ هستند، اما آیا با این مناظر و اشعار می‌توان چنین ذهنیت و روحیه‌ای را تقویت کرد؟! ولی می‌بینید که این حالات واقعی عرفانی با تمثیلهای قرآنی سازگار است.

پس در یک تعریف، پای نظریه «هنر برای هنر» در کار است که اصلا پیدایش استعداد هنرمند، بوسیله فعل و انفعالات مادی حاصل می‌شود مانند استعدادی که در معادن و منابع پیدا می‌شود. البته چنین هنری می‌تواند منعکس کننده توانمندیها و نیازمندیهای جامعه، برای جامعه باشد که هم در اندیشه مؤثر است و هم در اعمال.

ولی تعریف دیگر این است که هنر باید براساس یک تولی و ولایتی بوجود آمده و تحت کنترلی نیز باشد بگونه‌ای که مقصدی مشخص را دنبال کند. مثلا هنری که امام (رضوان الله تعالی علیه) در هدایت نهضت داشتند از این قبیل بود چه اینکه اگر کلیه اعلامیه‌های ایشان را کنار یکدیگر بگذارید می‌بینید که پایه تمام آنها بر روی اسلام بوده است. لذا آنچه که در کل آنها از سوی ایشان اشراب شده است، الهی و اسلامی بودن می‌باشد...

۵. پیچیدگی نظام کفر

... (ولی در دنیای امروز شاهدیم که نظام کفر، شکل اسارت را) از صورت اسارت یک فرد نسبت به فرد دیگر در آورده و به یک اسارت سازمانی در مقصد دنیا تبدیل کرده است فلذا اختیارات مردم به امید شهوات، کمتر شده است. و این کلام نورانی نیز از همین رو به ما رسیده است که: «يُمْنِيهِمْ وَيَعْدُهُمْ» ولكن باطن آن، قضیه دیگری است. چرا که کفر در ظاهر، تحریک به شهوت دارد و در باطن، کلیه مظالم و رذایل اخلاقی را داراست. لذا استکبار نمی‌تواند رذائل اخلاقی را از خود دور کند، یعنی کسی که استکبار نسبت به طاعت خدای متعال کرد حتما عبادت نفس خود را خواهد کرد و بخاطر همین است که شما حتما استکبار را در اخلاق او مشاهده می‌کنید. البته چه بسا مردم به واسطه شکل پیچیده سازمانی آن، اغفال شوند؛ یعنی

ممکن است ابلیس، بنام مردم حيله‌ای درست کند که اسارتی به مراتب شدیدتر از اسارت دورانهای گذشته تاریخ را فراهم کند. چه اینکه اگر در آن دوران، تنها اسارت برای دستها و بازوها مطرح بود، اکنون مسئله پیچیده‌تر شده و برای مغزها و دلها فراهم گردیده و وجدانهای بشری را به اسارت کشیده شده است؛ بگونه‌ای که فطرت مردم در حجابی غلیظ قرار گرفته است.

۱/۵. رابط و نقش این سازماندهی در «امکان پرورش اجتماعی»

و اما مطلبی دیگر که لازم به ذکر است این است که همانگونه که رابطه بین انسان و امکان، «علوم تجربی» است رابطه بین انسانها نیز همین «کلمات و هنر» است. لذا کیفیت ارتباط، هنر است بگونه‌ای که محتوای آن در یک رتبه، فکر خواهد بود و در رتبه دیگر حالات. بنابراین در سرپرستی یا اضلال دلها، مغزها و ارتباطهای اجتماعی آنچه نقش اول را دارد هنر است. به عبارت بهتر هنر، وسیله مهمی در ارتباط است که محتوای آن خود تولی و ولایت است. در نتیجه نسبت انسان بین تولی و ولایت شکل می‌گیرد. یعنی قدرت ارتباطی و جایگاه او که تعریف کننده قدرت اجتماعی اوست بدین صورت معین می‌شود. البته ظرفیت تولی و ولایت در هنر مطرح نیست ولی ظهور «جهت تأثیر» حتما در هنر مطرح است. پس «کیفیت ارتباط» به وسیله هنر است و سازماندهی روابط هم از کلمات آغاز شده و به کیفیت سازمان ختم می‌شود. یعنی این کلمات بگونه‌ای به هم نظام پیدا می‌کنند که می‌توانند مانند وسائل ارتباط اجتماعی، وسیله ربط شوند. چه اینکه اگر اتوبانهای اصلی به طرف معبدهای الهی باشد، حضور در معابد الهی سهولت پیدا می‌کند و اگر به طرف معابد دنیایی باشد، حضور در معابد دنیایی؛ (هكذا کیفیت ارتباط و نوع سازماندهی روابط نیز باعث) ضیق شدن یا توسعه امکان پرورش اجتماعی می‌گردند.

« بر «ارتقاء تفاهم» و توقف «توسعه تصرفات عینی» بر توسعه روابط

۱/۱/۵ - نقش هنر در ارتقاء تفاهم اجتماعی

البته ممکن است شما روابطی را در سازمان تنظیم کنید ولی قبل از تنظیم این روابطی که در عینیت تنظیم شده است، باید به تفاهم رسیده باشید؛ یعنی قبل از آن باید توسعه تفاهم پیدا شده باشد. هر چند که توسعه تعلق، مرتبه دیگری است که محتوای آنرا درست می‌کند ولی آن محتوا اگر این شبکه را نداشته باشد، قدرت جریان پیدا نمی‌کند. کما اینکه قدرت جریان عینی خارجی در صورتی است که ارتباطات اجتماعی، یعنی شکل سازمانی آن مشخص شده باشد. ولی مهم این است که تشخیص آن، به ارتقاء تفاهم است و ارتقاء تفاهم هم به وسیله هنر صورت می‌پذیرد. البته خود ارتباط اجتماعی هم بعدا زادگاه پیدایش تکنولوژی متناسب خواهد بود که می‌تواند جریان نیازها را در خصوص تصرف نسبت به عینیت، اداره کند. یعنی اگر شما بخواهید در عینیت بگوئید که باید روزی تکنولوژی قوی شود باید قبل از آن، روابط اجتماعی و قبل از روابط اجتماعی هم تفاهم اجتماعی تقویت شده باشد. اگر ما بخواهیم یک جدول از ظرفیت تولی و ولایت درست کنیم، و حکومت تولی و ولایت را بر هنر در نظر بگیریم باید اولین ظهوری که در شکل اجتماعی پیدا می‌کند همین امر وصول به تفاهم باشد.

۴ و اما مطلب دیگر این است که اگر ما صحبت از منزلت و جایگاه هنر می‌کنیم برای این است که ربط آن را با فلسفه‌ای که بحث می‌کنیم و اصولاً با وظیفه‌ای که داریم، بخوبی بدانیم. یعنی باید بتوانیم بگوئیم که در آن فلسفه، جایگاه هنر اینجاست.

۷- ارائه تعریف سوم از هنر و جایگاه آن

ولی همچنانچه گذشت یک وقتی است که می‌گوئید، جایگاه هنر در فلسفه مادی چنین است که انعکاس نیازمندیها و توانمندیهای جامعه را متناسب با مراحل تکامل صورت داده و در واقع ابزاری برای توسعه اندیشه یا عملیات اجتماعی است. ولی تعریف دیگر این است که اصلاً هنر، حضور در عالم اوهام و تصرف در قوه واهمه و تخیل (مانند شعر و خطابه) است که اینگونه تعریف نیز برای هنر شده است.

۸- بیان نقش هنر و هنرمند در نصرت ولی اجتماعی

ولی یک وقت هم می‌گوئید هنر، ابزار تولی و ولایت آنهاست در شکل تفاهم اجتماعی آن است. لذا یک نویسنده باید به اهل بیت طاهرین (ع) متوسل باشد؛ یعنی بترسد از اینکه قلم را هرگونه که می‌خواهد بگرداند. در عین حال نیز از این بترسد که قلم را زمین گذاشته و مطلبی را ننویسد، طبعاً در این حال به ائمه طاهرین (ع) متوسل شده و عرضه می‌دارد که به من کمک کنید تا درست انجام وظیفه کنم. در این صورت آیا می‌شود که نویسنده اعتنائی به این نداشته‌ی جامعه چه می‌گوید؟! خیر! پس باید حتماً ببیند که چگونه می‌تواند تسهیل کننده راه کسی باشد که سنگینی پرچم اسلام بر دوش اوست و چگونه می‌تواند در محدوده منزلت خود، فهم و عمل و دلبستگی جامعه را به دنبال ولی فقیه سرپرستی کرده و ارتقاء بدهد و چگونه می‌تواند باطل السحر تولی به ولایت کفار باشد که البته این تولی هم بنوبه خود در عمل و فکر و دل مردم به وسیله انواع شرایطی که کفار ایجاد کرده‌اند بوجود آمده است. به عبارت دیگر چگونه می‌تواند ابطال باطل کند و حقایق را در منزلتی که هست به مردم آنهاست بر حسب استعدادهای آنها نشان بدهد تا ایشان نیز همراه شوند؟

بنابراین هنر متعهد و انقلابی در عین حالی که از تمثیل متناسب با زمان خودش استفاده می‌کند (که در جای خودش بحثهای آن را انشاءالله تعالی عرض خواهیم کرد) همچنین دنبال این نیز هست که نتیجه نهایی این مقاله چیست؟ کل این روندی را که بر صفحه کاغذ آورده‌ام اصلاً چه تأثیری دارد؟ از اینرو باید به ظرفیت مستمع و نیز نیازمندی جامعه توجه داشته باشد، یعنی آنها را به طرف کمال ببرد ولی بگونه‌ای که نه از رهبری جلو بیفتند و نه از او جا مانده و به امر دیگر مشغول شود. پس ضروری است که از اول کار، روی مشغول کردن و سرگرم نمودن مخاطبین خط بطلان بکشد.

۹. ... با کلمات اهل بیت (ع)

(از این رو یک نویسنده متعهد کسی است که) کلمات اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) را به عنوان معبدی برای مناسک عبادتی مردم فرض کند و کلمات و تعابیری را که خود می آورد به عنوان مهمانخانه‌ای متناسب با این معبد می داند، نه اینکه مهمانخانه و هتلی باشد برای فزون طلبی و جمع کردن اموال. به عبارت بهتر زائرسرایی باشد که تجهیزات متناسب با این زائر را برای زیارت فراهم می کند. لذا ضروری است که تمامی اعمال مردم را به عنوان زیارت ائمه طاهرین (ع) و زیارت حقایق بگیرد، نه اینکه فقط رفتن آنها به اماکن مقدسه را به عنوان زیارت قلمداد کنید. با این وصف باید شما در تمام آن اعمال سعی کنید که تسهیل کننده اعمال مردم، به طرف خیرات بوده و بتوانید علاوه بر یاری پرچم توحید، با همه شئون پرچم کفر نیز مقابله کنید.

۱۰- لزوم تناسب کیفیت تمثیل، با سلیقه مخاطبین

البته در بخش تمثیل صحبت خواهیم کرد که مثلا متناسب با رشته اقتصاد باید با لسان اقتصادی سخن گفت و اگر مخاطب شما پزشک است، از پزشکی و اگر دانشجوی صنعتی است، تمثیلی صنعتی بیاورید و هكذا اگر دانشجوی رشته قضائی یا حقوق یا متالوژی یا... باشد. یعنی لغتهایی را که بکار می گیرید اولاً برای اظهار تفاخر نباشد، و ثانیاً از ارتکازات جا افتاده هر دسته‌ای برای منتقل شدن آنها به آن مقصد الهی که در نظرتان است استفاده کنید تا او که همراه شما می آید احساس سختی نکند بلکه بر این باور باشد که با زبان خودش با او صحبت می کنید. البته این امر، امر بسیار سنگینی است که وظیفه آن بر دوش همه ماست هر چند که برای کسی این وظیفه بیشتر است و برای دیگری کمتر. امیدواریم که خداوند به همه توفیق بدهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین